

## تحریم اقتصادی: علل و نتایج

تحریم کنونی آمریکا علیه ایران را اقدامی که از ماوراء اقیانوسها، با محاسبات مصالح جناحهای مختلف حاکم بر آمریکا و برای جذب طرفداران رژیم اسرائیل بدون کوچکترین جنبه انساندوستانه و ترقیخواهانه اتخاذ شده، در شرایط کنونی از اوضاع ایران، اقدامی زیانمند ارزیابی می‌کنیم. این تحریم اقتصادی بیش از آنکه به زیان رژیم حاکم تمام شده، عملی علیه مردم تحت ستم ایران است که از حداقلهای زندگی محرومند.

صفحه ۲

## تاجیکستان، پایان جنگ داخلی؟

صفحه ۲۴

نگاهی به نشریات و نظرات  
اپوزیسیون

## شیوه‌های جدید راه کارگر، ادامه و فرجام

رزمی‌اعتمادی به چپ بوروکراتیک ما و علت انزوایش این بود که بدنیاال هر انشعاب دوستان و رفقای پیشین خود را بورژوازی و عناصر نفوذی بورژوازی قلمداد میکرد. راه کارگر این بدبینی را ارتقاء داده پیش از انشعاب، بر نیروهای خود نقش بورژوازی حکم می‌کند.

صفحه ۱۶

## کومه‌له، اوضاع بحرانی کشور و سکوت در تاکتیک

صفحه ۱۷

دیدگاه‌ها

## علنییت و درسهائی که باید بیاموزیم

صفحه ۱۲

# اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

تیر ۱۳۷۴ \* شماره ۱۵ \* سال دوم

## مسکن در برنامه پنجساله دوم

صفحه ۷

## نگاهی به جنبش اعتراضی دانشجویان در سال گذشته

هرچند که جنبش دانشجویی هنوز نتوانسته است استمرار، گستردگی و تاثیرگذاری شایسته خود را که یادآور حرکتها و مبارزات آن در دهه‌های گذشته باشد، به دست آورد، اما حرکتهایی که در سالهای اخیر، و مخصوصاً در سال تحصیلی جاری، بروز کرده است حاکی از گسترش تدریجی، نیرو گرفتن و تداوم آن در چشم‌انداز آتی است.

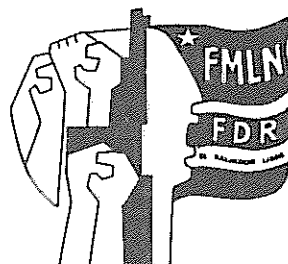


صفحه ۴

## انتخابات فرانسه و پیآمدهای آن

با پایان گرفتن انتخابات ریاست جمهوری بحران موجود در سطح احزاب عمده سیاسی نیز ظاهراً فروکش کرده است. اما زمینه‌های اصلی تشتت در این احزاب، که علاوه بر جنگ قدرت میان رهبران ریشه در وضعیت بحرانی جامعه دارد، کماکان پابرجاست و با نخستین تکانی و در فرصتی دیگر سر باز می‌کند. توده‌های وسیع مردم فرانسه از وضع کنونی به شدت ناراضی‌اند و همانطور که همه نمایندگان سیاسی جامعه، از چپ تا راست، بدان اذعان دارند خواستار تغییرات می‌باشند.

صفحه ۱۸



## تغییرات تازه در جبهه فارابوندومارتی السالوادور

صفحه ۲۰

## جایگاه ویژه حزب کمونیست پرتغال

صفحه ۲۲

## تحریم اقتصادی: علل و نتایج

گذشته، شکست چشم‌گیر حزب دمکرات و پیروزی جمهوریخواهان را بدنبال داشت. در مدتی کمتر از سه سال از قدرت رسیدن کلینتون، عدم کامیابی دولت او در اجرای سیاستهای بیمه درمانی و دیگر وعده‌ها، تداوم تورم و بقا و گسترش مالیات بر حقوق و نهایتاً فساد و رشوه‌خواری نارضایی توده‌های مردم را دامن زده بخش قابل توجهی از شرکت در انتخابات اجتناب و بقیه رای اعتراضی خود به شرایط کنونی را بفتح جمهوریخواهان بصندوقهای رای ریختند. در نتیجه این آراء، جمهوریخواهان که باشعار تقلیل بار مالیاتها بمیدان آمدند، مجلس نمایندگان را بعد از چهل سال، مجلس سنا را بعد از هشت سال و حکومتهایی از ایالات را از دست حزب دمکرات خارج ساخته و خود به چنگ آوردند. تناقض بین قدرت اجرایی و قدرت مقننه به قتل شدن امور داخلی در شرایط تشدید نارضایی اجتماعی منجر شده و کلینتون که میدان فعالیت خود را در داخل بسته می‌بیند تمایل به کارزارهای بین‌المللی که کنگره نمیتواند مانع آنها شود پیدا می‌کند. بر چنین زمینه‌ای حضور گروههای فشار طرفدار اسرائیل در آمریکا که تلاش در سمت دادن سیاست آمریکا دارند، البته نقش خود را ایفا می‌نمایند. بنابراین آنچه مورد اشاره قرار گرفت علل حقیقی تحریم اقتصادی دولت آمریکا علیه ایران، که بدون شک حاکی از سیاست تشدید فشار به دولت اسلامی است، در شرایط داخلی و به سیاستهای جناحهای مختلف حاکم مربوطست که از جمله در دفاع از اسرائیل با هم به مسابقه برخاسته‌اند. در اتخاذ این تصمیم خزانه‌داری و وزارتخانه‌های انرژی و بازرگانی دولت آمریکا مخالفت ورزیده‌اند و کمپانی‌های بزرگ نفتی از جمله اکسون که انحصار نفتی آمریکائی و بزرگترین شرکت در نوع خود در جهان می‌باشد، این اقدام را «بی‌بهره و بی‌اثر» خوانند. این تحریم البته برای کمپانی‌های آمریکا ضرروزیان دارد. بغیر از عراق و لیبی، راه این کمپانی‌ها به بازار عرصه نفت ایران بسته می‌شود. این کمپانی‌ها حدود ۴ میلیارد دلار نفت ایران را خریده و آنرا با فروش می‌گردند. تاسیسات آنها برای خرید نفت از کشورهای دیگر احتیاج به تغییرات تکنیکی دارد و این خود هزینه‌بر است. علیرغم اینها کلینتون و مشاورینش در پاسخ به الزامات سیاسی‌شان، رای به این تحریم

بخصوص فراموش نکنیم که تا آنجا که بواقع رژیم اسلامی در امروز مربوط میشود، کنترل ناظرین بین‌المللی بر تاسیسات اتمی خود را پذیرفته و آمادگی خویش را برای امضای معاهده منع گسترش سلاحهای هسته‌ای ابراز داشته است. حمایت رژیم از تروریسم و اخلال آن در صلح خاورمیانه که گوشه‌هایی از واقعیت رژیم حاکم بر ایران را نشان میدهند مسائلی هستند که سابقه طولانی دارند و بهمان دلایلی که دولت آمریکا طی سالها و ماههای گذشته آنها را دلیل برای تحریم اقتصادی ندانست، اعلام آنها در امروز نیز تنها حکم بهانه‌جویی را دارند.

از چندماه قبل به موازات نزدیک شدن برگزاری کنفرانس منع گسترش سلاحهای هسته‌ای، دولت اسرائیل که دارای تجهیزات اتمی است مورد فشار قرار گرفت. از طرف برخی کشورهای عربی از جمله سوریه و مصر کنترل اسرائیل و تعهد آن دولت نسبت به معاهده بین‌المللی درخواست میشد. دولت اسرائیل این درخواست را رد و آشکارا مخالفت خود را با امضای آن معاهده اعلام داشت. این موضع غیرقابل دفاع اسرائیل، بدنبال توجه خود به وجود دشمنی چون ایران اشاره نموده و تجهیزات هسته‌ای خود را وسیله دفاع در مقابل ایران اعلام داشت. این سناریو بمرور با پررنگ کردن خطر تجهیز ایران به سلاح هسته‌ای به یکی از عناصر سیاست رژیم اسرائیل در مقابل رژیم اسلامی تبدیل شد. از این پس دولت اسرائیل علاوه بر حمایت ایران از تروریسم، خطر دستیابی آنرا به سلاح هسته‌ای نیز طرح و علیه آن موضع می‌گرفت.

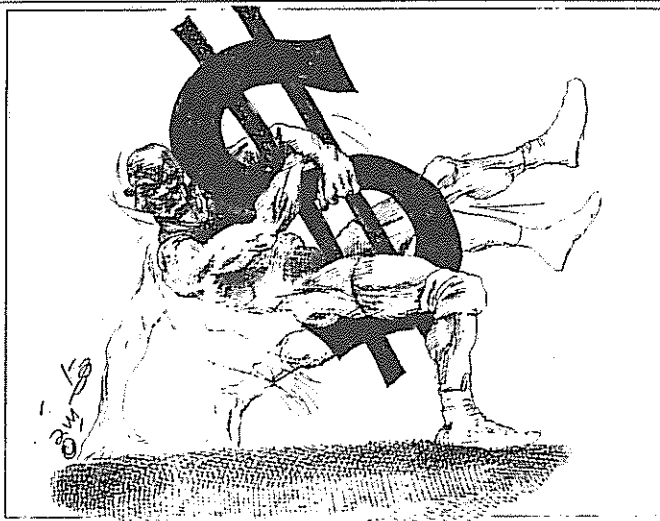
دولت آمریکا همان ادعاهایی را علیه ایران پایه مجازات آن قرار داده که اسرائیل دارد. طی چند هفته گذشته البته این اولین مورد نیست که آمریکا در مناقشات خاورمیانه و بن‌بست مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها به حمایت بی‌چون‌وچرا از سیاست اسرائیل دست می‌یازد. وتوی قطعنامه شورای امنیت در محکومیت تصرف ۴۳ کیلومتر از سرزمینهای فلسطینی در شرق بیت‌المقدس توسط اسرائیل مثال دیگری از سیاست آمریکا در این منطقه است. علت این امر البته به شرایط داخلی آمریکا برمیگردد.

انتخابات مجلس نمایندگان، مجلس سنا، و حکومتهای ایالتی آمریکا در ماه نوامبر سال

صدور فرمان تحریم اقتصادی توسط بیل کلینتون رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، شعار اعمال فشار بر رژیم اسلامی را که او از بدو قدرت رسیدنش اعلام داشته بود وارد مرحله عملی ساخت. بدین ترتیب ابزار اعمال فشار اقتصادی که در کنار اقدامات نظامی بعنوان ابزارهایی که قدرتهای بزرگ جهانی در شرایط جدید بین‌المللی بنحو روزافزونی برای اعمال سیاستهای خود در این یا آن مسئله مورد استفاده قرار میدهند، این بار توسط آمریکا علیه ایران بکار رفت و کشور ایران به لیست کشورهای کوبا، عراق و لیبی که تحت فشار اقتصادی بسر می‌برند اضافه شد. چه عللی منجر به تصمیم تحریم اقتصادی ایران شد؟ پیامدهای این اعمال فشار اقتصادی روی اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران کدامست؟

بیل کلینتون در نطق خود در دهم اردیبهشت ۷۴ (سی‌ام آوریل)، در برابر «کنگره جهانی یهود» عمدتاً به تلاش رژیم اسلامی در تجهیز به سلاحهای هسته‌ای، حمایت از تروریسم و اخلال در روند صلح خاورمیانه اشاره داشته و علل تصمیم خود را این موارد اعلام کرده است. رقبای جمهوریخواه کلینتون در کنگره آمریکا که خواستار برخورد تندتر و برخی تا حد برنامه‌ریزی درازمدت سرنگونی رژیم اسلامی هستند، علل پیشنهادات خود را همان مواردی می‌شمارند که کلینتون اعلام می‌کند. رژیم اسلامی، رژیمی مستبد و سرکوبگر، تروریست و میلیتاریست می‌باشد. دهها قطعنامه در محکومیت استبداد رژیم اسلامی، وجود پرونده‌هایی در دادگاههای کشورهای مختلف از جمله آلمان و فرانسه و صدور احکام جلب بین‌المللی علیه برخی از مقامات رژیم اسلامی و بالاخره سابقه عریض و طویل دلالت رژیم در خرید اسلحه و قاچاق تجهیزات با همکاری واسطه‌های بین‌المللی مدارکی می‌باشند که گوشه‌هایی از عملکرد ضددمکراتیک و ضدانسانی رژیم را فاش می‌سازند. تمایلات عقب‌افتاده و بیمارگونه تسلط اسلام بدون تردید توجه عناصر مهمی از رژیم را به تجهیز به سلاحهای کشتار جمعی جلب می‌کند و آنان در توسعه تکنولوژی هسته‌ای، تحقق خیال بیمار دستیابی به سازوبرگ اتمی را می‌بینند. با این همه خامی و زودبآوری است اگر اینگونه واقعیات دلایل حقیقی کلینتون و رقبایش برای اعمال تحریم اقتصادی تلقی شوند.

## سرفگون باد رژیم جمهوری اسلامی



ایران، استفاده از اعمال فشارهای بین‌المللی نه تنها به لحاظ اصولی مجاز، بلکه از عوامل ضروری هستند. بهمین دلیل نیز دیرزمانی است که نیروهای مترقی و دموکراتیک اپوزیسیون خواستار اعمال فشارهای سیاسی، تسلیحاتی و دیپلماتیک علیه رژیم استبدادی، تروریست و میلیتاریست حاکم بر ایران شده‌اند. تحریم اقتصادی که خود وسیله اعمال فشار بر رژیم حاکم بر ایران نیز خواهد بود، نمیتواند مورد داوری بر مبنای یک حکم ثابت قرار گیرد. در شرایطی مشخص، چنین تحریمی علیرغم اهداف مبتکرین آن، میتواند بعنوان وسیله‌ای در خدمت تقویت جنبش توده‌های بپاخاسته و در آستانه قیام قرار گیرد. از این نمونه تحریم موارد متعددی را میتوان شمرد که توده‌ها خواستار اعمال آن بوده‌اند. برعکس نمونه‌هایی دیگر وجود داشته که جز به فقر و سیاه‌روزی بیشتر توده‌های کشور مورد فشار به چیزی دیگر نینجامیده و درست به این دلیل اعتراض افکار عمومی و نیروهای مترقی بین‌المللی را برانگیخته است.

تحریم کنونی آمریکا علیه ایران را اقدامی که ز ماوراء اقیانوسها، با محاسبات مصالح جناحهای مختلف حاکم بر آمریکا و برای جذب طرفداران رژیم اسرائیل بدون کوچکترین جنبه انساندوستانه و ترقیخواهانه اتخاذ شده، در شرایط کنونی از اوضاع ایران، اقدامی زیانمند ارزیابی می‌کنیم. این تحریم اقتصادی بیش از آنکه به زیان رژیم حاکم تمام شود، عملی علیه مردم تحت ستم ایران است که از حداقهای زندگی محرومند و استبداد حاکم امکان هرگونه مبارزه متشکل از آنها را سلب نموده است. تنها نیروهایی می‌توانند از این تحریم خشنود باشند که یا منتظرند تا دولتهای خارجی شرایط بقدرت رسیدنشان را فراهم کنند و یا اینکه ماجراجویان و قدرت‌طلبانی هستند که در جهت بقدرت رسیدن خویش هر درد و رنجی را (حتی بی‌حاصل) بر مردم روا میدارند. نه اینها و نه آنها به حق مردم در تعیین سرنوشت خویش اعتقادی ندارند.

کشورهای منطقه بخصوص کشورهای تازه استقلال آسیای مرکزی را نادیده گرفت. دولت اسلامی در زمینه نفت و گاز و دیگر همکاریهای اقتصادی با ترکمنستان، قزاقستان، ارمنستان و اوکراین توافقهایی بعمل آورده و می‌آورد. اخیراً دولت اسلامی تلاش کرده است تا مبادلات بین هند و کشورهای آسیای مرکزی از طریق خاک ایران عملی شوند. تجربه کنسرسیوم استخراج نفت آذربایجان و خط لوله انتقال آن به اروپا از طریق ایران که با اعمال فشار آمریکا به حذف ایران از آنها انجامید، بعنوان نمونه‌ای که میتواند در مورد دیگر کشورها عملی شود، ممکن است در ادامه تحریم اقتصادی بروز کند. اینها همه در شرائطی است که آمریکا در تحریم دست تنها بماند. بدیهی است که دولت آمریکا تلاش خواهد ورزید با استفاده از بهانه‌هایی که رژیم اسلامی فراهم می‌سازد، به سیاست خود علیه ایران دامن زند و حتی در موقعیت مناسب آنرا به سازمان ملل بکشاند.

علیرغم برخورد کوتاه‌بینانه و عوامفریبانه برخی مقامات رژیم اسلامی که از تحریم اظهار «خوشحالی» کردند، یا درگیری نظامی با آمریکا را «اجتناب ناپذیر» خواندند، تصمیمات اقتصادی ضدونقیض درباره بهای دلار و محاکمه «تروریستهای اقتصادی» و... همگی آشکارا نگرانی رژیم را از تأثیرات این تحریم بر اوضاع فروپاشیده اقتصاد و رشد نارضایتی توده‌ها هویدا می‌سازد. تیرهای درشت روزنامه‌های دولتی تماماً به عادی جلوه دادن شرایط و اطمینان دادن بمردم در تأمین مایحتاجشان اختصاص یافته است. تحریم اقتصادی آمریکا خود زمینه‌ای است تا بار دیگر مخالفین دوآتشه غرب را بمیدان کشد و چند صباحی علیه سیاستهای رفسنجانی که خواستار گشایش بطرف غرب بود، پرده‌داری نمایند. اما این نیز بعید نیست که رفسنجانی بمرور از نتایج اقتصادی این تحریم و نیاز نظام اسلامی به مشارکت با سرمایه آمریکائی بسود جناح خود و نظام حاکم بهره بگیرد. در مبارزه برای سرنوشتی رژیم اسلامی و برقراری حکومتی مردمی و دموکراتیک در

دادند. این تحریم از سوی مولفین اروپایی و ژاپنی آمریکا مورد پشتیبانی قرار نگرفت و نحوه تدارک آن نیز بشیوه‌ای نبود که آمریکا کوشش لازم را در جلب دیگر کشورهای قدرتمند جهان بعمل آورد. از زمان صدور فرمان تحریم تاکنون بیل کلینتون یکبار در دیدار با یلتسین تلاش جدی بعمل آورده است تا روسیه را از ادامه همکاری و فروش تکنولوژی هسته‌ای باز دارد. این شیوه برخورد با تحریم اقتصادی و جلب دیگر کشورها به آن، بیش از پیش این نظر را اثبات می‌کند که در تصمیم دولت آمریکا پاسخ به الزامات سیاست داخلی جایگاه ویژه‌ای داشته است. جلسه سران هفت کشور صنعتی در ماه ژوئن برگزار میشود و بیل کلینتون در این جلسه خواهد کوشید که دولتهای دیگر را راجع به تصمیم خود قانع نماید. اما بعید به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی کشورهای دیگر به حمایت از این سیاست آمریکا مبادرت نمایند.

نتایج این تحریم بر اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران کدامست؟ صادرات کشاورزی و صنعتی آمریکا به ایران در سال ۹۴ به ۳۲۶ میلیون دلار بالغ میشود که نسبت به سال ۹۲ (۸۰۰ میلیون دلار) کاهش چشمگیری داشته است. کمپانی‌های نفتی آمریکا نیز سالیانه حدود ۴ میلیارد دلار نفت ایران را (قریب ۲۵٪ کل صادرات نفت ایران) خریداری می‌نمایند. بنابه نظر کارشناسان نفت، دولت اسلامی قادر خواهد بود مشتری جدید برای نفت خود بیابد و این احتمال که دیگر تولیدکنندگان نفت بخواهند با تولید بیشتر جای نفت ایران را بگیرند بعید به نظر می‌رسد. تحریم اقتصادی آمریکا تا زمانیکه حمایت دیگر کشورهای صنعتی را بهمراه نداشته باشد، بیشتر از زاویه روانی میتواند تأثیر بگذارد. افزایش بهای ارز در مقابل ریال که روزهای اول صدور حکم تحریم مشاهده گشت و رکودی که در مبادلات بوجود آمد از شاخص‌های تأثیر روانی این تحریم می‌باشند. اثر تحریم اقتصادی آمریکا، در تداوم آن نمیتواند ناچیز گرفته شود. اقتصاد در آستانه ورشکستگی ایران در نتیجه سیاستهای رژیم حاکم هر روز بیشتر در بحران فرو می‌رود. سران رژیم حاکم راه نجات خود و نظامشان را از این وضع فراقوانی سرمایه و تکنولوژی خارجی و مشارکت آنها در بازسازی سرمایه‌داری وابسته میدانند. بر کسی پوشیده نیست که در صورت فراهم شدن شرایط برای چنین روندی سرمایه آمریکائی سهم بالائی میتواند داشته باشد. تحریم اقتصادی در صورت تداوم رژیم اسلامی را با مشکل در بازسازی سرمایه‌داری وابسته روبرو می‌سازد. علاوه بر این نمیتوان تحریم اقتصادی توسط آمریکا را بی‌تأثیر در ادامه فعالیت سرمایه داری اروپائی و ژاپنی دانست. در چنین شرایطی آنها با احتیاط بیشتر وارد مشارکت با رژیم اسلامی میشوند. و بالاخره نباید اعمال نفوذ آمریکا بر

## نگاهی به جنبش اعتراضی دانشجویان در سال گذشته

### در دانشگاه‌ها چه می‌گذرد؟

که بر خورد آراء و عقاید گوناگون، انتقاد و نوآوری علمی و آگاهی را در بطن خود دارند برای مدتی طولانی در چارچوبی کاملاً محدود و فرمایشی، محصور و کنترل کرد، طی سالهای گذشته حرکتی تدریجی در راستای کنار زدن این محدودیت‌های خفقان‌آور و ایجاد گشایشی در مباحث و فعالیت‌های علمی و طرح اندیشه‌ها و تئوری‌های مختلف پدید آمده و رویه گسترش نهاد. به عنوان مثال، در مورد درس‌های اجباری «معارف اسلامی»، در دانشکده‌های مختلف تلاش گردید که تعداد واحدهای این قبیل دروس را، حتی الامکان، کاهش داده و به حداقل (و یا به حد حفظ ظاهر) برسانند. در دانشکده حقوق و علوم سیاسی، که علاوه بر همه این واحدهای اجباری، مطالب و مقولات فقهی و عقیدتی، پندارهای مذهبی، و مشتکی کلی‌گویی‌های بی‌محتوی و غیرعلمی (اگر نه ضدعلمی) به عنوان تئوری‌های سیاسی اسلامی، تاریخ اسلامی و... به دانشجویان تحمیل می‌شد، محدودیت‌ها شدیدتر و مقاومت‌های استادان و دانشجویان آزاداندیش و پژوهشگر نیز بیشتر بوده است. از حدود سه سال پیش، در پی کوشش‌های ایندسته از استادان و دانشجویان، حدود ۳۰ واحد از «درس‌های اسلامی» رشته علوم سیاسی حذف گردیده و به جای آنها عناوین و موضوعاتی که در این رشته در دوره‌های قبل تدریس می‌گردیده و یاد دانشگاه‌های خارج تدریس می‌شود، گنجانده شد. همچنین تدریس برخی از دروس که قبلاً در انحصار «استاد»‌های اعزامی از «حوزه» بوده، در اختیار استادانی که تخصص و سوابق علمی و تحقیقی در آن زمینه‌ها داشتند، قرار گرفت. این حرکتها، طبعاً نمی‌توانست بدون واکنش مسئولان رژیم و عوامل آنها در دانشگاه‌ها و نیروهای «حزب‌اللهی» شان باشد. به طوری که با گمارده شدن حجت‌الاسلام عمید زنجانی (نماینده مجلس رژیم) به ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهاجم حزب‌اللهی‌ها آغاز گردید. ابتدا کمیته‌ای به نام «کمیته اندیشه سیاسی اسلام» ساختند تا از آن طریق بار دیگر تدریس و تحمیل مہملات و کلیات بی‌محتوای خود را به دانشجویان تداوم بخشیده و گسترش بدهند. بعد نوبت تصفیه مجدد استادان فرا رسید. در مرحله اول، در آغاز سال تحصیلی دو نفر از استادان این دانشکده از دانشگاه اخراج شدند. در مرحله بعدی، هفت تن دیگر از استادان در لیست اخراج قرار گرفتند....

روز یکشنبه ۲۷ آذر ماه، جمع کثیری از دانشجویان این دانشکده در اعتراض به اخراج استادان و تشدید سانسور و اختناق، کلاسها را

برنامه دوم اقتصادی) را لغو کرده و یا پس می‌گیرند، و در مورد افزایش شهریه دوره‌های شبانه نیز، اجرای آن را به تعویق می‌اندازند....

### اعتراضات دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی

در اواخر آذرماه گذشته حرکت اعتراضی سهمی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به وقوع پیوست که نه فقط در این دانشگاه بلکه در دیگر مراکز آموزشی و علمی و محافل فرهنگی و سیاسی بازتاب وسیعی پیدا کرد. اگرچه این حرکت در سطح یک دانشکده بروز کرده و بیش از دو روز طول نکشید، ولی از آنجا که اعتراض به اخراج استادان و مقابله با فضای سانسور و اختناق و محدودیت فعالیت‌های علمی را به صورت آشکار و مستقیم مطرح کرده بود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بدین جهت، مروری کوتاه بر چگونگی شکل‌گیری این حرکت و جریان آن، ضروری و مفید به نظر می‌رسد.

بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی، بستن دانشگاه‌ها، راه انداختن «اشکاب فرهنگی»، تصفیه و اخراج استادان، کادرهای علمی و تخصصی و گروه وسیعی از دانشجویان، اختناق و سانسور بی‌سابقه‌ای در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، نه تنها به لحاظ اندیشه و فعالیت‌های سیاسی بلکه از حیث تفکر علمی و فعالیت‌های تحقیقی و آموزشی نیز حاکم گردید. سرازیر شدن آخوندها، تحت عناوین گوناگون، به محیط‌های دانشگاهی به منظور اعمال کنترل و محدودیت‌های هرچه بیشتر، و برقراری ۳۰ تا ۴۰ واحد درسی اجباری به نام «معارف اسلامی» برای کلیه رشته‌های تحصیلی، از جمله پیامدهای دست‌اندازی و سلطه رژیم اسلامی بر دانشگاه‌ها بود. در این میان رشته‌های علمی و تحصیلی علوم اجتماعی و انسانی به ویژه از نظر آخوندهای حاکم حائز اهمیت بیشتر و کنترل و سانسور در آنها نیز خیلی شدیدتر بوده است. چنان که مثلاً در دانشگاه تهران، در همین دوره‌های اخیر، ریاست دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی و ادبیات و علوم انسانی نیز در اختیار آخوندها گذاشته شده است، و یا در دانشگاه تربیت مدرس ریاست دانشکده علوم انسانی به آخوند دیگری سپرده شده است.

اما به‌رغم همه تمهیدات و تلاش‌های مسئولان رژیم در این زمینه، به دلیل مقاومتها و ابتکارات استادان و دانشجویان در اشکال گوناگون، و همچنین به دلیل آن که اساساً نمی‌توان محیط‌ها و مراکز علمی و آموزشی را

حرکت‌های دانشجویی طی سال تحصیلی جاری (که در همین ماه خرداد به پایان آن می‌رسیم) از رشد و گسترش چشمگیری برخوردار شده و شور و شوق مبارزاتی تازه‌ای را در فضای بسته و اختناق‌زده دانشگاه‌های کشور آشکار ساختند. این واقعیت آشکار، از یکسو ناتوانی رژیم سرکوبگر در خاموش کردن صدای اعتراضات و برقراری و استمرار سکوت و جمود در دانشگاه‌ها را برملا کرد و از سوی دیگر، وحشت و نگرانی آن را از تداوم و گسترش حرکت‌های اعتراضی در میان دانشجویان دوچندان ساخته و آن را ناگزیر کرده که در جستجوی تدابیر دیگری برای متوقف ساختن این حرکتها برآید.

هرچند که بخش عمده اعتراضات و تظاهرات دانشجویان در سال تحصیلی جاری، همچون سالهای اخیر، در ارتباط با خواستها و مطالبات صنفی و امور تحصیلی و یا نیازمندیهای اولیه زندگی دانشجویی بوده است، لکن ناگفته پیداست که در شرایط و جو اجتماعی حاکم، غالب حرکت‌های صنفی، چه از طرف دانشجویان و چه به واسطه برخوردهای مسئولان و ارگانهای رژیم، بلافاصله رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته و خود رژیم و گردانندگان آن را مورد هدف قرار می‌دهد. بدین لحاظ، واضح است که جنبش اعتراضی جاری دانشجویان نه فقط از جهت انگیزه‌ها و خواست‌های بلاواسطه آن بلکه از نظر سمتگیری و بازتاب سیاسی آن نیز حائز اهمیت فراوان است.

حرکت‌های اعتراضی امسال، از همان اوایل سال تحصیلی، در آبان ماه گذشته، در ارتباط با مسئله افزایش شهریه دوره‌های شبانه، و تلاش دولت برای برقراری تدریجی شهریه در دوره‌های روزانه و به طور کلی پولی کردن و خصوصی کردن دانشگاه‌های دولتی، آغاز گردید. این حرکتها، در فاصله بسیار کوتاهی، اغلب دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور را در بر گرفته و گسترش بی‌سابقه‌ای یافت. نقطه اوج این اعتراضات، تجمع و راهپیمایی هزاران تن از دانشجویان دانشگاه‌های مختلف در اطراف دانشگاه تهران در روز یکشنبه هشتم آبان بود که طی آن، برای اولین بار بعد از سالها، شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی» دانشجویان در خیابانهای تهران طنین‌انداز شد (رجوع شود به «اتحاد کار» شماره ۹، دیماه ۱۳۷۳). این حرکت وسیع موجب وحشتزدگی گردانندگان رژیم و عقب‌نشینی ناگزیر آنان شد. چنان که بلافاصله اعلام کردند که مقررات مربوط به برقراری و اخذ شهریه (در قانون بودجه سال ۷۳ و در لایحه

تعطیل کرده و دست به تحصن و تظاهرات زدند. دانشجویان از صبح روز یکشنبه در مقابل دانشکده اجتماع کرده و خواستار بازگشت استادان اخراجی به دانشکده شدند. دانشجویان سپس در محوطه دانشگاه راهپیمایی کرده و شعارهایی سردادند. از جمله شعارهای آنها «آزادی عقیده ابراز باید گردد!» و «آزادی اندیشه روشنی جهان است- هرگونه انحصاری تباهی جهان است!» بود که آشکارا بیانگر خواسته‌های آنها در جهت ایجاد یک فضای علمی به دور از سانسور و تهدید بود.

یکی از دانشجویان این دانشکده ضمن اشاره به این که «دانشجویان قصد حمایت از شخص خاصی را ندارند» گفت که «هدف ما اعتراض به روند اخراج اساتید و جو نامطلوب علمی است که در دانشکده به وجود آمده است». یکی دیگر از تظاهرکنندگان نیز اظهار داشت که «هدف ما فقط بازگرداندن استادان اخراجی نیست بلکه ما خواهان از بین رفتن جو رعب و وحشت در دانشکده خود نیز هستیم». پس از راهپیمایی، دانشجویان قطعنامه‌ای را در ۶ بند قرائت کردند. در بخشی از این قطعنامه گفته شده بود که «باتلاق حذف نیروهای متفکر و اندیشه‌گر اگر خشکانده نشود، هر روز و هر فصل به بهانه‌هایی نو، قربانیان دیگری را در خود فرو خواهد برد... چاره کار هر چه باشد، اخراج دیگرانندیشان نیست. اخراج استادان معتمد و دانشور را متوقف کنید»، و در قسمت دیگری از آن آمده بود که «ما از مقامات ذیصلاح مصرانه می‌خواهیم که عاملان اخراج استادان را شناسایی و آنها را از صحن مقدس دانش و دانشگاه بزدانند». دانشجویان معترض همچنین خواستار شدند که ریاست فعلی دانشکده حقوق و علوم سیاسی هر چه سریعتر تعویض شود... این تظاهرات تا عصر همانروز ادامه یافت.

تحصن و تظاهرات دانشجویان دانشکده حقوق درست در روزی به وقوع پیوست که در تقویم ویژه رژیم اسلامی «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نامیده شده است. در همین روز، عده‌ای از طلاب و دانشجویان وابسته به رژیم را به صف کرده و پیش خامنه‌ای برده بودند تا یکبار دیگر از مزایای «وحدت» حوزه و دانشگاه برایشان حرف بزنند. تظاهرات دانشجویان همچنین مصادف بود با روز «تودیع و معارفه» رئیس قبلی و رئیس جدید دانشگاه تهران، در این روز، مراسمی رسمی در باشگاه دانشگاه تهران ترتیب یافته بود تا با غلامعلی افروز رئیس برکنار شده، «تودیع» و محمدرضا عارف، رئیس جدید، معرفی شود. در جریان برگزاری این مراسم، دانشجویان معترض در محوطه جلوی باشگاه اجتماع کرده و شعارهای خود را سر دادند. افروز که در این مراسم به شکست خود در انجام ماموریت‌های محوله از سوی سردمداران رژیم اعتراف نمود، در عین حال، در مصاحبه‌ای تلاش کرد و انمود کند

که مسئولیت اخراج استادان متوجه وی نبوده و دستورش از «بالا» صادر شده است. وی گفت: «اساتیدی که این دانشجویان از آنها حمایت می‌کنند، صلاحیت‌شان از سوی «گزینه‌های مرکزی استاد» مردود شناخته شده و در نتیجه حکم اخراج آنها از سوی دانشگاه ابلاغ شد». وی ضمن رد «شایعه» اخراج هفت تن دیگر از استادان، افزود که «یکی از این دو استاد سابقه مارکسیستی دارد» و دیگری «به دلیل آن که در جزوه درسی، خاندان عصمت و طهارت را مورد اهانت قرار داده است، مورد نکوهش قرار گرفته و به وی فرصت داده شده است تا عذرخواهی کرده و اشتباه خویش را اصلاح کند». «اهانت» مورد اشاره رئیس سابق دانشگاه تهران که منجر به اخراج استاد شده است، ظاهراً مربوط می‌شود به جزوه درسی «تاریخ تحول دولت در اسلام» نوشته دکتر علی باقری، که ضمن آن آمده است که برخی از امامان از دستگاه حکومت اموی به حقوق دریافت می‌کرده‌اند.

تعطیلی کلاسها و حرکت اعتراضی دانشجویان دانشکده حقوق روز دوشنبه ۲۸ آذرماه هم ادامه یافت. در پایان حرکت، عده‌ای از دانشجویان معترض با رئیس جدید دانشگاه دیدار کرده و خواستهایشان را مطرح ساختند. رئیس دانشگاه وعده داد که به این خواسته‌ها رسیدگی خواهد کرد. اگرچه روند اخراج استادان دیگر فعلاً متوقف شده است، ولی خواسته‌های دانشجویان، و از جمله بازگرداندن استادان اخراج شده، تاکنون انجام نشده است.

نکته قابل توجه دیگر آنست که در این حرکت، برخلاف بسیاری از حرکت‌های گذشته، انجمن اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) نتوانست سازماندهی و هدایت آن را در اختیار خود بگیرد و دانشجویان معترض که اکثریت عظیم دانشجویان دانشکده را دربرمی‌گرفتند، به طور مستقل اقدام به سازمانگری کردند. پس از آغاز و راه افتادن تظاهرات، گروهی از دانشجویان وابسته به آن «انجمن» نیز در آن مشارکت کردند. بعد از خاتمه حرکت هم، عده‌ای از گردانندگان «انجمن» تلاش کردند که به اصطلاح به آرام کردن اوضاع بپردازند و نقش هدایتگر را بازی نمایند. بعد از یکماه از پایان تظاهرات، «انجمن اسلامی دانشجویان» دانشکده حقوق و علوم سیاسی، یک مصاحبه مطبوعاتی در محل این دانشکده ترتیب داده و ضمن اشاره به این که «دکتر عارف گفته‌اند از خارج از دانشگاه فشارهایی صورت می‌گیرد که حل مسئله را با مشکل مواجه ساخته و اگر من نتوانم در مقابل این فشارها برای حل موضوع مقاومت کنم استعفاء خواهم داد» اعلام کردند که «محافل» که خارج از دانشکده با دخالت‌های خود در برابر حل موضوع مشکل ایجاد می‌کنند، مسئول وقایع آتی خواهند بود.

در جریان برگزاری تحصن و تظاهرات

دانشجویان، ارگانها و عوامل سرسپرده دیگر رژیم چون «بسیج دانشجویی» و یا «انجمن اسلامی دانشجویی» (جامعه اسلامی دانشجویان) در این دانشکده توانستند مانع از شکل‌گیری این حرکت شده و آن را برهم بزنند. بعد از این نهادها با صدور اعلامیه‌های متعددی، طبق معمول، دانشجویان معترض و مبارز را مورد تهاجم قرار دادند. مثلاً در یکی از بیانیه‌های «انجمن اسلامی دانشجویی» در این رابطه گفته شده است: «اخیراً عده معدودی از دانشجویان معلوم الحال با ترکیبی از افراد عملگر، فاسدالاخلاق، مرتبط با جریانات سیاسی و گروهکی و متاسفانه عده‌ای نیروهای صادق اما ناآگاه از ریشه، اهداف و اغراض این حرکت، با پخش اطلاعاتی به بهانه اخراج بعضی از اساتید، دست به اعتراض و اغتشاش در دانشکده حقوق و علوم سیاسی زده و همچنین حمایت خود را از دو تن از استادان دارای سابقه مارکسیستی و مخالف نظام و اخراجی از دانشکده اعلام کردند و با سوءاستفاده از قلبهای پاک عده‌ای از جوانان در راستای اهداف آمریکای جنایتکار و ضدانقلابیون داخل و خارج، خواستار بازگشت اساتید اخراج شده و ضدانقلاب به دانشکده شدند...» در این میان، غالب مطبوعات حکومتی نیز اصلاً موضوع را درز گرفته و هیچ خبری راجع به حرکت دانشجویان ننوشتند و یا آن که، بدون طرح خبر، به تحریف آن و حمله به استادان و دانشجویان و حتی برخی از ارگانها و مسئولان گمارده خود رژیم پرداختند. کیهان، روزنامه وزرات اطلاعات، مطابق معمول، تهاجمات شدیدی را طی شماره‌های مختلف (۱۳ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۶ دی ۱۳۷۳) علیه «همسازی کفر و فساد و شرک در این دانشکده» و علیه «استادان بی‌اعتقاد» و «قیل و قالهای شرک‌آلود کمپانی‌های فرمول و انبارهای معلومات» و... آغاز کرده و از نیروهای «حزب‌الله» خواست که باردیگر «پایگاه عقیدتی، سنگر ایمان، موقعیت عشق موضع تقوا را در محیط دانشگاه به دست بگیرند».

### تلاش برای تشدید اختناق و سرکوب

تهاجمات مطبوعات حکومتی علیه استادان، روشنفکران، نویسندگان و دانشجویان آزاداندیش و مبارز، در واقع بخشی از مجموعه اقدامات و تقلای رژیم اسلامی برای حفظ و تشدید جو اختناق و سانسور و قلع و قمع حرکت‌های اعتراضی و نیروهای پیشرو و آگاه است. دو روز بعد از پایان تظاهرات دانشجویان دانشکده حقوق، دبیران «کمیته‌های انضباطی» دانشگاه‌ها در دانشگاه «امام حسین» (وابسته به سپاه پاسداران) گرد آمدند تا درباره «مسائل دانشجویی» به بحث بپردازند و «اصلاحات ضروری» در «آیین‌نامه انضباطی دانشجویی» و «ناهنجاری‌های رفتاری دانشجویان» را مورد

اتاق زایمان و درمانگاه بخش زنان در بیمارستانهای تابعه (وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی) منع می‌کند، و روزی دیگر دستور می‌دهند که اتوبوس‌های معدود دانشجویی را هم تفکیک و زنانه‌مردانه کنند.

شگرد تبهکارانه دیگر ارگانهای رژیم اسلامی، گذشته از شناسایی‌ها و بازداشت‌های موردی یا دسته‌جمعی در میان دانشجویان فعال و مبارز، در رابطه با افرادیست که به صورتی «مرموز» ربوده شده و به قتل می‌رسند. تاکنون نمونه‌هایی از این گونه جنایات دهشتناک در دانشکده‌های مختلف دیده شده است: در ۱۵ اردیبهشت‌ماه سال گذشته یکی از دانشجویان دختر دانشگاه علوم پزشکی «بهشتی» تهران، به طور مرموزی، در خوابگاه دانشجویی به قتل رسید و در آبان‌ماه گذشته نیز دو دانشجوی دانشگاه کاشان را به طرز فجیعی کشته و اجسادشان را در محوطه خوابگاه دانشگاه رها ساختند.

### تداوم و چشم‌انداز اعتراضات

با وجود همه اقدامات سرکوبگرانه و تهدیدات و تمهیدات رژیم اسلامی برای خاموش کردن صدای اعتراض و سرکوب مبارزه دانشجویان، واقعیت آشکار حاکی از آنست که جنبش اعتراضی دانشجویان متوقف نگردیده و ادامه یافته است. با وجود تحمل شدیدترین فشارها و محدودیت‌های پلیسی، امنیت، شفلی، اجتماعی و اقتصادی از جانب رژیم و سیاست‌های جاری آن، بخش قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان و استادان از پای ننشسته و به اشکال گوناگون، به مقاومت و مبارزه‌شان ادامه می‌دهند.

چندروز بعد از حرکت اعتراضی دانشجویان دانشکده حسینی، اعتراضاتی در دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس بروز کرده و سرانجام به تعطیل شدن کلاسهای درسی گروه سیاسی این دانشکده منجر گردید که مدتی ادامه داشت. در ۱۳ دیماه، گروهی از دانشجویان دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران در ارتباط با خواستهای صنفی‌شان دست به تجمع و اعتراض زدند. در ۱۷ دیماه، عده زیادی از دانشجویان دوره‌های شبانه دانشگاه ملی (شهید بهشتی) تهران در اعتراض به افزایش شهریه‌ها اقدام به حرکت جمعی کردند (در همین رابطه، وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم، اعلام داشت که افزایش شهریه برای دانشجویان شبانه فعلی همان ۲۰ درصد اعلام شده قبلی است و بخشنامه اخیر این وزارتخانه راجع به افزایش مجدد شهریه‌ها مربوط به پذیرفته‌شدگان سال آینده -۷۴- است). در ماه‌های اخیر، حرکتها و اعتراضات دانشجویی در اصفهان، شهرکرد، همدان و... نیز به وقوع پیوسته است. گذشته از اینها، حرکتهای اعتراضی و صنفی متعددی در بقیه در صفحه ۲۳

اعلامیه صادر کنند و به طور خلاصه دانشجویان را به صورت «سیاهی لشکر» و یا «بازوی نظام» در خدمت گردانندگان رژیم در آورند. علاوه بر این، قصد آنها از این حرفها آنست که عوامل و ایادی خود را در محیطهای دانشگاهی فعال نگه‌دارند تا بلکه بتوانند از شکل‌گیری و گسترش حرکتهای مستقل دانشجویان جلوگیری کنند. واقعیت آنست که همه مسئولان رژیم از آغاز و اوجگیری مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویان سخت بی‌مناکند و آرزو و میل باطنی آنها اینست که دانشجو، به قول معروف، «آهسته برود و آهسته بیاید و سرش در لاک خودش باشد».

در حال حاضر نهادها و تشکلهای وابسته حکومتی در دانشگاهها عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شوند: «انجمن اسلامی دانشجویان» (وابسته به دفتر تحکیم وحدت) و «انجمن اسلامی دانشجویی» (جامعه اسلامی دانشجویان). اولی وابسته به جناح حزب‌اللهی رژیم است و از طرف آن حمایت می‌شود، دومی از سوی جناح «بازار و رسالتی‌ها» درست شده و غالباً در خط آن حرکت می‌کند. هر کدام از اینها چشم دیدن دیگری را ندارند و مدام مشغول باندبازی و کشاکشند (در آذرماه گذشته، در دانشگاه تربیت معلم، کار این دو رقیب به زدوخورد آشکار کشید و رسوایی دیگری برای رژیم به بار آورد). هیچکدام از اینها چشم دیدن هیچگونه حرکت و تشکل مستقل دانشجویان را ندارند و اساساً علت وجودی آنها، علاوه بر جاسوسی، کنترل و اعمال فشارهای جاری، تلاش برای جلوگیری از به وجود آمدن این گونه تشکلهاست. براساس مصوبه «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، تشکلهایی که از ۴ درصد پستوانه دانشجویی برخوردار باشند (البته تشکلهای مورد نظر رژیم) می‌توانند فعالیت بکنند. هر دو نهاد حکومتی اکنون آن چنان منزوی و تضعیف شده‌اند که آنها، در دانشکده و یا دانشگاه محل استقرارشان، حتی از ۴ درصد «پستوانه دانشجویی» هم برخوردار نیستند و طبق آن «مصوبه» می‌بایست بساط خودشان را جمع کنند. اما به برکت امکانات و حمایتهای حکومتی همچنان به عرض اندام و تاخت‌وتاز در دانشگاهها ادامه می‌دهند.

اگرچه حساسیت شدید ارگانهای رژیم طبعاً متوجه مسائل و حرکتهای سیاسی در دانشگاههاست، اما حیطه کنترل و اعمال محدودیت و تبعیض و فشار، انواع مسائل و زمینه‌های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی را دربرمی‌گیرد. یک روز دانشجویان دانشکده‌ای را به خاطر عدم شرکت در تشییع جنازه آیت‌الله اراکی مورد بازخواست قرار می‌دهند، روز دیگر محدودیت‌های جدیدی را در خوابگاه دانشجویی برقرار می‌کنند. یک روز بخشنامه صادر می‌کنند که دانشجویان پسر رشته پزشکی را در دوره «کارآموزی بالینی» از حضور در اتاق معاینه،

بررسی قرار بدهند، و «راههای مقابله با آن را تدوین کرده و» یکسان‌سازی رویه در کمیته‌های انضباطی را بررسی کنند. علاوه بر نهادها و ارگانهای دیگر حکومتی چون «انجمن‌های اسلامی»، «سیج دانشجویی»، «جبهه دانشجویی»، «گزینش» و... «کمیته انضباطی» که از طرف رژیم اسلامی در هر دانشکده‌ای دایر گردیده، وظیفه کنترل، ارباب، تنبیه و اخراج و به طور کلی ایجاد جو تهدید و اختناق فراگیر را بر عهده دارد. به بهانه‌های گوناگون، از مسئله «بدحجابی» گرفته تا مسائل فرهنگی و سیاسی، دانشجویان به این «کمیته‌ها» احضار گردیده و مورد بازجویی، تهدید و یا اخراج قرار می‌گیرند.

تقویت «سیجی‌ها» و «حضور سیجی» در دانشگاهها نیز یکی از تمهیدات رژیم در این زمینه است که مخصوصاً بعد از حرکت گسترده دانشجویان در آبان ماه، اجرای آن شدت بیشتری یافته است. رفسنجانی در آذرماه گذشته، در گردهمایی «دانشجویان سیجی دانشگاه‌های علوم پزشکی»، یکبار دیگر تاکید کرد که «دانشجویان سیجی، پشتوانه عظیم انقلاب و نظام هستند». وی در مورد «حضور نیروهای سیجی» در دانشگاهها، مجدداً بر «اختصاص سهمیه‌ها به بسیجیان و نیروهای ایشارگر» تاکید نموده و گفت که «ما تحصیل را با ایمان و اعتقاد اسلامی مفیدتر می‌دانیم». در یکساله اخیر، نسبت به دوره قبلی، تحركات و مانورهای «سیجی‌ها» و «حزب‌اللهی‌ها» در محیطهای آموزشی و دانشگاهی بیشتر شده که به گفته خودشان «در سنگر دانشگاه تکالیف الهی خود را انجام می‌دهند» و یا «در سنگر علم و دانش، به فتح خاکریزهای علمی می‌اندیشند!» گذشته از اطلاعاتها و نشریات جورواجور که در آنها آشکارا استادان و دانشجویان و اعضای کادرهای علمی و تحقیقی دانشکده‌های مختلف را، به عنوان گوناگون، مورد بدترین اهانتها قرار می‌دهند، اخیراً هم هفته‌نامه‌ای به نام «پیام دانشجویی سیجی» به همین منظور برای تکرار ترهات «امام خامنه‌ای» و دیگر سردمداران رژیم، منتشر می‌کند.

جالب توجه است که در این اوضاع عده‌ای از سردمداران حکومتی از «ضرورت فعالیت سیاسی» دانشجویان حرف می‌زنند و یا از «غیرسیاسی شدن» آنها شکوه می‌کنند! خود خامنه‌ای دو سال پیش در این باره اظهار لحنیه کرد که «خدا لعنت کند دستهایی را که تلاش کردند و می‌کنند که قشر جوان ما و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند». جدا از فریبکاری‌های مرسوم مسئولان رژیم، منظور اصلی آنها از «فعالیت سیاسی دانشجویان» آشکارا اینست که عده‌ای را تحت‌عنوان دانشجو یا دانشگاهی برای شرکت در مراسم و آیین‌های رسمی و فرمایشی گرد آورند، به نام دانشجو در حمایت از سخنرانی‌ها و موضعگیری‌های سران حکومتی

مسکن همچون کاروان یکی از اساسی‌ترین و مقدماتی‌ترین نیازهای بشری است. داشتن مسکن مناسب یک حق ابتدائی و اولیه است. دولت‌ها موظف‌اند و باید مسکن مناسب را برای همگان تامین کنند. اما تنها موظف بودن دولت‌ها، دلیل تامین و تهیه آن نیست. ماهیت دولت و اینکه آیا دولتی است در جهت تامین نیازها و خواسته‌های توده‌ها است، که نشان می‌دهد، آیا این نیاز واقعی تامین می‌شود یا نه؟

طبعاً با این مقدمه، پاسخ جمهوری اسلامی، بعنوان دولتی ضد‌مردمی از پیش روشن است. دولتی که از بدو پیروزی انقلاب در پاسخگویی به نیازهای اولیه مردم، جز هیاهو و تبلیغات توخالی، قدمی برای حل مشکلات مردم برنداشته است. و در عین حال ظرف پانزده سال گذشته، در اثر سوء‌مدیریت، زدزدی و فساد مشکلات اجتماعی دهها برابر شده و هر روز نیز بر عمق بحران افزوده می‌شود.

بررسی برنامه دوم دولت جمهوری اسلامی بخوبی نشان می‌دهد که چگونه این دولت نه می‌خواهد و نه می‌تواند قدمی در راه حل بحران مسکن در ایران بردارد. بحران مسکن کنونی که شامل کمبود مسکن، کمبود خدمات شهری مناسب برای مناطق و محله‌های زحمتکشان و کارگران، در روند کنونی خود و ظرف برنامه پنجساله دوم، عمیق‌تر خواهد شد.

در ابتدا باید گفت که مسکن، از جمله مواردی است که در طول زمان نیازمند بازسازی است. در بررسی بحران مسکن تنها نباید به کمبود مسکن و بحران موجود توجه کرد. باید توجه داشت که در طول زمان با رشد جمعیت، نیاز به واحد مسکونی جدید افزایش می‌یابد. همچنین اماکن قدیمی فرسوده و مستهلک می‌شوند. ساختار ترکیب خانوار تغییر می‌کند و با رشد صنعت و شهرنشینی، ترکیب

## مسکن در برنامه

### پنجساله دوم

تعریف و با توجه به وضعیت تولید مسکن در سالهای گذشته در ایران، یقیناً رقم کمبود «مسکن مناسب» بمراتب بیش از ارقام اعلام شده است.

همانگونه که قبلاً گفتیم نیاز به مسکن یک نیاز ثابت نیست. یعنی اینکه با رشد جمعیت، فرسودگی و استهلاک واحدهای مسکونی قدیمی، سالیانه نیاز به مسکن جدید، بوجود می‌آید. برطبق آمار تنها در مناطق شهری سالیانه نیاز به تولید سیصد هزار واحد مسکونی است. با توجه به برابری تقریبی نسبت جمعیت شهری و روستائی در ایران، نیاز به تولید مسکن جدید در مناطق روستائی اگر حداقل در همان حد مناطق شهری باشد، در کل کشور سالیانه نیاز به تولید ششصد هزار واحد مسکونی است. بدین ترتیب در طول برنامه پنجساله دوم می‌بایست سه میلیون واحد مسکونی جدید تولید شود. با اضافه کردن دو میلیون کمبود در آغاز برنامه، جمعاً می‌بایست در پایان برنامه پنجساله دوم، پنج میلیون واحد مسکونی تولید شده شود.

اما برنامه تنها تولید ۲/۵ میلیون را هدف قرار داده است. یعنی تنها نیمی از نیاز واقعی را. با توجه به عملکرد دولت جمهوری اسلامی در دوره پنجساله اول، که به اعتراف خود، نتوانست شاخص‌های رشد تعیین شده را رعایت کند، و وضعیت فعلی اقتصادی سیاسی ایران، دلیلی برای آنکه دولت بتواند شاخص‌های رشد برنامه پنجساله دوم را رعایت کند، وجود ندارد. بدین ترتیب، در بهترین حالت و با خوشبینانه‌ترین یا بهتر است گفته

خانوار، کوچک و کوچکتر می‌شود. بدین ترتیب در برنامه‌ریزی نه تنها باید کمبود مسکن در مرحله شروع برنامه را در نظر گرفت بلکه باید با توجه به نرخ رشد جمعیت، ضریب فرسودگی ساختمان و تغییرات ترکیب ساختار خانواده، نیازهای جدید در طول برنامه را نیز برآورد کرد.

استدوام بحران مسکن در وضعیت کنونی در برنامه پنج ساله دوم تنظیم شده توسط دولت، تولید ۲/۵۹۰/۹۰۰۰ واحد مسکونی پیش‌بینی شده است. این تعداد مسکن توسط بخش دولتی (۵ درصد) و بخش غیردولتی (۹۵ درصد) تولید خواهد شد.

اکنون باید دید که این هدف تعیین شده با واقعیت‌های جامعه ایران همخوانی دارد یا نه؟ آیا در پایان برنامه پنجساله دوم مشکل مسکن در ایران حل خواهد گشت یا نه؟

برطبق آمار در حال حاضر در ایران رقم کمبود مسکن بالغ بر ۲ میلیون واحد می‌باشد (رسالت ۷۲/۴/۲۸) ما در اینجا به یک رقم آماری اشاره کرده‌ایم (ضمن اینکه خود این رقم نیز می‌تواند نادرست باشد). مسکن یک لغت عام است که می‌تواند به هر نوع سرپناهی، از آلونک حلبی گرفته تا یک قصر بزرگ اطلاق شود. در ابتدا باید یک تعریف حداقل و جامع‌تری از مسکن بدست داد. مسکن مناسب، سکنی است که حداقل رفاه را در خود دارد، یعنی آب، برق، حمام، فضای کافی برای استراحت و مطالعه افراد خانواده، سرویس‌های شهری اولیه چون مدرسه، درمانگاه، وسائل حمل‌ونقل شهری، و .... با این

شود غیرواقعی‌ترین برآوردها هم، وضعیت بحران مسکن در ایران در پایان برنامه پنجساله دوم در سطح آغاز برنامه با کمبود بیش از ۲/۵ میلیون واحد مسکونی خواهد بود. و با شناخت از جمهوری اسلامی باید پذیرفت که بحران مسکن دریایان برنامه پنجساله دوم، بمراتب عمیق‌تر از وضعیت کنونی آن در شروع برنامه خواهد بود.

۲ سیاستهای اجرایی  
اجرای هر برنامه‌ای به سیاستهای اجرایی آن برمی‌گردد. سیاستهای اجرایی مسکن در برنامه دوم در عمل کلیه مسئولیتها را از دوش دولت برداشته و به عهده بازار آزاد مسکن، بانکها و سرمایه بخش خصوصی می‌گذارد. در این برنامه دولت تنها ۵ درصد مسکن را مستقیماً تولید خواهد کرد ۹۵ درصد دیگر باید توسط بخش غیردولتی شامل مسکن آزاد، مسکن حمایت شده و مسکن اجتماعی ساخته شود. مسکن آزاد، کاملاً توسط بخش خصوصی ساخته می‌شود. برطبق برنامه ۵۳ درصد مسکن شهری و ۵۸ درصد مسکن روستائی در این محدوده قرار دارد. مسکن حمایت شده برطبق تعریف برنامه، مسکنی است که توسط تعاونیهای مسکن یا صندوقهای تولید مسکن و موارد مشابه ساخته می‌شود. در این زمینه دولت با تخفیف برخی هزینه‌های دولتی و اعطاء وام کم‌بهره، به تولید آنها کمک می‌کند. برطبق برنامه ۳۰ درصد واحدهای شهری و ۴۱ درصد واحدهای روستائی در این محدوده قرار دارد. نوع سوم، مسکن اجتماعی، به ظاهر نوعی تولید مسکن ارزاقیمت اجاره‌ای است. برطبق برنامه، سرمایه لازم از طریق مشارکت بانکها، سازمان تامین اجتماعی و جذب نقدینگی در سطح جامعه از طریق فروش سهام تامین خواهد شد.

سیاست اجرایی دولت جمهوری اسلامی برای حل مشکل مسکن، به زبان روشن و آگاهی

کاهش نسبی یا مطلق این نوع سرمایه‌گذاریها، که معمولاً جایگزینی در بخش خصوصی ندارد، عملاً تامین زمین مناسب را محدود و محدودتر خواهد کرد. که طبعاً از یکسو قیمت زمینهای موجود را بالا خواهد برد و از سوی دیگر فعالیتهای ایجاد مسکن را محدود خواهد کرد.

### موخره

برنامه پنجساله دوم، برنامه‌ای است ناکافی که در بهترین حالت بحران مسکن را در حد فعلی نگه میدارد. سیاستهای اجرایی این برنامه بار حل بحران را به دوش مردم انداخته و مسئولیتها را از دوش دولت برداشته است. سیاستهای اقتصادی دولت در برنامه دوم، در مجموع، زمینه‌های لازم را در جهت گسترش فعالیتهای خانه‌سازی فراهم نمی‌کند. لیرالیزم اقتصادی بی‌دروپیکر حاکم بر برنامه دوم، عملاً در شرایط کنونی، به تشدید بحران در تمامی زمینه‌ها و بویژه در زمینه مسکن خواهد انجامید افزایش سرسام‌آور قیمت ارز به نسبت ریال بیش از هر زمان دیگر سرمایه‌ها را به سمت فعالیتهای اقتصادی «ارزآور» چون واردات و صادرات سوق داده و خواهد داد. در چنین حالتی سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان عملاً کاهش بیش از پیش خواهد یافت. رشد سرسام‌آور قیمتها به کاهش قدرت خرید می‌انجامد و این کاهش در درجه اول و بیش از هر چیز امکان تهیه و ساخت مسکن را از وسیع‌ترین اقشار مردم سلب می‌کند. بدین ترتیب تنها گروه‌هایی با درآمد بسیار بالا و کسانی که در گذشته صاحب مسکن بوده‌اند امکان خرید یا تهیه مسکن مناسب را می‌یابند. و آنچه برای اکثریت مردم بویژه کارگران و زحمتکشان باقی می‌ماند، اجاره نشینی، بدمسکنی، آلودگن‌نشینی و تمامی مشکلات و محرومیت‌های ناشی از آن است.

شرائطی است که به گفته مدیرکل دفتر امور مسکن و عمران شهری سازمان برنامه و بودجه هزینه تمام شده یک واحد مسکونی در ایران بیش از ۱۵ برابر مجموع درآمد سالانه یک خانوار را تشکیل می‌دهد. (سلام ۷۳/۴/۲۰)

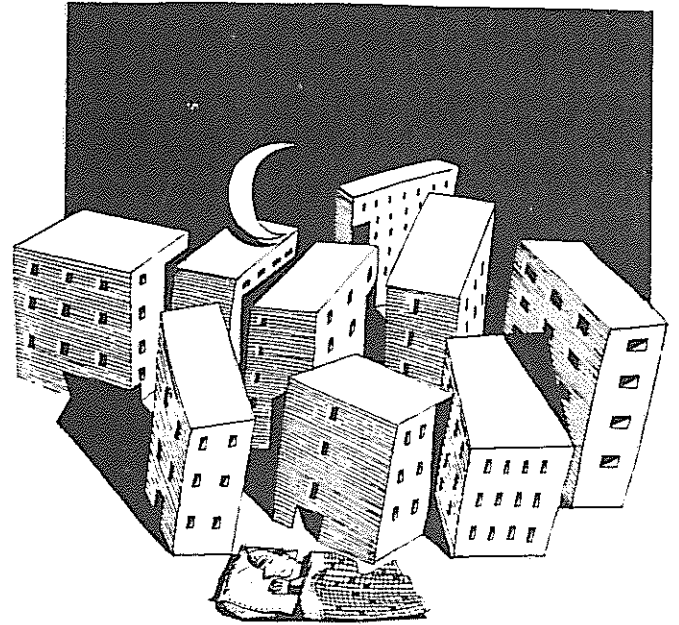
### زمین عامل تعیین کننده

زمین نقش تعیین کننده‌ای در مساله مسکن بازی می‌کند. افزایش قیمت زمین، تبدیل آن به یک عامل دلالی و بورس‌بازی باعث می‌شود تا امکان تهیه آن برای ساخت مسکن یعنی برای مصرف آن حداقل در یک دوره زمانی مشکل‌تر شود. برعکس کاهش قیمت زمین به گسترش تولید مسکن (در صورت وجود عوامل دیگر) کمک می‌کند.

در طول برنامه اول (۷۲-۱۳۶۸) برطبق آمار قیمت زمین شهری رشد چشمگیری داشته است. بطور مثال در فاصله سال ۶۸ تا ۶۹ قیمت زمین در ۷ شهر بزرگ ۵۹ درصد و قیمت مسکن ۴۵ درصد افزایش قیمت داشته است. این روند با نوساناتی همچنان ادامه داشته است.

از سوی دیگر سیاستهای متناقض دولت و بویژه سازمان زمین شهری به بحران زمین افزوده است. افزایش شدید نرخ تورم و سیاستهای ناروشن، قیمت زمین و به تناوب آن قیمت مسکن افزایش سرسام‌آور یافت. حاصل این رشد، ایجاد عدم تعادل بین بهای تمام شده مسکن و درآمد سالانه یک خانوار است. در نتیجه بخش عمده مردم امکان تهیه یک مسکن مناسب را از دست دادند و تنها بخش کوچکی از جامعه می‌تواند به تهیه مسکن موفق شود.

عرصه زمین شهری با خدمات مناسب و در نتیجه قیمت ارزان آن، وابسته به فعالیتهای زیربنایی گسترده دولت است. اما به دنبال سیاستهای تعدیل اقتصادی و برای جلوگیری از کسری بودجه، چنانچه در برنامه دوم آمده است، فعالیتهای عمرانی دولت کاهش می‌یابد.



افزایش قدرت خرید مردم،... و چشم‌انداز روشنی را برای بهبود و کاهش بحران مسکن نشان نمی‌دهد. در چنین حالتی، بخش خصوصی حداقل در مقیاس وسیع تمایلی به تولید مسکن برای عرضه و فروش نخواهد داشت. تنها باقی می‌ماند تولید مسکن برای مصرف شخصی که عمدتاً در مناطق روستائی بیشتر از مناطق شهری قابل تولید است. در دو بخش دیگر عملکرد دولت در چندسال اخیر بویژه در زمینه همکاری و پشتیبانی از تعاونیهای مسکن آنچنان منفی است که جانی برای خوشباوری باقی نمی‌گذارد. (به مقاله «اتحاد کار» شماره ۱۱، اسفند ۷۳، رجوع شود).

در مورد تولید مسکن برای مصرف شخصی، باید تذکر داد که بهای متناسب و قابل تحمل برای مسکن، به میزان ۵ برابر درآمد سالانه یک خانوار است. یعنی هزینه یا بهای بیشتر از این مقدار در شرایط عادی و به طور متوسط قابل پرداخت برای یک خانوار نیست و در سطح کل اقتصادی نیز اثرات منفی بجای می‌گذارد. این در

کامل مسئولیت به بخش خصوصی است دولت برای خود تنها وظیفه محدود «حمایت» از طریق پرداخت برخی سوبسیدها آنهم تنها برای حدود ۳۰ درصد مسکن را در نظر گرفته است. ۵۰ درصد مسکن مورد نیاز کلاً براساس سیاست عرضه و تقاضا و مکانیزمهای بازار تولید خواهد شد. ۴۵ درصد باقیمانده نیز در صورت حل مشکلات اداری و عبور از هفت خوان قوانین و آئین‌نامه‌های اجرایی و غیره و در صورت تهیه حداقل سرمایه مورد نیاز توسط مشارکت کنندگان چون اعضاء تعاونیها و... با حمایت دولت قرار است تولید شود.

در چندسال اخیر با رشد سرسام‌آور تورم و کاهش قدرت خرید اکثریت مردم، تقاضا برای خرید مسکن کاهش چشمگیر یافته است، در حالیکه در نتیجه تورم، قیمت مسکن چندبرابر شده است. بدین ترتیب علاوه بر عوامل جانبی، بازار مسکن با رکود مواجه است. فقدان سیاستهای روشن در سایر زمینه‌ها برای مقابله با تورم افسارگسیخته، کاهش هزینه‌ها و



## وقتی نان از غذای مردم حذف شود

اگر ناهماهنگی در تفاوت قیمت مابین نان و محصولات صنعتی تبلور عقبماندگی مفرط یک کشور باشد، میتوان گفت ایران هنوز سرآمد این عقبماندگی است. قیمت نان اگر در کشور ما در مقایسه با بضاعت اکثریت مردمانش در سطح بالائی قرار داشته و راحت بدست نمی‌آید اما نسبت به قیمت محصولات صنعتی که با غرب برابری میکند، رقمی نازل است. مثلا قیمت یک اتومبیل در هریک از کشورهای اروپائی برابر با ۱۰ هزار قرص نان با قیمت یک کیلو گوشت برابر با ۵ عدد نان است، در حالیکه یک اتومبیل پیکان در ایران یک میلیون برابر قیمت نان، یا یک کیلو گوشت ۵۰۰ برابر قیمت یک نان عرضه میشود. در روسیه این عدم تعادل از اینهم گسترده‌تر است. در کشورهای همجوار اروپای غربی نظیر جت، اسلواکی، لهستان قیمت نان یک‌بیستم کمتر از کشورهای پیشرفته اروپائی است در حالیکه تمامی محصولات صنعتی به قیمتی برابر با غرب ارتقاء یافته است.

در برخی کشورهای آفریقائی یا آسیائی که گرسنگی بیداد می‌کند، نان همانقدر نایاب است که مائین، دوربین عکاسی و دوچرخه و ادولکن،

باین نگهداشتن قیمت نان در کشور ما در قیاس با نرخ تصاعدی تورم نتیجه سوسیدگی بوده که دولت برای جلوگیری از اعتراض مردم و برای تثبیت قیمت گندم پرداخت میکرد. جمهوری اسلامی همه چیز جز نان را از مردم سلب کرده بود. حالا نوبت نان رسیده است. بودجه سال ۷۴ یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون دلار را به تامین کالاهای اساسی اختصاص داده است که ۵۰۰ میلیون دلار آن سهم آرد می‌شود. با اینهمه قیمت نان در شش ماهه گذشته سه برابر شده و یک قرص نان به ۲۰ تومان رسیده است. این روند در آینده و در اوج بحران اقتصادی کنونی بالاتر و بالاتر خواهد رفت و کسی را یارای تامین نان در سفره نخواهد بود. این حقیقت تلخ را خود دولتیان تصدیق می‌کنند. همه جا در هیات دولت و مجلس سخن از حذف کامل سوسیدهاست. رئیس کمیسیون بودجه مجلس می‌گوید ادامه پرداخت سوسید آرد و نان آسیب به جامعه است اسراف را افزایش میدهد و مردم نسبت به مصرف نان بی‌بندوبار می‌کند. او در جلسه ۶ اردیبهشت ماه مجلس می‌گوید هزینه مردم ۶۰ میلیونی کشور ما برابر با جمعیت یک میلیاردونیمی کشور چین است در حالیکه درآمدمان با کشورهای بسیار فقیر دنیا برابری میکند. یعنی قیمت نان باید به همان تناسب غرب برسد. همانطور که قیمت مرغ و گوشت به آن حد رسیده است. این سخنان پیش‌درآمد حذف عملی همان ۵۰۰ میلیون دلار سوسید گندم خواهد بود که دولت جز شانه‌خالی کردن از

زیربار آن چیزی در سر ندارد. با این حساب باید در انتظار روزهای تیره‌تری برای ایران بود که صف گرسنه‌ها، انبوه اسکلت‌های سیار در خیابانها و کوچه‌های کشور ما نیز همانند «بیافرا» براه بیافتد.

اما نه؟ ایران «بیافرا» نمی‌شود. ذهن عمومی جامعه ما آگاه‌تر از آنست که باین ذلت تن بدهد. جنبش آب‌ونان در اکیرآباد و اسلام‌شهر، تازه‌این آغاز سحر است. جمهوری اسلامی باید تبدیل به «بیافرا» کردن ایران را در خواب ببیند.

## اعتراض گروهی از زنان کارگر به قانون جدید بازنشستگی و درخواست تجدیدنظر در آن

در شماره قبلی نشریه خیر قانون جدیدی درباره سنوات بازنشستگی زنان کارگر را به اطلاع خوانندگان نشریه رسانده و از اشکالاتی که این قانون در رابطه با بیمه کارگران زن و برگردن سالهای لازم بازنشستگی پیش می‌آورد و نیز نواقص اساسی قانون کار در مورد زنان صحبت کردیم.

زنان کارگر خود بیش از هر کس مضمون این قوانین و اجرای آن را دریافته و آنرا بایوست و گوشت خود لمس می‌کنند. آنها اخیرا طی نامه‌ای، ضمن اعتراض به چنین قوانینی، مشکلات ناشی از آنرا برشمرد و خواستار تجدیدنظر در آن شده‌اند. قسمتی از این نامه را عینا می‌خوانید:

«...در قانون تامین اجتماعی مصوب سال ۱۳۵۴ مساله بازنشستگی زنان کارگر تفاوت چندانی با مردان کارگر نداشته است و به تازگی طرح الحاق یک ماده واحده به ماده ۷۶ قانون تامین اجتماعی در ارتباط با بازنشستگی زنان کارگر از تصویب مجلس گذشته است. در این ماده واحده آمده که زنان کارگر مشمول قانون کار با داشتن بیش از ۲۵ سال سابقه کار و پرداخت حق بیمه مربوطه می‌توانند با موافقت کارفرما یا بالاترین مقام مسئول کارگاه بر اساس سنوات خدمت بازنشسته شوند. مشروط براینکه مابقی حق بیمه سنوات مربوطه تا ۳۰ سال را به ماخذ ۲۷ درصد بر مبنای متوسط حداقل و حداکثر مبنای کسر حق بیمه به میزان ۲۰ درصد توسط کارفرما و ۷ درصد توسط بیمه شده به سازمان تامین اجتماعی پرداخت نمایند. براساس این ماده واحده سهم کارفرما یکجا و سهم بیمه‌شده ماهانه به سازمان پرداخت خواهد شد. در تبصره یک این ماده واحده آمده است کارفرمایان می‌توانند کارگران زن بیمه شده را به شرط پرداخت یکجای کل حق بیمه باقیمانده تا ۳۰ سال به سازمان تامین اجتماعی حسب مورد با موافقت کارگر زن

بازنشسته نمایند. بسیاری از کارگران زن می‌گویند با تصویب این ماده واحده عملا هیچ گرهی از مشکل معیشت و زندگی آنان گشوده نشده است، زیرا اولاً چند درصد از کارفرمایان حاضر هستند که زنان کارگر بر تجربه‌ای را که در کار خود توانائی زیادی به دست آورده‌اند پس از ۲۵ سال کار با پرداخت یک‌جای حق بیمه آنان (به مدت ۵ سال) بازنشسته نمایند؟! ثانیاً با تصویب چنین ماده واحده‌ای عملا کارگران زن به مدت ۳۰ سال باید کار کنند زیرا بسیاری از آنان توانائی پرداخت حق بیمه بازنشستگی حداقل به میزان ۷ درصد را به مدت ۵ سال ندارند. در واقع این ماده واحده با مقرراتی که وضع کرده عملا سابق خدمت بانوان کارگر را برای بازنشستگی کم نکرده است و بیشتر به منافع سازمان تامین اجتماعی و در نظر گرفتن مصالح و منافع کارفرمایان توجه داشته است! پرسشی که کارگران زن در شرایط کنونی دارند این است که چه تفاوتی بین آنان و کارمندان زن مستخدم دولت در دستگاههای دولتی وجود دارد که شاغلان زن در این بخش می‌توانند با ۲۰ سال سابقه کار با ۲۰ روز حقوق بازنشسته شوند؟ شاید عده‌ای معتقد باشند به دلیل اینکه وظیفه و رسالت مادری بر هر مسئولیت اجتماعی دیگر مقدم است اساسا چه لزومی دارد که زنان وارد عرصه فعالیتهای تولیدی شوند و بهتر است که به انجام دادن این رسالت سترگ (مادری) در خانه خود بپردازند و خیالشان هم بابت بازنشستگی راحت باشد؟ کارگران زن در جواب این مساله می‌گویند در شرایط توری موجود و با وجود باین بودن سطح حقوق و دستمزدها و عدم توانائی مالی مردان در اداره خانواده آیا به طور کلی بدون اینکه بخش وسیعی از زنان (نظیر زنان کارگر) به بازار کار روی بیاورند این توان برای خانواده‌ها وجود دارد که زندگی خود را اداره کنند و یا اینکه آیا کنار گذاشتن زنان از عرصه فعالیتهای اجتماعی عمل صحیحی است؟ اگر زنان کارگر بتوانند پس از ۲۰ سال کار با حقوق مکفی و دستمزد متناسب با تورم بازنشسته شوند علاوه بر اینکه فرصت و امکانات مناسبی برای رسیدگی به فرزندان و خانواده خود خواهند داشت جامعه نیز از این مساله نفع خواهد برد. با توجه به این مساله است که کارگران زن پیشنهاد می‌کنند که در ماده واحده‌ای که به قانون تامین اجتماعی در ارتباط با بازنشستگی زنان کارگر ملحق شده تجدیدنظرهایی بر مبنای خواست آنان صورت بگیرد.

## «ما نگفتیم که قیمتها به سقف آبان ۷۳ برگردد»!

در حالیکه مسئولان جمهوری اسلامی در آستانه فرارسیدن سال جاری، وعده مهار تورم و

مصلحت نظام» ادامه یابد. و به این ترتیب مجلس این طرح را رد کرد. آنچه که مسلم است علیرغم تمامی هیاهوها در مبارزه با گرانفروشی، از آنجا که خود دولت و کارخانه‌های دولتی و بسیاری از سران مملکت عامل اصلی گرانی هستند، مجازات آنها نباید مصلحت نظام را به خطر بیاندازد و به همین دلیل تنها «مجمع تشخیص مصلحت نظام» است که باید انطباق یا عدم انطباق این مجازاتها را با مصلحت نظام و نه مصلحت مردم و منافع آنان را تعیین کند!

## سازمان عضو بین الملل: جان مخالفین رژیم ایران در تمام دنیا در خطر است.

در ماه فوریه ۱۹۹۴، یکی از ایرانیان ساکن سوئد وقتی که می‌خواست سوار ماشین شخصی‌اش شود ناشناسی ناپلونی سرش کشیده و به ضرب و جرح وی را در صندوق عقب ماشین که از قبل آنجا آماده بوده است می‌اندازد. ۱۱ ساعت بعد به ماشین دیگری منتقلش می‌کنند. او تشخیص می‌دهد که به دانمارک برده شده است.....

خبری که عنوان شد به نقل از گزارشی است که اخیراً سازمان عفو بین‌الملل انتشار داده است. این اقدام به نظر سازمانهای مدافع حقوق بشر سوءقصدی بوده که هدایت‌گرانش در تهران نشسته‌اند. مخالفین رژیم ایران در تمام دنیا در خطر ترور کماندوهای آدمکش رژیم اسلامی قرار دارند.

سازمان عفو بین‌الملل همچنین از نقض وحشیانه حقوق بشر در ایران خبر می‌دهد. اگر در گذشته رسانه‌های گروهی در ایران خبرهایی از اعدام‌ها را درج می‌کردند اما در حال حاضر اینگونه اطلاعات نیز کور شده است. در سال ۱۹۹۴، سازمان عفو بین‌الملل خبر از ۱۳۹ مورد اعدام را داشته که مطمئناً رقم اصلی بسیار بیش از آن می‌باشد.

در این گزارش از زندانهایی که زندانیان سیاسی در آن شکنجه می‌شود نام برده شده است. دلیل بازداشت زندانیان به آنها گفته نمی‌شود. محاکمات در موارد بسیار اندکی انجام می‌گردد. تماس وکلای مدافع با مسئولین خود اصلاً وجود نداشته و زندانیان سیاسی بدون آنکه بستگانشان خبری از آنها داشته باشند سالها پشت میله‌های زندان می‌بایست بمانند. از مقطع قدرت‌گیری

مشکل بیماران را در برطرف کردن نیاز داروئی‌شان کم کرده و یا حل کند!

## مجازات اخلاک‌گران اقتصادی و مصلحت نظام

این روزها و بخصوص با «ثابت کردن» نرخ دلار، بحث مبارزه با اخلاک‌گران اقتصادی، بازار داغی پیدا کرده است. همه‌وهمه از مجازات و تشدید آنها صحبت می‌کنند. اما وقتی پای چگونگی اجرای این مجازاتها پیش می‌آید، البته اختلاف‌نظرها بسیار است.

رفسنجانی طی مصاحبه طولانی که در اواسط اردیبهشت با خبرنگاران روزنامه‌های مختلف انجام داد. در پاسخ به این سوال که: «شما چه تعریفی از تروریست اقتصادی دارید؟ و تروریستهای اقتصادی را مستحق چه مجازاتی می‌دانید؟ آیا تروریستها را مستحق مجازاتهای سنگینی نظیر اعدام می‌دانید؟ در صورتیکه پاسخ مثبت است آیا برخورد با تروریستهای اقتصادی یکی از موارد روشن برقراری نظم مالی و اقتصادی نیست؟» گفت: «اینها مثل تروریستهای دیگر امنیت جامعه را در بعد اقتصادی بهم می‌ریزند. کسانی که عمداً برای اخلال کردن در نظم اقتصادی جامعه وارد می‌شوند، اینها دقیقاً همان نقش را دارند و اثرش کمتر از آنها نیست. اینکه اینها مستحق مرگ باشند در قانون هم آمده است. مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام اجازه داده است در مواردی اینها اعدام بشوند البته تا آنجا که من یادم هست متوسل به این حربه نشده‌ایم و تا به حال چنین اتفاقی نیافتاده است. من ترجیح می‌دهم به موردی برخوردیم که واقعاً دادگاهها تشخیص بدهند که این استحقاق اعدام را دارد، ولی راه بسته نیست.»

امام جمعه جدید تبریز در خطبه نماز جمعه پنجم خردادماه در این خصوص گفت: «اکنون دست دولت و قوه قضائیه باز است و تا افرادی را که در اقتصاد کشور اخلال می‌کنند به عنوان مفسد فی الارض اعدام کنند.»

و اما مجلس نیز طرح تشدید مجازات گرانفروشان را رد کرد. در جلسه سوم خردادماه، نماینده دولت به عنوان مخالف این طرح صحبت کرد و از نمایندگان مجلس درخواست کرد که به رد طرح تشدید مبارزه با گرانفروشی رای دهند تا این مبارزه از طریق مصوبات «مجمع تشخیص

بازگرداندن قیمتها به سطح آبان ۷۳ را می‌دادند، عملاً گرانی افسارگسیخته و افزایش آن از جمله بالا رفتن وحشتناک نرخ ارز، آقایان را بر آن داشت که بخشی از ادعاهای خود را پس گرفته و انتظار و توقع بیجا برای مردم ایجاد نکنند! از جمله رئیس مجلس در گفت‌ووشنودی با دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد، در جواب این سوال که آیا مجلس به قول خود مبنی بر کاهش قیمتها به سطح آبان سال ۷۳ عمل می‌کند گفت: «ما نگفته‌ایم نرخها به آن برگردد، بلکه کالاهای اساسی که دولت سوبسید می‌دهد بر آن مینا باشد.»

بازار سیاه دارو و دادگاه ویژه برای برخورد با تخلفات داروئی

آشفته‌گی در تولید و توزیع دارو، علیرغم وجود کارخانه‌های تولیدکننده آن در کشور و اختصاص ارز و سوبسید قابل توجه، به چنان درجه‌ای از حدت و شدت خود رسیده است، که جان هزاران بیمار را در معرض خطر جدی قرار داده است. بطوریکه این مسئله محور بحث جلسه ستاد پشتیبانی تنظیم بازار تهران قرار گرفت. براساس تصمیم این جلسه، بزودی یک گروه بازرسی برای تهیه گزارشی از کارخانجات داخلی تولیدکننده دارو و مسائل قاچاق دارو از سوی این استانداری تعیین و پس از اعلام نتایج به تعزیرات استان، اقدامات جدی (؟!) از طریق تشکیل دادگاه ویژه برای برخورد با تخلفات داروئی صورت خواهد گرفت.

طبق گزارش گروه کارشناسی فرمانداری تهران از وضعیت کمبود دارو، خود کارخانه‌های تولیدکننده داخلی از عرضه داروهای کمیاب به داروخانه‌ها خودداری می‌کنند.

این داروها طبیعتاً سراز بازار آزاد در آورده و با چندین برابر قیمت به دست بیماران نیازمند می‌رسد. از جمله یک قرص «روکاترول» که برای معالجه بیماریهای کلیوی و هیپوکلسمی تجویز می‌شود، بجای قیمت دولتی ۱۲۰ تومان، در بازار آزاد تا چهار هزار تومان و حتی در مواردی ۱۰ هزار تومان به مردم فروخته می‌شوند، یا فاسد شده‌اند و یا موعد مصرف آنها به پایان رسیده است. فروش این داروها در مواردی خطرات جدی بیمار آورده و حتی خبر کوری یک بیمار در اثر مصرف داروی فاسد، در روزنامه‌های دولتی درج شده است.

با توجه به اینکه خود کارخانه‌های دولتی و دست‌اندرکاران، عاملین اصلی عدم توزیع صحیح دارو به بازار مصرف مردم هستند، البته معلوم نیست که ایجاد دادگاههای ویژه تا چه حد بتواند

جمهوری اسلامی یعنی در فاصله ۱۶ سال، هزاران زندانی سیاسی اعدام گردیده‌اند و بسیاری نیز در سلولهای مرگ در انتظار اعدام قرار دارند.

در گزارش ۱۷ صفحه‌ای عفو بین‌الملل آمده که هیچگونه راهی که بتوان بر آنچه که در ایران می‌گذرد کنترلی نمود وجود ندارد. به سازمان مذکور اجازه ورود به کشور داده نمی‌شود و در مذاکرات نیز مرتباً کارشکنی می‌گردد. نماینده بخش حقوق بشر سازمان ملل، آقای گالیندویل آخرین باری که اجازه ورود به ایران به وی داده شده بود در سال ۱۹۹۱ بود و پس از آن تاریخ، رژیم جمهوری اسلامی هیچگونه امکانی برای بازدید از ایران را نمی‌دهد.

### ■ ممانعت مردم از تخلیه و تخریب ورزشگاه آمل

بدنبال شکایت چند نفر از مالکان آمل، دادگاه این شهرستان حکم تخلیه ورزشگاه ۴ هکتاری آمل را صادر کرد. به محض اینکه مردم و ورزشکاران این شهر از حکم تخلیه مطلع شدند، با تجمع در مقابل درب ورودی ورزشگاه، به شعار دادن علیه مالکان و مدعیان زمین پرداخته و مانع از اجرای حکم دادگاه شدند. تخلیه این ورزشگاه که بیش از ۴۰ سال قدمت ورزشی دارد، جوانان و نوجوانان این شهر را از تنها امکان ورزشی آنان محروم خواهد ساخت. اما مالکان زمین که تنها به فکر سودهای سرشار حاصل از نوسازی یا فروش زمین مذکور هستند، با شکایت به دادگاه، پرونده‌ای را که بیش از ۳۰ سال از جریان آن می‌گذرد، بالاخره به نفع خود پایان برده و رای تخلیه را از دادگاه گرفتند. حضور مردم و ورزشکاران باعث شد که نه تنها فعلاً اجرای حکم دادگاه به تعلیق بیافتد، بلکه همچنین فرماندار این شهر و نماینده آمل در مجلس نیز با مردم همصدا شده و به این حکم معترض شوند. در حال حاضر هنوز اجرای حکم دادگاه معلق است و قرار است بررسی دوباره‌ای در مورد این مسئله توسط مسئولین صورت گیرد.

### ■ روستائیان زحمتکش، و خسارات میلیاردی سیل!

سیل ناشی از بارندگی و تگرگ ۲۰ میلیارد و ۱۳۰ میلیون ریال خسارت در استان کردستان بار آورد. یک هزار و پانصد راس دام روستائیان شهر پناه در اثر سیل تلف شده، بیست هزار هکتار از مزارع غلات و بیش از دو هزار هکتار از باغها خسارت دیده‌اند. بخش عمده‌ای از کانالهای آبرسانی و تاسیسات پمپاژ آب آسیب

دیده، و نیز ۱۵۰ واحد مسکونی در محله‌های مختلف سنج خسارت دیده‌اند.

همچنین در منطقه باینگان ارتباط ۳۵ روستا با یکدیگر قطع شده است، و چهارده هزار هکتار از مزارع منطقه خسارت فراوان دیده‌اند.

سیل در سایر نقاط کشور از جمله شاهرود، بردسام و گناباد نیز خسارات سنگینی به اراضی گندم، جو، زیره، پنبه و نیز باغهای انگور و پسته و خانه‌های باغی و منازل مسکونی مردم وارد آورد، در این مناطق نیز روستائیان ۷۵۰ راس گوسفند خود را در اثر سیل از دست داده و منازل بسیاری از آنان در اثر سیل خسارت دیده است.

گرچه بلایای طبیعی در تمام دنیا رخ می‌دهد، اما تدابیر مختلف و حمایت‌های دولتی از قربانیان آنان از جمله روستائیان در مواقع سیل، اثرات این فجایع را به حداقل می‌رساند. روستائیان زحمتکش ایرانی اما، که از هرگونه بیمه و امکانات دیگر در مواقع حوادث طبیعی همچون سیل محرومند، قربانیان اصلی این حوادث طبیعی‌اند، که برخی از آنان را می‌توان با روشهای پیشرفته امروزی پیشگیری کرده و خسارات را به حداقل آن رساند. اما آنان باید بدنبال هر سیل، خانه خراب شده و تمام هست و نیست خود یا بخش بزرگی از ثمره زحمت خود را از دست بدهند.

### ■ بلیت پروازهای خارجی نیز با تغییرات نرخ ارز گران شد!

بهای بلیط پروازهای خارجی که تا بحال براساس دلاری ۲۳۴ تومان محاسبه می‌شد، با اعلام نرخ ثابت ارز به میزان ۳۰۰ تومان، از این به بعد با این نرخ محاسبه شده و به این ترتیب به میزان ۳۰ درصد افزایش می‌یابد.

### ■ محدودیت اجباری ساعات کار کارخانجات بدلیل کمبود برق!

وزیر نیرو در کنفرانس سراسری شبکه‌های توزیع نیرو هشدار داد که صنعت برق در برنامه پنج ساله دوم، با کمبود منابع روبرو خواهد شد. این در حالیست که دو هفته پیشتر از سخنان رفسنجانی طی مصاحبه مفصلی با خبرنگاران نمی‌گذرد. رفسنجانی در این مصاحبه در تجلیل از موفقیت‌های برنامه‌های اول و ادامه آن در برنامه دوم از جمله مدعی شده بود که در آغاز برنامه اول روزانه ۵ یا ۶ ساعت قطع برق داشتیم و از خبرنگار پرسیده بود حالا کجا قطع برق دارید؟ البته در آن هنگام حتماً آقای رئیس‌جمهور

گزارش وزیر نیرو را دریافت نکرده بود. آنچه که مهم است اینکه قرار است با تصویب مجلس و دولت محدودیت‌های مختلف روزانه و فصلی برای بخش صنعت، کشاورزی و تجارت در مصرف برق به اجرا درآید و برای اینکار کارخانجات و سایر بخشهای تولیدی ملزم به تعطیل کار خود خواهند شد. نتیجه مستقیم این تعطیلی، بیکار شدن بخشی از کارگران و پیوستن آنها به خیل میلیونی بیکاران خواهد بود و بیش از پیش فشار ناشی از این محدودیت‌ها بر دوش کارگران و زحمتکشان روستائی سنگینی خواهد کرد.

### ■ هجوم سراسری به پناهجویان ایرانی در ترکیه

با هجوم سراسری پلیس ترکیه در تاریخ ۷۴/۱/۱۰ (سی‌ام مارس ۹۵) به پناهندگان در شهرهای آماسیا، نیفده، نوشهیر، قیرشهر، همه دستگیرشدگان را قرار است به شهرهای مرزی گسیل و تحت‌نظر پلیس محلی قرار دهند. در آماسیا تمامی بازداشت‌شدگان قبولی کشور ثالث را داشته و منتظر ویزا بودند که چند ساعت بعد از دستگیری آزاد گشتند. در نیفده، نوشهیر و قیرشهر تعداد دستگیری‌ها به بیش از سی نفر می‌رسید. نمایندگی سازمان ملل در امور پناهندگان به عده‌ای از پناهندگان دستگیر شده اعلام داشته که اگر از معرفی خود به پلیس مرزی اجتناب ورزند در صورت دستگیری و دیپورت مسئولیتی نخواهند داشت.

### با خاطره مریم

رفیق علی، از رفقای قدیمی در آلمان، در سوگ دخترش مریم که قلب او در ۲۱ سالگی از تپش بازماند نشسته است. نبود مریم عزیز را به پدر، مادر و نزدیکانش تسلیت گفته و خاطره‌اش را گرامی می‌داریم.

## علنیت

## و

## درسهای

## که

## باید

## بیاموزیم

حیدر

جنبش چپ ایران در دوره کنونی با بحران عمیقی روبروست. تشتت فکری از نشانه‌های بارز این بحران می‌باشد. ایده‌هایی که در گذشته به آنها باور داشتیم در موارد مهمی شکسته شده است ولی هنوز تا دست‌یافتن به ایده‌های درست و علمی و منسجم در عرصه‌های گوناگون فاصله داریم. نقد ایده‌ها و تئوریهای گذشته و تلاش برای دستیابی به ایده‌های نوین از جمله وظائف اصلی فعالیت نظری نیروهای چپ را تشکیل می‌دهد. ولی انجام این وظیفه نیازمند کار جدی، مسئولانه و پرحوصله است. برخوردهای شتابزده و سطحی نه تنها کمکی به اصلاح انحرافات و اشتباهات گذشته نمی‌تواند بکند بلکه ما را به درغلطیدن به کزراه سوق خواهد داد.

متأسفانه در وضعیت کنونی بازار انتقادهای سطحی از گذشته و نظریه‌پردازی‌های بی‌مایه داغ است و ما باید تلاش کنیم از درغلطیدن به چنین برخوردهایی پرهیز کنیم. یک چنین روش برخوردی تنها نشانه انتقاد سطحی از گذشته نیست بلکه غیرجدی بودن نظرات و ایده‌های نوین ما را نیز نشان می‌دهد. مقاله «علنیت و حقیقت» نوشته رفیق مصطفی که در نشریه اتحاد کار شماره ۱۱ چاپ شده است نمونه‌ای از یک چنین روش برخوردی است.

این مقاله ظاهراً نقدی است بر نوشته «علنیت، گزارش‌دهی و پنهانکاری» که در نشریه اتحاد کار شماره ۹ درج شده است ولی مضمون مقاله از نقد آن نوشته بسیار فراتر رفته است. رفیق مصطفی بدون هیچگونه توضیحات مستدل با یک نیش قلم، جنبش فدائی را «حزب اخلاقیات» تعریف کرده و «مکتب رمانتیسیم فدائی» را محکوم کرده است و ایده‌های گوناگونی درباره علنیت، مناسبات تشکیلاتی، اخلاق و غیره ارائه کرده است، بدون آنکه مبانی این نظرات جدید خود را تشریح کند.

پرداختن به انتقادات به گذشته و ایده‌های مختلفی که در این مقاله عنوان شده در حوصله یک نوشته نیست و در این نوشته به نقد پاره‌ای از آنها بسنده می‌کنم. ولی پیش از پرداختن به آنها ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که هنگام بحث روی اصول و باسختگویی و نقد ایده‌هایی که در مقاله‌ای عنوان شده است، انتقاد فردی از نویسنده آن مقاله آنهم در زیرنویس بصورت کنایه، شیوه درستی در نقد نیست و متأسفانه متد برخورد حزب توده را به ذهن متبادر می‌کند. البته از هر انتقادی چه جمعی و چه فردی باید استقبال نمود و چنین انتقاداتی لازم و ضروری است ولی هر چیزی باید در جای خودش مطرح شود. اگر رفیق مصطفی این لطف را داشته باشد که از من انتقاد نماید، من از آن استقبال می‌کنم ولی بهتر این است که مسائل را مخلوط نکند، یکی بدر یکی به تخته نزنند و در مقاله‌ای جداگانه بطور مستدل و مبسوط این کار را انجام دهد که منم بتوانم از آن درس بگیرم.

در اینجا من قصد پرداختن به این قبیل انتقادات را ندارم ولی از آنجا که در زیرنویس آن مقاله انتقاداتی مطرح شده است اشاره‌ای به آنها می‌کنم.

در مورد جمع‌بندی ضربات گذشته انتقادی که به من شده درست است. البته در مورد ضربات دوره قبل از انقلاب چگونگی آنها کمابیش روشن است و من چیز چندان جدیدی بر آن نمی‌توانم بیافزایم، بجز اینکه تحلیل جدیدی از آنها ارائه شود. درباره دوره پس از انقلاب و بطور اخص ضربات وارده به اقلیت پس از ۳۰م خرداد سال ۶۰، من تا مقطع اولین کنگره اقلیت در جریان ضربات و علل آن بودم که هرچند جمع‌بندی از این ضربات صورت نگرفته ولی حداقل چگونگی آنها تا حدودی روشن می‌باشد. در مورد ضربات وارده به اقلیت در دوره پس از نخستین کنگره بدلیل آنکه من در کنگره جدا شدم از دور در جریان بودم و برعهده سایر رفقااست که در این زمینه جمع‌بندی و ارزیابی ارائه دهند.

در مورد انتقاد دوم که در زیرنویس آمده است:

«وقتی علنیت اصل قرار می‌گیرد و (قضیه)»

کناره‌گیری یک عضو مسئول، یا مشاجره جدی در درون پلنوم ضرورت طرح می‌یابد چرا نباید بجای اشارات کلی رفیق حیدر مسائل را بگونه‌ای باز کنند، بجای هزار تغییر و تفسیری که از این مثالها می‌تواند بشود، لاقلاً افرادی نظیر من که شست‌شان هم از چنین مشاجره جدی‌ای

باخبر نیست، بدانند طوفان در فوجان چگونه گذشته و بر تشکیلات چه میگذرد.»

باید خاطر نشان کنم که هدف آن نوشته توضیح ضرورت علنیت و در رابطه آن با گزارش و پنهانکاری بود و نه انتقاد مشخص از عملکرد کمیته مرکزی در این عرصه و اگر به فاکت‌هایی اشاره شده اساساً بدین منظور بوده که روشن شود در این زمینه هنوز اشکالات و انحرافات وجود دارد. بهمین خاطر من در آن نوشته از تشریح و توضیح این نمونه‌ها خودداری کرده‌ام.

در آن نوشته به نمونه‌های متعددی اشاره شد که تنها یک مورد نظر رفیق مصطفی را جلب کرده است. البته تا آنجا که به این یک مورد برمی‌گردد، مدتی پیش از نوشتن این مقاله، من نامه‌ای که به پلنومی که پس از کنگره وحدت شورایی و سازمان فدائی تشکیل شد، نوشته و انتقاد خود را مطرح نمودم و از کمیته مرکزی جدید خواستار این شدم که با نحوه برخورد کمیته مرکزی سازمان فدائی با این و عدم گزارش‌دهی آن به تشکیلات برخورد نماید و بطور مشخص خواهان گزارش مساله به تشکیلات شده بودم. پلنوم پاسخ صریح و روشنی به نامه من نداد ولی عملاً نشان داد که انتقاد من را قبول ندارد. در گزارش پلنوم به تشکیلات، حتی اشاره‌ای هم به نامه من نشده است. پس از پلنوم من در این مورد با رفیق مصطفی بطور شفاهی و بطور مبسوط صحبت کردم و انتقاداتم را بیان کردم و بدنبال این بود که من آن مقاله را نوشتم.

بنابراین اگر رفقای تشکیلات بدلیل ضعف در گزارش‌دهی در جریان مسائل قرار نگرفته باشند حداقل رفیق مصطفی نمی‌تواند مدعی باشد که در جریان مساله قرار نداشتند و شست‌اش هم خبیردار نبوده است. بهر صورت عنوان نمودن اینکه رفیق مصطفی از مساله بی‌خبر بوده است از روی فراموشکاری باشد یا چیز دیگری در هرحال خلاف حقیقت می‌باشد. و توصیه من به رفیق مصطفی اینست که پس از این در نوشتن مسائل دقت بیشتری بخرج دهد.

علنیت یک اصل اساسی دموکراسیم

مقاله «علنیت، گزارش‌دهی و پنهانکاری» اساساً متوجه اثبات ضرورت علنیت و توضیح موانع واقعی در این رابطه بود. در این رابطه بود که در بخش نتیجه‌گیری اصلی که می‌باید راهنمای عمل ما باشد بدینصورت فرمولبندی شده است که:

«بلاحظ اصولی و بمنابه یکی از پایه‌های اصلی دموکراسیم تشکیلاتی، هرآنچه جنبه اطلاعات امنیتی ندارد، می‌باید توسط ارگانه‌های مرکزی و مسئولین گزارش داده شود. تحت عنوان «مصلحت تشکیلات» مسائل و اطلاعاتی که جنبه امنیتی ندارد نباید از گزارشات حذف شده و مشمول سانسور شوند.»

رفیق مصطفی در نوشته‌اش مسائل و انتقادهای مختلفی را مطرح نموده ولی بالاخره روشن نکرده است، که با کدام جنبه از این فرمولبندی و نتیجه‌گیری مخالف

مورد بوده‌ایم. فرد تا زمانی که در تشکیلات است، تشکیلات هرگونه کمکی به او می‌کند ولی زمانیکه جدا می‌شود یکباره همه کمکها قطع می‌شود. این روش برخورد گاه حتی در چگونگی ارزیابی از خصوصیات شخصی و شخصیت فرد نیز امتداد می‌یابد. تا کسی با تشکیلات است رفیق عزیز و با شخصیتی است و زمانی که بهر دلیل جدا می‌شود باران اتهامات شروع می‌شود.

فرد نیز متقابلاً تعهدات اخلاقی‌ا، باید رعایت کند. مثلاً اگر در دوره فعالیت جمعی اطلاعاتی داشته است که جنبه امنیتی دارند، می‌باید در حفظ این اطلاعات تلاش نماید تا از این رهگذر ضربه‌ای به تشکیلات نخورد. این تعهدات اخلاقی و انسانی هر چند هم که مدون نشده باشند، در جریان زندگی و مبارزه انقلابی از اهمیت شایانی برخوردار است.

برخلاف ایده‌های که مقاله «علنیت و حقیقت» در خواننده آقاء می‌کند، فعالیت جمعی کمونیستها شبیه به اتوبوس‌های بین راهی نیست که افراد سوار و پیاده شوند و نسبت به یکدیگر بیگانه و بی‌تفاوت باشند. حتی در اتوبوس‌های بین راهی نیز از فرد سوارشونده سوال میشود که به کجا می‌رود و اگر در جای نامناسبی پیاده شود به وی گوشزد میشود که این کار اشتباهی است تاچه رسد به فعالیت جمعی کمونیستی که اساساً کیفیت دیگری دارد. رفیق مصطفی می‌تواند اینرا نگاه کردن از ماورای اساسنامه به مسائل قلمداد کند ولی مناسبات انسانی و اخلاقی‌ا، که در یک فعالیت جمعی کمونیستی بین افراد و بین جمع و فرد می‌باید بوجود آید اهمیت‌اش کمتر از مقررات اساسنامه‌ای نیست. مناسبات بین انسانهایی که برای دگرگونی بنیادی جامعه و آرمانهای شریف مبارزه می‌کنند، بسیار بغرنج‌تر و پیچیده‌تر و پرمضمون‌تر از آنست که بتوان تمامی آنها در اساسنامه تدوین کرده و مقررات برای آن وضع نمود.

#### فعالیت جمعی و زندگی خصوصی

آیا شرکت یک فرد در فعالیت جمعی کمونیستی بمفهوم نفی زندگی خصوصی آن فرد می‌باشد؟ و جمع حق و وظیفه دارد در تمامی جنبه‌های خصوصی زندگی فرد نیز دخالت نماید؟ در دوره مبارزه چریکی گرچه ما هیچگاه ضوابط تدوین‌شده‌ای در این عرصه نداشتیم ولی عموماً پاسخ به این سئوالها مثبت بود و مناسبات واقعی‌ا، که شکل گرفته بود، جانی برای زندگی خصوصی افراد بطور عموم باقی نمی‌گذاشت. سه دلیل عمده برای این نحوه نگرش به مسائل و زندگی خصوصی اعضا می‌توان ذکر کرد. الف، ترکیب عمدتاً جوان و کم‌تجربه شکل چریکی، ب، تأثیرات تفکرات مائویستی در جنبش چپ ایران و ج، شرایط عینی مبارزه چریکی.

استخوان‌بندی اصلی سازماندهی چریکی بر پایه تیمهای چریکی استوار بود. تیمهای چریکی متشکل از چند رفیق بود که در خانه تیمی بطور مشترک زندگی می‌کردند. در آن دوره عمر متوسط یک چریک شش ماه بود و هر فردی که به سازمان چریکی می‌پیوست تلاش

مارکس درباره جامعه کمونیستی یک چنین نتیجه‌ای می‌توان اخذ کرد؟ بگذارید مساله را بشکافیم.

پیوستن فرد به تشکیلات (یا حزب) امری است داوطلبانه یعنی فرد در گرفتن چنین تصمیمی آزاد است. ولی پیوستن فرد به تشکیلات یعنی شرکت در فعالیت جمعی بنابراین جمع یعنی تشکیلات نیز باید آنرا بپذیرد یعنی پذیرش دو جنبه دارد و طبیعتاً تشکیلات نیز این حق (یا آزادی) را دارد که پیوستن فرد را بپذیرد و یا رد نماید. بنابراین پیوستن به تشکیلات امری فردی و درعین حال جمعی است. بنابراین تشکیلات نه تنها می‌تواند بلکه باید از فرد داوطلب پیوستن دلایل پیوستنش را سئوال نماید. (اگر رفیق مصطفی مایل است اسم آنرا بگذارد بازخواست در اصل مطلب فرقی نمی‌کند). حتی فراتر از این دوره آزمایشی‌ا، پیش از پیوستن قطعی (پذیرش حق عضویت) تعیین نماید تا در خلال این دوره شناخت‌های متقابل تکمیل شود. این بمعنی تضییق یا مخالفت با آزادی فردی نیست بلکه ضمن احترام به آزادی فردی (یعنی داوطلبانه بودن پیوستن) احترام و رعایت حق جمع نیز هست.

در مورد کناره‌گیری یا کنارگذاشتن فرد مساله متفاوت می‌باشد. در فعالیت جمعی، تمایل فرد و جمع هر دو ضروری است ولی برای قطع فعالیت فرد با جمع (کناره‌گیری یا کنارگذاشتن) عدم تمایل فرد با جمع به ادامه فعالیت جمعی کافیتست و این از خصلت داوطلبانه فعالیت جمعی کمونیستی ناشی میشود. نه جمع (تشکیلات) می‌تواند فرد را مجبور به ماندن در تشکیلاتی علیرغم میل خودش بکند و نه فرد جمع را می‌تواند ملزم به پذیرش خودش در فعالیت جمعی نماید.

البته اگر فرد مخالف نظر جمع در مورد کنار گذاشته شدن خودش باشد می‌تواند و این حق را دارد که از تشکیلات دلایل آنرا جویا شود و چنانچه قانع نشد اعتراض خود را به این تصمیم‌گیری به ارگانهای بالاتر و عالیترین ارگان (کنگره)، ارجاع نماید و در نهایت اگر قانع نشد انتقاد خود را به تشکیلات اعلام کند. متقابلاً تشکیلات نیز حق دارد و می‌تواند دلایل کنارگیری فرد را سئوال کند و چنانچه قانع نشد، تلاش نماید از طریق بحث و اقتناع فرد را از تصمیم خود منصرف نماید و در نهایت اگر فرد نظرش عوض نشد و دلایل وی بنظر جمع منطقی و درست نبود، جمع از این حق برخوردار است که فرد را مورد انتقاد قرار دهد.

علاوه بر این فعالیت مشترک طی یکدوره، تعهدات اخلاقی را به همراه دارد که فرد و جمع درست است آنرا رعایت کنند، هر چند که برای این تعهدات قانون و قاعده‌ای هم نتوان وضع نمود. مثلاً فردی که از تشکیلاتی جدا میشود نباید به «امان خدا» رها شود و تشکیلات این تعهد اخلاقی و انسانی را دارد که در حد توان خود به وی کمک نماید تا مشکلاتش را حل نماید. این مساله بویژه در شرایط سخت فعالیت حائز اهمیت است و ما در گذشته شاهد برخوردهای غلط تشکلهای چپ در این

است و چه فرمولبندی‌ا، بجای آن پیشنهاد می‌کند. او در ابتدای مقاله از علنیت دفاع می‌کند ولی تعریف و تمجیدهای وی از علنیت بلافاصله «اما»ئی را بدنبال دارد و از درک معیار علنیت سخن می‌آید. معیاری که از نظر وی، ما چپهای پرورش یافته در مکتب رمانتیسیم فدائی قادر به درک و فهم آن نیستیم ولی نویسنده مقاله که این چنین برگزیده و دیگران حمله می‌کند، خود معیار روشن و مشخصی ارائه نمی‌دهد. هر چه مقاله را زیور و بکنیم بالاخره در نمی‌یابیم که معیار حقیقت و علنیت از نظر وی چیست.

معیار حقیقت از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیکی، پراتیک است و علنیت به مفهوم بیان حقایق است. البته همانطور که در آن نوشته نیز اشاره کرده‌ام بدلیل ضرورت بینانکاری، اجرای تام‌تمام و کامل علنیت برای تشکیلی که درگیر مبارزه مخفی است امکانپذیر نیست و لذا علنیت بالاچار محدود می‌گردد ولی برای آنکه نفی نشود می‌باید حدود و ثغور این محدودیت را حتی الامکان روشن نمود. من آن فرمولبندی بنظر درست رسیده است اگر رفیق مصطفی فرمولبندی دیگری دارد بهتر است بجای این شاخ و آن شاخ بریدن، آنرا ارائه دهد تا بتوانیم بحث جدی‌ا، برایش برده و به نتیجه‌گیری مشخصی برسیم.

#### خصلت داوطلبانه فعالیت جمعی کمونیستی

فعالیت هر فردی در یک تشکل کمونیستی خصلت داوطلبانه دارد. یعنی هر فردی می‌باید بطور داوطلبانه عضویت تشکیلاتی را بپذیرد و هر زمانی که مایل به فعالیت نیست آنرا ترک نماید. یعنی در پیوستن به تشکل و کناره‌گیری از آن آزاد است ولی این بدان معنی نیست که پیوستن و گسستن افراد به تشکیلات امر خصوصی هر فردی است. داوطلبانه بودن عضویت در تشکل کمونیستی را با امر خصوصی و آزادی فردی نباید مخلوط کرد. ولی مقاله «علنیت و حقیقت» این مساله را مخلوط کرده و به نتایج کاملاً غلطی رسیده است.

#### مقاله در این باره می‌نویسد:

«...اگر جامعه‌ای حق فرد را محترم می‌شمارد و آزادی فرد را شرط آزادی جامعه تلقی می‌کند. حزب کمونیست صدبار بیشتر باید این آزادی را برسمیت بشناسد. با این تعریف کسی نمی‌تواند و نباید افراد را بازخواست کند که چرا به حزب پیوسته‌اند یا از آن روی می‌تابند.

مارکس در مانیفست حزب کمونیست در رابطه با جامعه کمونیستی می‌نویسد:

«بجای جامعه کهن بورژوازی با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.»

مقاله این تعریف را گرفته و آنرا بشکل تغییر یافته‌ای نقل کرده و سپس نتیجه گرفته که با این تعریف کسی نمی‌تواند و نباید افراد را بازخواست کند که چرا به حزب پیوسته‌اند یا از آن روی می‌تابند. ولی آیا از تعریف

داشت که در فرصت چندماهه‌ای که در پیش دارد حداکثر استفاده را در راه خدمت به جنبش بکند و تمامی وقتش را به فعالیت چریکی اختصاص می‌داد.

زندگی یک عضو در تیم چریکی، مستلزم این بود که خواب‌بیداری، غذاخوردن، خروج و ورود به خانه تیمی، حرکت در شهر و غیره وی تحت انضباط و کنترل دقیقی قرار بگیرد. کوچکترین اشتباه یک عضو می‌توانست نه تنها منجر به دستگیری و یا شهادت وی شود بلکه می‌توانست ضربه به تیم و حتی بخش‌های دیگر تشکیلات منتقل نماید. برنامه روزانه هر عضو ساعت به ساعت شب قبل در جلسه جمعی مشخص می‌شد و در بخش انتقاد و انتقاد از خود جلسه جمعی تیم برنامه و حرکات روزانه وی مورد بررسی و انتقاد واقع می‌شد. نحوه برخوردها در این جلسات جمعی روزانه بسته به اینکه ترکیب تیم و سطح تجربه اعضای آن چگونه بود، متفاوت بود و گاه بقول معروف حد افراط پیموده می‌شد و مته به خشخاش نیز گذاشته می‌شد ولی در مجموع یک چنین نظم و انضباطی از ضرورت مبارزه چریکی و حفظ تشکیلات در برابر ضربات پلیس ناشی می‌گردید. در چنین فضائی عملاً جانی برای زندگی خصوصی افراد و فکر کردن در مورد آن وجود نداشت. و همین فضا بعلاوه در عامل اصلی دیگر که به آنها اشاره شد موجب شکل‌گیری روحیه و نگرشی بود که زندگی خصوصی اعضا را نفی می‌کرد. این نحوه نگرش در همان زمان نیز مشکلاتی را پدید می‌آورد. در سال ۵۴ که سازمان بلحاظ سطح تجربه و ترکیب رشد و ارتقاء یافته بود و موضوع سازماندهی تیمهای علنی و بخش سیاسی مطرح شده بود، زمینه‌هایی برای برخورد به این نگرش بوجود آمده بود و ضربات سنگین سال ۵۴ و شهادت اغلب کادرهای بانجربه و مسئول موجب نه تنها توقف ارتقاء سازمان بلکه سبب عقب‌گردی نسبی نیز در آن گردید.

پس از انقلاب سازماندهی چریکی کاملاً دگرگون شده و ترکیب اعضا سازمان بسرعت گسترش یافت و نحوه نگرش به این مساله نیز بطور تدریجی و خودبخودی روند تحولی را آغاز نمود ولی در آن شرایط پرتب‌وتاب فرصت چندانی برای پرداختن به این مساله نبود و نگرش مشخص و معینی نتوانست شکل گرفته و جا بیافتد.

با شکست جنبش چپ و مهاجرت تشکیلاتی چپ به خارج و برانگیز شدن اعضای تشکیلاتی چپ در کشورهای مختلف دوره کنونی آغاز گشت که چپ با بحرانی عمیق در تمامی عرصه‌ها روبروست. در این دوره برانگیزی و دوری اعضا تشکیلاتی چپ از هم، افت فعالیت سیاسی و انفعال عمومی، تاثیر شرایط مهاجرت، بالارفتن سطح متوسط سنی و غیره موجب شد که زندگی خصوصی اعضا تشکیلاتی چپ بطور روزافزونی جایگاه مهم‌تری را اشغال کند.

اگر در دوره چریکی زندگی خصوصی اعضا تشکیلات عملاً جایی نداشت و در دوره پس از انقلاب بخش غیرمهمی را تشکیل می‌داد و در شرایط کنونی و در

مهاجرت جای مهمی یافته است که گاه حتی فعالیت تشکیلاتی را تحت‌الشعاع خود قرار میدهد که بحث‌های کنونی حول چگونگی برخورد جمع به زندگی خصوصی اعضا انعکاسی از آن است.

ن تلاش برای ارائه فرمولها و قواعدی که بتواند در هر دوره و شرایطی بدون کم‌وکاست رعایت شود، برخورد غیرمشخص و مجرد به مساله بوده و فاقد روح علمی است. من نیز برخلاف آنچه رفیق مصطفی از دیگران خواسته است قصد ندارم قوانین و ضوابط در این رابطه پیشنهاد کنم و چنین کاری را ضروری نیز نمی‌دانم و در بهترین حالت ملاحظاتی را پیرامون این مساله می‌توانم طرح کنم که در نحوه برخورد به این مسائل شاید ما را کمک کند.

با توجه به تجربیات گذشته خود ما و نیز با در نظر گرفتن تجربیات سایر جنبش‌ها بر این نکته می‌توان تاکید کرد که در یک فعالیت جمعی کمونیستها، زندگی خصوصی اعضا باید محترم شمرده شود و یک عضو در زندگی خصوصی خویش باید آزاد باشد و جمع از دخالت در زندگی خصوصی اعضا باید احتراز کند. عبارت دیگر تشکیلات نباید در زندگی خصوصی افراد دخالت کرده و برای آن مقررات وضع کند و عضو را باید آزاد بگذارد که بگونه‌ایکه خود می‌خواهد زندگی خصوصی‌اش را سازمان دهد. البته این واقعیتی است که بین زندگی خصوصی فرد و زندگی و فعالیت جمعی‌ای سیاسی‌اش دیوار چینی وجود ندارد و متقابلاً برهم تاثیر می‌گذارند. علاوه بر این بسته به شرایط مشخص هر جامعه‌ای و هر جریان سیاسی این تاثیرات متفاوت است. مثلاً در فرانسه مشخص می‌شود که میتران رئیس جمهور کشور دختری دارد که خارج از ازدواج دنیا آمده است. این مساله انعکاس محدودی در مطبوعات پیدا می‌کند و نظر افکار عمومی بر اینستکه این مساله مربوط به زندگی خصوصی وی می‌باشد و فاش شدن این مساله تاثیر چندانی بر موقعیت سیاسی میتران بجای نمی‌گذارد. حال آنکه اگر چنین مساله‌ای در آمریکا بوقوع می‌پیوست چه بسا که رسوائی‌آفرین می‌شد. مورد دیگر مثلاً تربیت فرزند است. در کشوری مثل فرانسه در کوجه و خیابان بطور روزمره میتوان مشاهده کرد که والدین فرزندان خود را تنبیه بدنی می‌کنند بدون آنکه کسی به آنها اعتراض کند ولی در کشور سوئد اگر چنین موردی مشاهده شود ممکنست کار به جلب والدین توسط پلیس بکشد. خلاصه اینکه در هر جامعه‌ای محدوده زندگی خصوصی افراد و مواردی که به جامعه و قوانین حق دخالت داده میشود و تاثیرات زندگی خصوصی در زندگی سیاسی متفاوت می‌باشد.

جامعه ایران از این حیث وضعیت وحشتناکی دارد. تحت سلطه استبداد مذهبی حاکم نه تنها آزادی‌های فردی و اجتماعی لگدکوب شده، بلکه زندگی خصوصی افراد نیز از تعرض مصون نیست. مرتجعین حاکم برای خصوصی‌ترین امور فردی نیز می‌خواهند قانون وضع کرده و دخالت نمایند. حتی در کنج دنج خانه نیز رژیم مذهبی

مردم را راحت نمی‌گذارد. از غذا خوردن گرفته تا طهارت از هوسگرزینی گرفته تا جزئیات مناسبات زن و شوهر و غیره، آداب تعیین شده و فتوا صادر میشود و برای کمونیستهای ایرانی که درگیر مبارزه با چنین رژیم ارتجاعی و مناسبات اجتماعی عقب‌مانده‌ای هستند، چگونگی برخورد به این مساله بویژه از اهمیت خاصی برخوردار است. مبارزه برای تامین آزادی‌های فردی و اجتماعی و محترم شمردن و عدم دخالت در زندگی خصوصی افراد، بمنابیه خواستهای مشخص سیاسی از اهمیت سیاسی مهمی برخوردار است و طبیعتاً اگر ما در مبارزه برای این خواستها جدی باشیم، در مناسبات فی‌مابین خودمان نیز نمی‌توانیم طرفدار دخالت جمع در زندگی و امور خصوصی افراد باشیم. در مقاله «علنییت، گزارش‌دهی و پنهانکاری» نیز من از دخالت جمع و با کمیته مرکزی در زندگی خصوصی افراد سخنی بمیان نیاورده بودم. موردی که من به آن اشاره کردم این بود که مساله‌ای از محدوده مسائل شخصی فراتر می‌رود به برخورد‌های تشکیلاتی و به موضوع بحث و بررسی و تصمیم‌گیری کمیته مرکزی کشیده می‌شود ولی به تشکیلات گزارش داده نمی‌شود. من در نامه خود به پلنوم خواستار گزارش بحث و برخورد‌های پلنوم به تشکیلات شده بودم یعنی از علنییت در گزارش پلنوم به تشکیلات دفاع کرده بودم. اگر مساله‌ای شخصی است در پلنوم نیز نباید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و اگر از محدوده مسائل شخصی فراتر رفته و موضوع بحث و برخورد در پلنوم کمیته مرکزی شده است باید به تشکیلات گزارش گردد. کمیته مرکزی از حق ویژه در این مورد برخوردار نیست. علنییت نه حیثیت کسی را بریاد میدهد و نه بر اعتبارش می‌افزاید این رفتار و کردار افراد است که در قضاوت دیگران تاثیر می‌گذارد.

در عین محترم شمردن زندگی خصوصی افراد و عدم دخالت جمع در آن، این مساله را نیز باید بخاطر داشت که هر چیزی را نمی‌توان در مقوله زندگی خصوصی گنجانند. علاوه بر این بروز ناهنجاریهای جدی در زندگی خصوصی افراد گاه ضرورت دخالت را نیز ایجاد می‌کند. مطالعه قوانین کشورهای مختلف اینرا بخوبی نشان می‌دهد که در صورت بروز ناهنجاریهای جدی در زندگی خصوصی افراد در مواردی قانوناً حق دخالت در نظر گرفته شده است. در مورد یک تشکل کمونیستی از وضع کتابچه قوانین سخنی در میان نمی‌تواند باشد ولی در چنین مواردی انتقاد رفیقانه می‌تواند صورت بگیرد. مثلاً اگر رفیقی به تبعیت از قوانین اسلامی حاکم بر ایران که به زن بدون اجازه شوهر اجازه خروج از خانه نمی‌دهد، همسرش را ملزم به رعایت چنین قانونی بکند آیا جمع حق ندارد از وی بخاطر این رفتارش که به زندگی خصوصی و زناشویی وی مربوط می‌شود انتقاد نماید؟ و غیره....

یک تشکل کمونیستی مجموعه‌ای از افراد است. رفتار و کردار هر عضو بطور مثبت و منفی در اعتبار

مجموعه تاثیر می‌گذارد. علاوه بر این یک جمع کمونیستی همواره باید برای ارتقاء خود و اعضای تشکیل‌دهنده‌اش تلاش نماید. هر چند که ایده‌آلها و آرمانهای، شریف و انسانی باشد، همه ما بسیاری از رفتارها و برخوردهای خود را در زندگی جمعی و بویژه خصوصی از جامعه گرفته‌ایم، رفتارهایی که گاه پیشرو و درست هم نیستند. از همین رو بحث بر سر مسائل و مشکلاتی که در این زمینه‌ها بروز می‌کند به اصلاح رفتارهایمان و ارتقاء زندگی خصوصی‌مان نیز می‌تواند کمک کند. دخالت در امور و زندگی خصوصی افراد ضروری نیست ولی انتقاد و در صورت بروز ناهنجاریهای جدی هم به فرد و هم به جمع می‌تواند کمک کند. اگر دخالت در زندگی خصوصی افراد نادرست می‌باشد، بی‌تفاوتی کامل در برابر آنهام چندان صحیح بنظر نمی‌رسد.

پیش از آنکه بفکر نوشتن کتابچه قانون و ضوابط در این مورد باشیم بهتر است مسائل را مورد بحث قرار دهیم تا با همفکری هم بتوانیم به روش و درک درست در برخورد به مسائل دست بیابیم.

#### مبارزه انقلابی و اخلاق انقلابی

هر جنبش انقلابی، در پیشرفت و تداوم‌اش، اخلاق و سنت‌هایی بتدریج تثبیت می‌کند. جنبش فدائی نیز بمثابه جنبش روشنفکران انقلابی در دهه پنجاه، توانست بتدریج ارزش‌های اخلاقی و سنت‌هایی تثبیت نماید. این دستاوردها حاصل تلاش خستگی‌ناپذیر و فداکاریهای رفقای بود که در سخت‌ترین موقعیت پرچم مبارزه انقلابی را برافراستند. رفیق حمید اشرف بدرستی در این مورد می‌نویسد: «کلمه فدائی در مورد رفقای ما یک شعار نیست بلکه مصداق واقعی دارد و حاصل تلاش خستگی‌ناپذیر رفقای ماست که هر خطری را بی‌مهابا قبل می‌کردند.» ارزشهایی که جنبش فدائی طی یکدوره مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه توانست به جنبش عرضه کند از دستاوردهای مهم جنبش جب در ایران بشمار می‌آید. هیچ جنبش انقلابی و کمونیستی بدون تکیه بر چنین ارزشهای انقلابی نمی‌تواند راه پیشرفت و بیروزی خود را هموار کند. البته ارزشهای انقلابی به تنهایی کافی نیستند و بر متن یک برنامه، سیاست و استراتژی و تاکتیک درست می‌توانند بارور شده و بیروزی آفرین باشند. ضعف جنبش فدائی نیز عمدتاً در همین عرصه دوم بود و گرنه ارزشهای انقلابی‌ایکه این جنبش خلق کرد نقطه قوت آن بشمار می‌آید.

رفیق مصطفی در بحث خود بیرامون «علنیست و حقیقت» گریزی به گذشته زده و این ارزشها را مورد انتقاد قرار داده می‌نویسد:

ما چپهای ایران، بویژه کسانیکه در مکتب رمانتیسیم فدائی پرورش یافته‌ایم، عادت عجیبی داریم که مناسبات حزبی را همیشه با اخلاقیات تعریف کنیم. توصیفاتی همانند قهرمانی، شهامت، جسارت، شرافت و... گرچه برای نمای یک کمونیست سمبلیک، خصوصیات شایسته و گزیده‌ای هستند، اما ضعفشان

اینستکه از حزب و سازمان سیاسی چپ، سیمائی غیرواقعی عرضه می‌کند.... یک حزب فراگیر توده‌ای اگر بخواهد حزب اخلاقیات باشد، توده‌ای نمی‌تواند بشود و اگر توده‌ای باشد، نمی‌تواند به اخلاقیات منحصر گردد. مگر آنکه از خود چهره غیرواقعی ارائه دهد.... مثل همان دوره چریکی....

حزب کمونیست نه معلم اخلاق است و نه مدعی‌العموم مسائل شخصی افراد. این ملزومات مشی چریکی بود که می‌باید اخلاق را ماوراء همه مسائل حزب قرار می‌داد، و گرنه چه جای درنگ که اخلاقیات را خود جامعه متناسب با سطح رشد فرهنگی و تاریخی آن خود تعیین می‌کند و بصورت اجتماعی بر آن نظارت دارد.»

انسان از یک چنین نقد غیرمنصفانه‌ای نسبت به گذشته جنبش فدائی نمی‌تواند متاثر و متأسف نشود. تحلیل رفتن روحیه و اخلاق انقلابی در شرایط مهاجرت، چه متدانی را که علیه ارزشها و دستاوردهای انقلابی جنبش فدائی برنیانگیخته است. آیا جنبش فدائی «حزب اخلاقیات بود» و به مناسبات تشکیلاتی از زاویه اخلاقیات می‌نگریست؟ جنبش فدائی در تاکید بر قهرمانی، شهامت و جسارت و شرافت و... رفقای فدائی سیمای غیرواقعی عرضه داشته است؟

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دوره مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه علیرغم ضعفها و انحرافاتش، حزب یا سازمان «اخلاقیات» نبود. اولاً مشی روشنی داشت که با پیگیری آنرا دنبال می‌کرد این مشی هر چند با انحرافات توأم بود ولی روشن و مشخص بود. مناسبات تشکیلاتی، سازمان مبتنی بر انضباط آگاهانه و آهنگین با شکل و مضمون کاملاً مشخص بود و به مناسبات تشکیلاتی با اخلاقیات تعریف نمی‌شد و کوچکترین اشتباه و تخطی از ضوابط تشکیلاتی شدت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. البته شرکت در چنین مبارزه‌ای لازمه‌اش از خودگذشتگی، فداکاری، شهامت و جسارت بود و کسانیکه چنین آمادگی‌هایی نداشتند علی‌القاعده نه جذب سازمان می‌شدند و نه سازمان آنها را می‌پذیرفت اینها معیارهای صرف اخلاقی نبود و لازمه مبارزه انقلابی و چریکی در آن شرایط بود. البته سازمان بنوبه خود تلاش میکرد این روحیات را پرورش داده و ارتقاء دهد. رفقای ما در آندوره قهرمانی‌ها و فداکاریهای شایانی از خود بروز دادند و همانطور که رفیق حمید اشرف تاکید می‌کند کلمه فدائی در مورد آنها نه یک شعار بود و نه جنبه سمبلیک داشت بلکه مصداق واقعی می‌بافت. اگر اینجواب آنجا هم غلوهایی شده (که در هر جنبش و جامعه‌ای میشود) چندان بدور از واقعیت نبوده است. اینکه جنبش فدائی توانست در بطن خود چنین انسانهایی را پروراند از افتخارات و حسن جنبش فدائی است و نه عیب آن.

یک حزب یا سازمان کمونیستی معلم اخلاق نیست، ولی اگر مروج و مبلغ و حامل اخلاق پیشرو و انقلابی نباشد، یک جریان انقلابی نیست. یک تشکل

کمونیستی که در بطن جامعه کهن شکل می‌گیرد، دگرگونی مناسبات ارتجاعی و کهن و ایجاد جامعه‌ای نوین را هدف قرار می‌دهد. اخلاق و فرهنگ حاکم بر هر جامعه‌ای اخلاق و فرهنگ نیروی اجتماعی حاکم است و جریان کمونیستی بر علیه این فرهنگ و اخلاق حاکم نیز به مبارزه برمی‌خیزد. مارکس بدرستی می‌نویسد، انقلاب نه فقط از نقطه نظر دگرگون ساختن مناسبات کهن اجتماعی بلکه همچنین برای رهائی از شرایط اخلاقیات کهن نیز ضروری است. تمکین کردن یک جریان کمونیستی به اخلاق و فرهنگ ارتجاعی حاکم، تسلیم شدن در برابر ارتجاع و تمکین نمودن به فرهنگ آنست. بنابراین بر خلاف آنچه رفیق مصطفی اعلام می‌کند، جای درنگ بسیار دارد که حزب یا سازمان کمونیستی به «اخلاقیاتی که در جامعه متناسب با سطح رشد فرهنگی و تاریخی جامعه بر آن حاکم» است تمکین کند و از مبارزه در این عرصه دست بشوید. یک چنین حکمی نه غلط بلکه ارتجاعی است.

به جامعه ایران نگاه کنیم چه فرهنگ و اخلاقیاتی بر آن حاکم می‌باشد؟ مرتجعین حاکم جامعه ایران را به چه جهنمی تبدیل کرده‌اند؟ آیا یک نیروی پیشرو و کمونیست به این اخلاق و فرهنگ اجتماعی باید تمکین کند؟ و باگفتن «اخلاقیات را خود جامعه متناسب با سطح رشد فرهنگی و تاریخی آن خود تعیین می‌کند و بصورت اجتماعی بر آن نظارت دارد»، شانه از زیر بار مبارزه با آن خالی کند؟ توده‌ها در شرایط عادی و رکود به فرهنگ و اخلاقیات حاکم می‌توانند تمکین کنند ولی یک نیروی پیشرو هرگز نباید چنین کند و اگر نه نیروی پیشرو نبوده پس رو خواهد بود. آیا ما باید در مناسبات جمعی و شخصی خود همان مناسبات اخلاقی‌ایرا برقرار کنیم که در سطح جامعه ایران حاکم است؟ روشن است که نه.

کمونیستها نه از سرشت ویژه‌اند و نه انسانهای استثنائی و خارق‌العاده، آنها عناصری هستند که از بطن جامعه برخاسته‌اند و مهرورشان اخلاقیات و فرهنگ حاکم بر جامعه را بر خود دارند ولی بیوسن‌شان به مبارزه برای دگرگونی جامعه این امکان را فراهم می‌آورد که خود را تغییر دهند. فداکاری، شهامت، جسارت، شرافت و... نمای سمبلیک برای یک کمونیست نیست بلکه لازمه یک مبارزه کمونیستی برای تغییر جامعه است و فردی که بمثابه پیشرو قدم در راه مبارزه کمونیستی می‌گذارد همواره باید در راستای ارتقاء شخصیت تلاش کند. از همین‌رو اخلاقیات انقلابی در یک تشکل کمونیستی جایگاه خود را دارد و تاکید بر چنین خصوصیات و تلاش برای ارتقاء شخصیت افراد در این راستا نه تنها موجب دوری توده‌ها نمی‌شود بلکه برعکس در جلب اعتماد آنها بسیار موثر نیز هست. تاکید بر اخلاق انقلابی و مبارزه انقلابی و فداکارانه از دلایل اصلی رشد سریع و توده‌ای شدن جنبش فدائی در روند انقلاب بهمین بود و این درس مهمی از گذشته است که هرگز نباید به فراموشی سپاریم.

## نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

تهیه و تنظیم: مصطفی مدنی

### شیوه‌های جدید راه کارگر،

### ادامه و فرجام

آیا استالین می‌توانست جز بیاری تئوری توطئه و کلاه بوقی «جاسوسی امپریالیستها» در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی چوبه‌های تیرباران برپا کند؟ نه! این روش با فروپاشی سوسیالیسم بوروکراتیک اردوگاهی و شکست تمامی طیف‌ها و سازمانهای کم‌وبیش طرفدار این بوروکراسی به گور سپرده شد و نباید دوباره زنده شود. سوسیالیسم راه خود را در مبارزه سیاسی ایدئولوژیک احزاب و سازمانهای جدید که دمکراسی درون حزبی و برخورد دوستانه با مخالفان نظری را راهنمای عمل نخست خود قرار داده‌اند، میجوید.

رمز بی‌اعتمادی به چپ بوروکراتیک ما و علت انزوایش این بود که بدنیاال هر انشعاب دوستان و رفقای پیشین خود را بورژوازی و عناصر نفوذی بورژوازی قلمداد میکرد. راه کارگر این بدبینی را ارتقاء داده پیش از انشعاب، بر نیروهای خود نقش بورژوازی حکم می‌کند. این روش فقط بی‌اعتمادی مطلق همان کارگرانی را برمی‌انگیزد که انقلاب سوسیالیستی باید از میان آنها نیرو بگیرد و به آن اتکاء کند. این روش یکبار در کشور ما شکست خورده است. به ناهنجارترین شکل نیز شکست خورده است. چشم فرو گذاشتن بر این تجربه چشم بستن بر خویشتن است. تکرار کاریکاتورمانه یک تراژدی است. رفقای راه کارگر اگر توانمندی چپ را مدنظر داشته باشند اگر به سوسیالیسم آنگونه که میگویند باور دارند باید این روش را کنار بگذارند و راه سالم مبارزه ایدئولوژیک را در پیش بگیرند. آخر چطور میشود در حرف مدافع دمکراسی بود، در عمل تعبیر و تفسیر از نظر دیگران را معیار قضاوت و احکام قرار داد. این چگونه دمکراسی است که بجای دیگران که خود زبان و قلم دارند حرف میزند و «حرف» خود را به داوری می‌طلبید. این دمکراسی کدام طبقه است که انگیزاسیون را در حزبش دامن می‌زند و نظراتی مخالف آنچه را که افراد بعنوان توافق می‌گویند به نظر آنان وصله می‌کند. نمونه‌ایکه در هیچیک از نوشته‌های اقلیت نظری راه کارگر خواننده با اتهاماتی که رهبری راه کارگر علیه آنها ردیف کرده است برخورد نمی‌کند. همه اتهامات ارزیابی از یک نظر است و دمکراسی منبعث از ارزیابی نمیتواند باشد.

#### \* توضیح \*

بدلیل اشکالات پستی تعدادی از شماره ۱۳ «اتحاد کار» پست شده برای آبنونه‌ها برگشت خورده است و با کنده شدن آدرس گیرنده امکان ارسال مجدد وجود ندارد. از آن خوانندگان عزیزی که بشریه شماره ۱۳ بدستشان نرسیده است خواهشمندیم که به ما اطلاع دهند.

تحقق آنرا در فردای بعد از جمهوری اسلامی امکانپذیر نمی‌دانند، «مدافعان بورژوازی» و همدوش با کسانی بحساب آورد که «راه کارگر با آنها سرچنگ دارد» و در عین حال خود را پرچمدار وحدت همه سوسیالیستهای اعلام داشت که چه «فردا» و چه «امروز» برای تحقق بدیل سوسیالیستی مبارزه میکنند؟

اینها همه سنوالاتی است که اگر پی گرفته شوند رهبری راه کارگر چاره‌ای نمی‌یابد جز آنکه با عناد بیشتری بر طشت مبارزه درون سازمان بکوبد و رفقای خود و شاید همه سوسیالیستهای خارج از «اتحاد چپ کارگری» را طابق النعل همان کسانی معرفی کند که با «آنها سرچنگ» دارد! پس این روش خود محصول یک نیاز است. جبر یک محتوای آن تفکر ایده‌آلیستی که سوسیالیسم را بعد از سقوط جمهوری اسلامی وظیفه مقدم و قابل تحقق تصور می‌کند.

تصادفی نیست که دشنام و اهانت علیه کسانی که اختلافاتشان با راه کارگر، اختلاف بر سر همان اصل اول پلاتفرم «اتحاد چپ کارگری» یعنی اختلاف بر سر «امروز» و فردای انقلاب سوسیالیستی است با تشکیل این «اتحاد» شدت یافته و بدنیاال تصویب این اصل، در شیوه برخورد جدید راه کارگر به بلوغ رسیده است. اما تاسف‌بارتر از خسران تاثیرات فعلی این روش، نتایج آینده و فرجام این روشهاست. وقتی سیستم‌های بورژوازیاب بکار می‌افتد، آنگاه که بوروکراتیسم مافوق حزب اولین گرایشات نظری مخالف خود را تحت عنوان خادمان و نوکران بورژوازی به تصفیه فرا می‌خواند، وقتی گروه رهبری، بدنه تشکیلات را به جنگ با بورژوازی داخلی و «انقلاب فرهنگی» تشویق می‌کند، وقتی انشعاب در دستور کار کمیته مرکزی قرار بگیرد، چه جای تامل و کدام التزام که روند استحاله از طرفداری سوسیالیسم به «دفاع از بورژوازی»، از تولد بازایستد و افرادی جدید و گرایشات تازه مخالف، «جنگی» تازه را به گروه مافوق حزب «تحمیل» نکنند.

هرکس شماره‌های اخیر نشریه راه کارگر را مرور کرده باشد، شیوه جدیدی از مبارزه ایدئولوژیک را در عموم نوشته‌های افرادی که خود را نماینده گرایشات اکثریت این سازمان معرفی می‌کنند، مشاهده مینماید. این شیوه‌ها اگر چه در حیات سیاسی افراطیون چپ تازگی ندارد اما در نشریه راه کارگر که در مجموع به روشهای معتدل‌تری تمایل نشان میداد، ظاهراً عجیب به نظر میرسد. شیوه‌هایی که متأسفانه نتایج فاجعه‌بار خود را در وضعیت کنونی چپ ما بیار آورده و امروز نه در طیف چپ که جز در میان مریدان شورای ملی مقاومت، ماوانی ندارند. برجسته‌ترین تجلی این روش را نشریه اردیبهشت ماه راه کارگر آنجائی بنمایش می‌گذارد که تحت عنوان «ارائه تصویر کامل اقلیت سازمان» رفقای هم تشکیلات خود را «مدافعان طبقه و نظامی» معرفی می‌کند که سرچنگ با آن را دارد.

این نشریه در شماره قبل از این نیز نه فقط مارا نماینده بورژوازی معرفی کرده بود بلکه در جواب یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان خود که مغایرت مصوبات کنفرانس راه کارگر و «اتحاد چپ کارگری» را جوایا گشته بود بجای پاسخ با امضای هیات اجرایی گفته بود، اول روشن کنید برای یک آلترناتیو بورژوازی مبارزه میکنید یا برای یک آلترناتیو سوسیالیستی؟ حال کسی که برای آلترناتیو بورژوازی مبارزه می‌کند چگونه به کمیته مرکزی راه کارگر راه پیدا کرده است این پرسشی است که همان «هیات اجرایی» باید به آن پاسخ دهد. اما مهم این نیست، مهم اینست که بدانیم فرجام این روش در کل چپ، جز دامن زدن به نفاق و پراکندگی بیشتر محصولی ببار نمی‌آورد و در درون یک تشکیلات جز سازمان دادن انشعاب و تجزیه و انفصال بیشتر نیروها طرفی نمی‌بندد. سنووال اینجاست که چگونه میشود از یکسو انشعاب را سازمان داد و از یک سو خود را طرفدار اتحاد همگی سوسیالیستها نشان داد؟ چگونه می‌شود کسانی را که از سوسیالیسم دفاع می‌کنند ولی



## کومه‌له، اوضاع بحرانی کشور و سکوت در تاکتیک

تکالیف بطور مشخص سکوت می‌کند و راه‌حل واقعی را بخود خوانندگان نشریه یا شنوندگان رادیوی کومه‌له می‌سپارد.

این فقط کافی نیست که کمونیستها در کشاکش مابین آترناتیو بورژوازی و آترناتیو کارگری، طرفدار و در کنار دومی قرار بگیرند. آنها همچنین باید راه‌حلهای مشخصی را برای تقویت و غلبه یافتن آترناتیو کارگری عرضه کنند. همچنانکه اکتفا به برنامه در شرایط بحرانی و توازن قوای سیاسی مشخص به تهنائی کافی نیست. باید برای اجرای برنامه راه‌حلهای عملی و متناسب با شرایط ارائه داد. به بحث خود آقای مهتدی برمی‌گردیم او می‌گوید بورژوازی علی‌رغم ریشه‌دارتر شدن و اعتمادبفشی که نسبت به گذشته، بدست آورده است اما هنوز آترناتیو واقعی و باب‌نظر خود را نتوانسته است شکل بدهد و حالا که فهمیده است ایران در دور آتی شاهد تحولات سیاسی مهمی خواهد بود، برای مهار انقلاب، برای تامین انتقال قدرت بیک رژیم مطلوب و مناسب، با کمترین درجه دخالت توده‌ها و با کمترین درجه بهم خوردن نهادهای اصلی اداری، نظامی و اقتصادی تلاش می‌کند آترناتیوی را بتدریج تقویت کند که در آن ارتش، بخشی از روحانیت، بخشی از بوروکراسی و تکنوراسی، سلطنت‌طلبان و جریان‌ات دست‌راستی و چه بسا با همکاری بخشی از خود حاکمیت بتوانند سربرآورند و نیروی واقعی کسب کنند.

این ارزیابی آقای مهتدی بلافاصله این سؤال را به ذهن می‌آورد که حال وقتی جریان سوسیالیستی، شرایط امکان تحقق آترناتیو مطلوب و مناسب خود را ندارد، چرا نباید برای «تامین» شرایط شکل‌گیری این آترناتیو برای دخالت بیشتر توده‌ها، برای بیشترین درجه بهم خوردن نهادهای اصلی حکومت و برای تامین انتقال قدرت سیاسی به حکومت مطلوب و منطبق با خواسته‌های کارگران و توده‌های مردم دست به اقدام نبرند و همه امکانات را بکار بگیرد؟ چرا نباید سخت‌کوشی و ساجت را از دشمن بیاموزد؟ چه ما بعد از نزدیک به یک قرن حیات اجتماعی چرا نباید از خواب تفرعن به درآید و به بی‌تفاوتی محصول بلاشرط این تفرعن وقوف پیدا کند.

وقتی بخشهایی از جنب رادیکال ما علی‌رغم واقع‌گرایی نسبت به شرایط و اوضاع در حال سکون و سکوت فرو میرود، وقتی بخشهایی دیگر با درکهای کودکانه از شرایط خود را در فراز ناوگان حکومت کارگری پیش بسوی ایران تصور می‌کند، آیا نباید انتظار داشت که «شانس» آترناتیو واقعی سوسیالیستی بیشتر از این رو به ضعف بگذارد و عرصه برای تاخت‌وتاز همان «جناح‌های راست» بهتر و بیشتر فراهم بیاید؟

ثروتمندتر، بانفوذتر، ریشه‌دارتر و با اعتمادبفشی‌تر شده است. حتی از لحاظ ایدئولوژیک نیز اینبار بطور عمده بر روحانیت و مساجد تکیه نخواهد کرد بلکه از هم اکنون و در فردای هر تحول سیاسی با استدلالهای لیبرالیسم جدید حاکم در غرب، در جبهه ایدئولوژیک با جنبش کارگری، جریان سوسیالیستی، با دمکراسی خواهی، و آزادی سیاسی و با حق‌طلبی توده‌ها مقابله خواهد کرد.

بنابراین ملاحظه می‌کنید که در وهله اول آترناتیو بورژوازی، حال با هر ترکیبی و مرکب از هر طیفی از آمادگی‌های اقتصادی و اجتماعی برترت بیشتری از بدیل کارگری و سوسیالیستی برخوردار است.

آقای مهتدی با تصویر چنین شرایط خطیری از اوضاع ایران و ارزیابی مشخص از شرایط مشخص، وقتی به بحث تعیین وظائف کمونیستها میرسد از کلام باز می‌ماند و به تفسیر کلی و تا حدودی بی‌طرفانه نسبت به چگونگی احتمالات آینده اکتفا می‌ورزد.

از نظر ایشان در این حقیقت که در وهله اول هر تحول سیاسی، بورژوازی قدرت را قبضه می‌کند شکی نباید داشت منتها بهر نسبتی که تحول سیاسی در ایران بر حرکت انقلابی مستقل کارگران، مشارکت و بمیدان آمدن مستقیم توده‌ها مبتنی باشد، بهمان نسبت همه شانس بورژوازی در استقرار و تثبیت بدیل خود تضعیف خواهد شد و برعکس بهر درجه‌ای که این تحولات در حالت بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ها و یا بندوبست از بالا، با اعلام همبستگی‌ها و ساخت‌وپاخت‌های جناح‌های حکومتی و خارج حکومتی بورژوازی صورت بگیرد، بهمان درجه سلطه سیاسی و هژمونی معنوی بورژوازی پایدار تر و شانس بیشتری متعاقب جنبش کارگری کمتر خواهد بود.

در این اصل مورد نظر آقای مهتدی کسی تردیدی نمیتواند داشته باشد، آنچه مورد تردید است ادعاهای سازمانی است که بر خود نام حزب کمونیست می‌گذارد اما از کنار «بهرنسبت» دخالت آترناتیو کارگری و سوسیالیستی براحتی میگردد و تغییر در «نسبت» بمیدان آمدن و مشارکت مستقیم توده‌ها را به قضاو قدر، یا دقیق‌تر گفته شود به روند تحولات خارج از اراده و تأثیرات ما می‌سپارد. چنین موضعی از جانب یک «حزب کمونیست» اگر برافراشتن پرچم سفید در برابر بورژوازی بر مراتب بانفوذتر، ریشه‌دارتر و با اعتمادبفشی‌تر از گذشته تلقی نشود اما بنوعی دامن زدن بهمان «بی‌تفاوتی» سیاسی است.

آقای مهتدی در مصاحبه خود شرایطی را تشریح می‌کند که آترناتیو کارگری خواه‌ناخواه برای بمیدان آمدن زمینه پیدا می‌کند. او اما روشن نمی‌کند که این زمینه چگونه شکل می‌گیرد و با اعمال کدام سیاستها و اتخاذ چه تاکتیک‌هایی شانس «مشارکت مستقیم توده‌ها» بیشتر می‌شود. او نمی‌گوید راه برای عرض‌اندام بعدی کارگران از چه طریق هموارتر می‌شود. آقای مهتدی درباره این

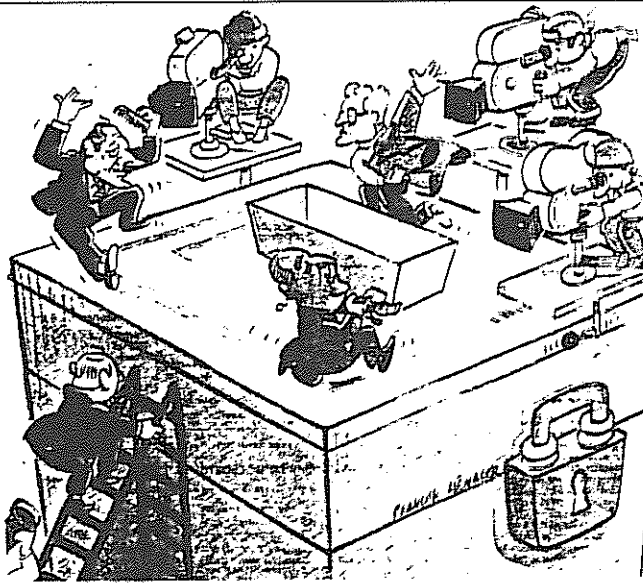
نشریه جهان امروز در دو شماره پیاپی (شماره‌های ۷ و ۶) مصاحبه‌ای دارد با آقای عبدالله مهتدی عضو کمیته مرکزی «حزب کمونیست ایران». این مصاحبه به اوضاع سیاسی ایران اختصاص دارد و جنبه‌هایی از شرایط بحران سیاسی کشور در آن انعکاس یافته است. در دیدگاه آقای مهتدی شکست برنامه تعدیل اقتصادی رفسنجانی، شکاف در پایه اجتماعی مستقیم حکومت، گسیختگی ارگانهای اقتدار جمهوری اسلامی و سرباز کردن شورش‌های توده‌های بیانگر آن هستند که حاکمیت اسلامی در ایران وارد مرحله تعیین‌کننده‌ای شده است. بخصوص که آمریکا و دولتهای غربی نیز امید خود را نسبت به جمهوری اسلامی از دست داده‌اند و تلاش می‌کنند برای ممانعت از ایجاد یک آترناتیو رادیکال و مهار جنبش انقلابی، چهره مناسب‌تری نسبت به اوبزسیون بورژوازی نشان بدهند.

نسبت به وضعیت آینده و شکل‌گیری آترناتیوهای مختلف در برابر جمهوری اسلامی، آقای مهتدی با دیدی واقع‌بینانه به مسائل می‌نگرد و با انگشت گذاشتن بر بی‌سازمانی کارگران و فقر خردکننده‌ای که حکومت اسلامی آفریده است باین نتیجه می‌رسد که در وهله اول بورژوازی دست‌راستی غرب‌گرا بدون تردید از شرایط مساعدتری برای طرح خود در مقابل جامعه بعنوان راه‌حل وضع فعلی و همچنین برای قدرت‌گیری برخوردار است.

آقای مهتدی تأکید می‌کند: هرگز نباید مرتکب این اشتباه شد و تصور کرد گویا «فقر» شرایط مناسب‌تری برای بیکارجویی و پیشبرد طبقه کارگر فراهم می‌کند. علاوه بر اینکه باید بر روی دستگیرها، اخراجها و اعدامهای رهبران و فعالین کارگری و همچنین بر روی دستگیری و کشتار گسترده کمونیستها و متلاشی کردن سازمانهای چپ انگشت گذاشت. جریانی که ایران اسلامی را به یکی از نمونه‌های برجسته قتل‌عام کمونیستی در قرن بیستم تبدیل کرده است.

او اضافه می‌کند: اینها همگی «دست آورد» مشترک کل بورژوازی است که بدست جمهوری اسلامی تحقق پیدا کرده است. در این شرایط طبیعی است که جریان کارگری و سوسیالیستی در وهله اول از موقعیت نامساعدی برای ارائه بدیل و برای قدرت‌گیری برخوردار باشد. طبقه کارگر که نمیتواند از راه کودتا، از راه دخالت امپریالیستی، یا از راه ساخت‌وپاخت با ارتش، با روحانیت یا بازار و امثال این‌ها بر سر کار بیاید!

آقای مهتدی در ارزیابی از بورژوازی ایران نیز باین نتیجه میرسد که این طبقه در کل از موقعیت اقتصادی و حتی سیاسی بر مراتب مساعدتری در قیاس با دوره پیش از انقلاب برخوردار است. او می‌گوید بورژوازی ایران طبقه‌ای است که قدرت و حاکمیت اقتصادی جامعه را داراست و بر مراتب هم از گذشته



## انتخابات فرانسه و پی آمدهای آن

بدنبال انتخاب شیراک به مقام ریاست جمهوری فرانسه و در پی انتقال این پست از فرانسو امپران به وی در ۱۷ مه گذشته، بطور طبیعی دولت سابق «بالادور» نیز منحل گشت و کابینه جدیدی به نخست‌وزیری «آلن ژویه»، وزیر امور خارجه در دولت قبلی و از نزدیک‌ترین همفکران شیراک، تشکیل گردید. کابینه جدید از لحاظ ترکیب همچون کابینه قبلی تنها مرکب از احزاب راست و محافظه‌کار می‌باشد با این تفاوت که اولاً مدافعین ریاست جمهوری شیراک در کابینه قبلی به پست‌های حساس‌تر و مهم‌تری در دولت جدید دست یافته‌اند و ثانیاً پرویاق‌قرص‌ترین مدافعین ریاست جمهوری «بالادور» که تا مرحله نخست انتخابات به مخالفت آشکار و تندتیز با شیراک برخاسته بودند، نظیر وزیر دفاع، کشور و اقتصاد و برنامه‌ریزی، اساساً در کابینه جدید به هیچ پست‌مقامی دست نیافتند و بالاخره چهره‌های جدیدی از میان احزاب راست که هیچ‌گاه در هیچ دولتی شرکت نکرده بودند به کابینه «آلن ژویه» راه یافتند.

با پیروزی شیراک در این انتخابات، احزاب راست و محافظه‌کار فرانسوی که توانسته بودند در جریان انتخابات پارلمانی سال ۹۳ به پیروزی چشمگیری در مقابل حزب سوسیالیست دست یابند و اکثریت قاطع کرسی‌های نمایندگی مجلس ملی فرانسه را تصاحب کنند به موفقیت دیگری دست یافتند و تقریباً به طور کامل سکان اداره امور کشور را برای مدتی در اختیار گرفتند. این پیروزی به نوبه خود راه را برای بیشتر شدن سیاست‌های مافوق لیبرال و تشدید روند خصوصی کردن بنگاه‌های بزرگ دولتی و به همراه آن تنهاجم گسترده‌تر صاحبان سرمایه و ثروت و بویژه کارفرمایان به جبهه کارگران و زحمتکشان و اکثریت قاطع حقوق‌مزدبگیران هموار ساخته است. در همین راستاست که حذف وزارت امور اجتماعی در دولت جدید، از طرف محافل مختلف بمتابنه نخستین جلوه این تنهاجم تعبیر شده است. این وضعیت همگی موجب بروز موجی از نگرانی در سطح اقشار وسیع مردمی که طی سالهای اخیر ضمن تهدید به بیکاری، شاهد کاهش مداوم قدرت خرید خویش بوده‌اند، شده است. چنین است که سندیکاهای مختلف فرانسوی ضمن ابراز نگرانی از موقعیت بحرانی کنونی جامعه و تشدید احتمالی مشکلات اجتماعی اقشار گوناگون مردم در آینده، بلافاصله پس از انتخابات، در تدارک گسترش مبارزات خویش برآمده‌اند. در همین رابطه مثلا سندیکای ت.ژ.ت، یکی از قوی‌ترین سندیکاهای فرانسه، طی اطلاعیه‌ای در رابطه با انتخابات شیراک با ابراز نگرانی از جهت‌گیری‌های آتی حکومت اضافه کرد که «ت.ژ.ت. بمتابنه سازمانی سندیکایی برآن است که اینک بیش از هر دوره‌ای ضروری است که حقوق‌بگیران بنحوی موثر متشکل گردیده و با دامن زدن به مباحث، محتوای مطالبات خود را در زمینه‌های اشتغال، قدرت خرید، تأمینات اجتماعی، دستمزدها و آزادی در سطح بنگاه‌ها و نیز در محل زندگی خویش مشخص نمایند. آنها می‌باید با اتخاذ اشکال مناسب مبارزه و بکارگیری اقدامات بسیج‌کننده و متحدکننده در راستای ایجاد توافقی جدید از نیروها به گونه‌ای که بتوانند پاسخ‌های متناسب با نیازهایشان را به حکومت و کارفرمایان تحمیل نماید، تلاش ورزند».

### انتخابات و برخی از مهم‌ترین جلوه‌های بحران فرانسه

انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و دوره چندماهه تدارک آن در عین حال عرصه‌ای بود که مهم‌ترین جلوه‌های بحران جامعه را به نمایش گذاشت. رای‌دهندگان فرانسوی در شرایطی به استقبال انتخابات می‌رفتند و احزاب رقیب در وضعیتی برای غلبه بر تشتت درونی خود و معرفی کاندیداهای خود تلاش می‌کردند که رقم بیکاران فرانسوی، برغم تمامی دستکاری‌های مقامات مسئول، از مرز سه میلیون گذشته بود و

شیخ بیکاری بر سر گروه وسیعی از شاغلین سنگینی می‌کرد. و کاهش مداوم قدرت خرید اقشار وسیع کارگران و کارمندان بخش دولتی و خصوصی به همراه اتبانش روند کسری بودجه و بویژه در زمینه بیمه‌های دولتی و تأمینات اجتماعی در شرایطی عمل می‌کرد که بورس‌بازی و به همراه آن فساد و رشوه‌خواری و سوءاستفاده‌های کلان مالی مقامات حکومتی با شتابی متزاید روبه افزایش گذاشته بود. در این اواخر هفته‌ای نبود که پای یکی از مقامات سیاسی و به همراه آن صاحبان و یا مسئولین برخی از مهم‌ترین بنگاه‌های اقتصادی و بعضاً رسانه‌های گروهی به دلیل فساد و رشوه‌خواری به میان نیامده و در آستانه بازداشت و محاکمه قرار نگرفته باشد. کابینه «بالادور» به دلیل کثرت وزرایی که به جرم مشارکت در این رشوه‌خواری‌ها ناگزیر به استعفا گردیده و تحت نظر پلیس قضایی قرار گرفته‌اند، رکورد تمامی کابینه‌های گذشته را شکسته بود. امواج نیرومند اعتصابات سراسری کارگران و تکنیسین‌ها و کارمندان بخش دولتی و خصوصی که در آستانه برگزاری انتخابات راه افتاد و تقریباً تمامی رشته‌ها از مترو و راه‌آهن سراسری گرفته تا پست‌وتللفن و صنایع اتوموبیل سازی و بیمارستانها و پرستاران و بخش‌های مهم خدماتی نظیر خطوط هوایی و مدارس و غیره را دربرگرفت به شدت جامعه فرانسه را تکان داد. این حرکت نیرومند اعتصابی و سازمان‌یافته که غالباً حول مطالباتی نظیر تأمین امنیت شغلی و مقابله با بیکاری و یا موضوع افزایش حقوق‌ها و دستمزدها و سایر مزایا بود و با جنبش نیرومند بیکاران و توده مردم فاقد مسکن ثابت تقویت می‌گشت به شکل محسوسی نشان از ناراضی‌تری گسترده مردم از وضع موجود داشت و بنحوی آشکار مهرورشان خود را در مباحث انتخاباتی می‌کوبید. چنین بود که اولاً مسایل و مشکلات داخلی فرانسه جایی تقریباً عمده در مباحث انتخاباتی کاندیداهای رقیب پیدا کرد و کاندیداهای مختلف ضمن همراهی نشان دادن با این توده ناراضی، گرچه غالباً به شکل تبلیغی و غیرعمیق، راه‌حل‌های پیشنهادی خویش را ارائه دادند. ثانیاً شعار تغییر و بیرون آوردن جامعه از وضع موجود جای گسترده‌ای در برنامه‌های کاندیداهای مختلف، اگرچه بازم پیستر و به شکل تبلیغی، باز کرد. وضعیت به گونه‌ای بود که حتی شیراک تا مغز استخوان محافظه‌کار نیز چه به قصد از میدان بدر کردن یاروهمفکر دیرینه خود «بالادور» از کارزار انتخاباتی و چه بخاطر کسب آراء بیشتر زبان به طرح انتقادات آشکار از دولت وقت، دولت محافظه‌کاری که اساساً مورد حمایت شیراک و جناح وی بوده و بدون این حمایت نمی‌توانست مستقر گردد، گشود و پرچم لزوم ایجاد تغییرات شگرف در سطح جامعه را برافراشت و برنامه‌های سرشار از وعده‌ووعید، اما در اساس محافظه‌کارانه ارائه داد برنامه‌ای که از جانب محافل مختلف، چه در طیف راست و چه در طیف چپ، عوامفریبانه و دودوزه تلقی گشت!

جلوه مهم دیگر این بحران را می‌توان در بروز تشتت و به هم‌ریختگی در سطح احزاب عمده فرانسه مشاهده کرد. احزابی که از سویی فقدان کارائی برنامه‌های گذشته‌شان در عمل و در جریان زندگی به اثبات رسیده بود و از سوی دیگر در شرایط فقدان ارائه برنامه‌الترناتیو در جنبه رقابت میان رهبران و جنگ قدرت میان جناح‌های مختلف گرفتار آمده بودند. در این پاره تا آنجا که به حزب سوسیالیست برمی‌گشت، این حزب و به تبع آن جامعه فرانسه بیلان و کارنامه منفی چهارده ساله ریاست جمهوری میتران و دولت‌های مختلف آنرا در مقابل خود داشت. کارنامه‌ای که هیچیک از رهبران این حزب و به تبع آنها «ژوسپین» با صراحت بدان برخورد نکردند.

تمامی آنها با دور زدن این مسئله مهم تنها پیرامون ضرورت تغییرات و در پیش گرفتن برنامه‌ای نوین، بدون ارائه برنامه‌ای رادیکال و در اساس متفاوت از گذشته و قادر به جلب اعتماد توده وسیع مردم، سخن رانند. علاوه بر این‌ها حزب سوسیالیست که هنوز از شکست انتخابات پارلمانی سال ۹۱ و از دست دادن تعداد زیادی از کرسی‌های نمایندگی‌اش کمر راست نکرده بود و ضمن داشتن بحران برنامه‌ای از تشتت در سطح رهبری نیز رنج می‌برد از همان ابتدای تدارک انتخابات با اعلام کاندیداتوری سه تن از رهبران خویش برای انتخابات ریاست جمهوری، یعنی «امانوئلی» دبیر کل حزب و «ژاک لانگ» وزیر فرهنگ در دولت‌های گذشته و «ژوسپین» دبیر کل سابق حزب و وزیر آموزش و علوم سابق، روبرو گشت. اما عقب کشیدن ژاک لانگ رقابت میان دو کاندیدای دیگر بالا گرفت و صف بندی جدیدی حول این دو در سطح حزب و طرفداران آن شکل گرفت و بالاخره با رای مسئولین و اعضای حزب و حمایت اکثریت آنها از کاندیداتوری ژوسپین بود که وی به عنوان کاندیدای واحد حزب سوسیالیست معرفی گردید. در نتیجه همین تشتت‌های درونی و کش و قوس‌های ناشی از آن بود که ژوسپین با تاخیری چشمگیر به کارزار انتخاباتی وارد شد و از این لحاظ زمان زیادی را نسبت به رقبای عمده‌اش برای تبلیغات انتخاباتی از دست داد.

از سوی دیگر همسین بحران بعضاً به گونه‌ای شدیدتر و حادثه در سطح طیف احزاب راست، چه از لحاظ برنامه‌ای و چه از نظر تشتت رهبری، نیز عمل می‌کرد. رهبران این طیف از شیراک و بالادور گرفته تا ژسکار دستن و ریمون بار به دفعات مسئولیت‌های مهمی نظیر نخست‌وزیری و وزارت و حتی بعضاً ریاست جمهوری در گذشته را برعهده داشتند. علاوه بر این‌ها دولت فرانسه طی دو سال قبل بطور کامل در قبضه این طیف قرار داشت و کارنامه منفی برنامه‌های آنها همگی در مقابل داشتند. دفاع از این برنامه‌ها، همانطور که در مورد بالادور و طرفداران وی مصداق پیدا کرد، مساوی شکست بود. از سوی دیگر به نقد کشیدن عمیق این برنامه‌ها و نتایج آن و ارائه برنامه‌ای تازه و جدی، آنهم درست در آستانه انتخابات و در فرصت کم، امری ساده نبود. ولی فشار شرایط به گونه‌ای بود که کهنه کار سیاسی نظیر شیراک با هر ترفندی به این «نقد» و آلترناتیو سازی دست یازید و گردوخاک زیادی پیرامون آن پیا کرد. اگرچه همین کار تشتت‌های جدیدی را در سطح حزب نوگلیست وی آفرید. در زمینه تشتت در امر رهبری و اختلاف میان جناح‌های حزبی وضع این طیف به گونه‌ای بود که درست در آستانه تدارک مبارزه انتخاباتی علاوه بر شیراک و بالادور سخن از کاندیداتوری چندتن دیگر، از جمله ژسکار دستن و ریمون بار رفت. اما پراکندگی و تشتت در

سطح نیروهای راست میانه و لیبرال تحت رهبری ژسکار دستن بصورتی بود که آنها حتی نتوانستند به شکل مستقل و همچون دور قبلی انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ پیرامون اعلام کاندیدای واحد میان خود به توافق برسند و در نتیجه بدنبال تحولات و تنش‌های درونی میان جناح‌های حزب نوگلیست کشیده شدند. در میان نوگلیست‌ها اختلاف میان جناح‌بندی‌های مختلف چنان اوج گرفته و حتی به برخورد‌های تند شخصی کشیده شده بود که برغم پادرمیانی گروهی برای حل اختلاف موجود و معرفی کاندیدایی واحد از طریق مراجعه به نیروهای حزبی و براساس رای آنها، طرفین به توافق نرسیدند. حاصل این عدم توافق‌ها تشدید بیشتر شکاف در سطح کل نیروهای راست و گسترش آن تا حد رودرویی دو جناح حزبی یکی به رهبری شیراک و دیگری به رهبری بالادور در انتخابات ریاست جمهوری بود. به عبارت روشن نیروهای متعلق به احزاب راست و محافظه‌کار همزمان با گسترش تشتت در صفوف خود و در شرایط سازمان دادن کارزار انتخاباتی علیه جناح مقابل، می‌باید کارزار واحدی را نیز علیه کاندیداهای مخالف و بویژه ژوسپین پیش می‌بردند. این شکاف و تشتت سبب تجزیه آراء راست در مرحله اول گشت و ژوسپین را در رده نخست این مرحله قرار داد.

باین تفصیل، اتحاد بعدی طیف راست در مرحله دوم انتخابات و به پیروزی رساندن شیراک در انتخابات نه ناشی از حل مسایل مورد اختلاف، بلکه از سر ناگزیری و به خاطر جلوگیری از پیروزی احتمالی کاندیدای حزب سوسیالیست بود. با پایان گرفتن انتخابات ریاست جمهوری بحران موجود در سطح احزاب عمده سیاسی نیز ظاهراً فروکش کرده است. در مورد حزب سوسیالیست دست‌بازی ژوسپین به آرائی غیرمترقبه و نزدیک به شیراک ظاهراً سبب دمیدن روحی جدید در صفوف حزبی گردیده است. در مورد احزاب راست رقابت‌های دوره مبارزه انتخاباتی جای خود را به از سر گرفتن مذاکرات پشت‌پرده بر سر تقسیم مقامات و مسئولیت‌ها در حکومت جدید داده است. اما به‌رغم این همه زمینه‌های اصلی تشتت در این احزاب، که علاوه بر جنگ قدرت میان رهبران ریشه در وضعیت بحرانی جامعه دارد، کماکان پابرجاست و با نخستین تکانی و در فرصتی دیگر سرباز می‌کند. توده‌های وسیع مردم فرانسه از وضع کنونی به شدت ناراضی‌اند و همانطور که همه نمایندگان سیاسی جامعه، از چپ تا راست، بدان اذعان دارند خواستار تغییرات می‌باشند. اما این تغییرات اموری نیستند که از طریق برنامه‌های سابق محک خورده و توسط رهبران محافظه‌کاری که بارها امتحان خویش را پس داده‌اند، به اجرا درآیند!

### پیروزی جناح راست در انتخابات فرانسه

انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که طی دو مرحله و در روزهای ۲۳ آوریل و نیز ۷ مه گذشته برگزار شده بود با پیروزی «ژاک شیراک» کاندیدای ائتلاف راست و محافظه‌کار بر «لیونل ژوسپین» کاندیدای حزب سوسیالیست به پایان رسید. بدین ترتیب سوسیالیست‌های فرانسوی پس از دو دوره متوالی پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، که با چهارده سال ریاست جمهوری «فرانسوا میتران» رقم می‌خورد، مقام ریاست جمهوری را به احزاب راست و محافظه‌کار و کاندیدای آنها، شیراک واگذار کردند. از جمله نکات قابل توجه در مرحله نخست این انتخابات این بود که «لیونل ژوسپین» کاندیدای حزب سوسیالیست توانست با استفاده از بحران حاد موجود در طیف راست و شکاف موجود در میان آنها با ۲۳/۳ درصد آراء به بیشترین آراء دست یافته و در مقام اول قرار گیرد. در این مرحله «ژاک شیراک» و «ادوارد بالادور»، که هر دو متعلق به حزب نوگلیست «اجتماع برای جمهوری» می‌باشند، به ترتیب با کسب ۲۰/۷ درصد و ۱۸/۵ درصد به مقام‌های دوم و سوم دست یافتند. چنین بود که شیراک توانست با حذف «بالادور» نخست وزیر فرانسه، به همراه ژوسپین به دور دوم انتخابات راه یابد. از میان دیگر کاندیداهای دور اول انتخابات، «لوپن» کاندیدای راست افراطی به ۱۵ درصد آراء «روبرت هو» کاندیدای حزب کمونیست به ۸/۶ درصد و «آرلت لاگویر» کاندیدای حزب چپی «رزم کارگر» به ۵/۳ درصد آراء دست یافتند. درصد آراء بدست آمده توسط سه کاندیدای باقی مانده از جمله نماینده جنبش سبزه‌ها، زیر ۵ درصد بود.

در مرحله دوم انتخابات و در جریان رقابتی فشرده میان دو کاندیدای باقی مانده، شیراک توانست با جلب آراء احزاب راست و راست افراطی و با کسب ۵۲/۵۹ درصد آراء به پیروزی در مقابل ژوسپین با ۴۷/۴۱ درصد آراء دست یابد. رای دهندگان ژوسپین در این مرحله، علاوه بر سوسیالیست‌ها، حزب کمونیست و سبزه‌ها بودند. از جمله مهم‌ترین نکات قابل ذکر در این مرحله این بود که براساس نظرسنجی‌های صورت گرفته حدود نصف آراء بدست آمده توسط هر کاندیدا نه ناشی از پذیرش اثباتی وی بلکه با انگیزه نفی کاندیدای رقیب و جلوگیری از پیروزی وی بوده است. علاوه بر این تنها ۲۱٪ از رای دهندگان به شیراک و ۲۴٪ از رای دهندگان ژوسپین به خاطر پذیرش برنامه سیاسی آنها از آنها حمایت کرده‌اند. و سایر آراء تحت تاثیر عوامل مختلف دیگری بوده است. نکته آخر اینکه از لحاظ اجتماعی آراء داده شده به دو کاندیدا نشانگر شکل‌گیری دو صف بندی متمایز می‌باشد: اگر آراء ژوسپین مرکب از ۶۵٪ کارگران و ۶۷٪ معلمان و ۵۳٪ کارگران می‌باشد، ترکیب آراء شیراک مرکب از ۷۷٪ صاحبان صنایع و مدیران بنگاه‌ها، ۷۸٪ صاحبان بنگاه‌های متوسط و کوچک، کسبه و پیشه‌وران و ۷۱٪ کشاورزان و ۶۱٪ کادری‌های عالی‌رتبه و... بوده است. به عبارت دیگر، باز بنابه همین نظرسنجی، تا آنجا که به اقشار «صاحب امتیاز» و نیز «دارای رفاه» جامعه مربوط می‌شود به ترتیب ۵۹٪ و ۶۷٪ به شیراک رای داده‌اند. در حالیکه در مورد ژوسپین قضیه برعکس بوده و ۶۸٪ از «اقشار خلقی» به نفع وی رای داده‌اند.

## تغییرات تازه در جبهه فارابوندومارتی السالوادور

اشاره: در دسامبر گذشته (آذرماه ۱۳۷۳)، آرماتونوسازی خلق (ا.ا.ر.پ.) و اکثریت مقاومت ملی (آ.ا.ن.) جبهه فارابوندومارتی آزادیبخش ملی (اف.ام.ال.ان.) را بمنظور ساختن یک حزب سوسیال دمکرات در کنار جنبش ملی انقلابی (ام.ان.ار) ترک کردند. برای بهتر پی بردن به سازمان درونی جدید جبهه و مقیاس پیشرفت برنامه انتقال زمین‌ها (توافق حاصله از قرارداد صلح)، اینسپرکور در دوم مارس ۱۹۹۵ با ماریوآ. میجانکو مصاحبه‌ای انجام داده است. ماریوآ. میجانکو «فرمانده رانول» پیشین از ا.ا.ر.پ.، معاون دبیر امور کشاورزی اف.ام.ال.ان. و عضو رهبری گرایش دموکراتیک (ت.د.) نیرویی که ماندن درون جبهه فارابوندومارتی را انتخاب کرده، می‌باشد. فشرده‌ای از این مصاحبه را که در شماره ۳۹۰ (آوریل ۱۹۹۵) اینسپرکور بزبان فرانسه منتشر شده، در اینجا ملاحظه می‌کنید.

سوال: اف.ام.ال.ان. «جدید» چگونه فعالیت می‌کند؟

جواب: برای تجزیه و تحلیل چشم‌اندازهای تازه جبهه، مراجعه به تاریخ اخیر آن اهمیت دارد. در پایان زدوخوردهای مسلحانه، در ۱۹۹۲، برای اف.ام.ال.ان. دو واقعیت جدید ظاهر شده بود: از یک طرف، در السالوادور در تغییر شرایط سیاسی (ترک مبارزه مسلحانه و وارد شدن در چارچوب سیاسی تازه) و از طرف دیگر شرایط تازه بین‌المللی که سبب شدند تا چپ در سراسر عالم بمنظور طرح‌های منطبق با شرایط و ضرور برای ادامه مبارزه در جهت عدالت اجتماعی، به بازبینی بعضی اصول مسلم تاریخی در حدودی مبادرت نماید.

بنابراین، در اف.ام.ال.ان. در چارچوب مباحثات درون حزبی، گفتگوهای جدی شروع شدند. در پی این، خواست قدرتمند دموکراسی درونی، سرعت نمودار شد. اگر، در دوره جنگ، همه مبارزین دیسپلین نظامی را بدون خطا رعایت میکردند، با پدیدار شدن شرایط جدید سیاسی، هرکس به توسعه سطح شرکت در زندگی درونی حزبی اهمیت میداد. بدین

ترتیب، بموازات مباحثه روی ضرورت نوسازی سیاسی و ایدئولوژیک در جهت انطباق بر واقعیات نوین السالوادور، در درون هریک از احزاب جبهه فارابوندومارتی مطالبه دمکراتیزاسیون درونی و گشایش بیشترین فضای مشارکت مطرح شد و برخی متدها و برداشتها مورد سوال قرار گرفت. شرکت فعال کادرهای واسط و مبارزین پایه احزاب در مباحثات، آرام آرام موقعیت قدرتمند رهبریهای سنتی و «تاریخی» هریک از احزاب را شکننده ساخت. بنابراین، این رهبریه‌ها به جستجوی راههای منع روند مباحثات و بستن فضای مشارکت اقدام نمودند.

در این باره، باید خاطر نشان ساخت که این مباحثات شدت یکسانی در مجموعه اف.ام.ال.ان. نداشت: بعضی احزاب موفق شدند گفتگوهای درونی را ببندند و بهتر دانستند که بحران را پوشیده نگه‌دارند. در عوض، ا.ا.ر.پ. به تناسب خصوصیاتش، ادامه وسیع مباحثات را مجاز دانست و جای دریغ است که در پایان کار، این گفتگوها با اخراج اپوزیسیون سیاسی درونی توسط گروه رهبری کننده به یک انحراف منفی کشیده شدند. ما یعنی اخراج شدگان دمکراسی و مشارکت درونی بیشتر را میخواستیم. ما برای کار کردن در جهت بهنگام کردن اصول مسلم ایدئولوژیک ا.ا.ر.پ. کاملاً توافق داشتیم و تاکید می‌ورزیدیم که در جریان این نوسازی مطلقاً نایستی امید روی دو چشم‌انداز اساسی را از دست داد: منافع اجتماعی مردم و ساختن یک مدل اجتماعی که عدالت اجتماعی را تضمین نماید. کم‌کم، مباحثه غیرممکن شد و رهبری تاریخی ا.ا.ر.پ. با اخراج کادرهای رهبری اپوزیسیون، از جمله اعضای رهبری سراسری حزب تصمیم گرفت مسئله را از حزب خارج نماید. یک گروه قابل توجهی که سمتگیری ایدئولوژیک جدید ا.ا.ر.پ. (ا.ا.ر.پ.) عضویت در انترناسیونال سوسیالیست را تقاضا نموده و اواسط سال ۱۹۹۴ خود را سوسیال دمکرات اعلام کرده است (اینسپرکور) و رها کردن

منافعی که ما همواره از آنها دفاع میکردیم تأیید نمی‌نمودند طی یک امروز تا فردا خود را در خلاء یافتند. ما لحظات دشواری را پشت سر گذاشته‌ایم. خیلی از میان ما مدتی پیش از پانزده سال را در صفوف ا.ا.ر.پ. نبرد کرده بودند. در مقابل ما چندراه حل وجود داشت: توقف کامل مبارزه سیاسی، ادغام شدن در این یا آن حزب از احزاب جبهه، چیزی که ما نهایتاً رد کردیم. چون اگر در درون ا.ا.ر.پ. که تا حدی فضای باز را می‌پذیرفت ما با مسائلی از این نوع مواجه شدیم، در احزاب دیگر، بسته‌تر، موقعیت ما میتوانست بی‌ثباتتر باشد. با چنین دل‌نگرانی‌هایی بود که ما سومین آلترناتیو را انتخاب کردیم، یعنی متحد ماندن بمنابه گروه سیاسی و حفظ کردن ارتباط تاریخی امان با اف.ام.ال.ان. که به اعتقاد ما یگانه وسیله ضرور برای انقلاب در السالوادور می‌باشد. از سوی دیگر، یکی از نکات اساسی اختلاف ما با رهبری ا.ا.ر.پ. همین مسئله بود، چون از ۱۹۹۳، آنها ضرورت وجود جبهه را به زیر سوال کشیدند. تصمیم گرفتیم از پایه‌گذاری یک سازمان سیاسی سنتی و یک حزب اضافی احتراز اما به اف.ام.ال.ان. شیوه جدید فعالیت سیاسی بر مبنای یک نظریه سازمانی متفاوت را اعلام کنیم: دیگر نه جمع احزاب بلکه یک حزب متحد با گرایشات سیاسی موجود در آن. بنابراین ما خود را بصورت جزئی از جبهه سازماندهی کردیم و برای دمکراتیزاسیون و نوسازی سیاسی و ایدئولوژیک آن بنحویکه از دفاع از منافع طبقاتی که همواره خود را نماینده آنها اعلام کرده فاصله نگیرد مبارزه پرداختیم.

بعقیده من، خروج ا.ا.ر.پ. و آ.ا.ن.، اگرچه دشوار، ولی به امری ضروری تبدیل شده بود برای اینکه تضادهای درونی دستهای جبهه را بسته بود و مانع از گسترش فعالیت‌های سیاسی آن میشد همانطوریکه نتیجه انتخابات ۱۹۹۴ که مصادف با اوج تنش‌های درونی جبهه بود، واقعیات نامبرده را نشان داد. خروج ا.ا.ر.پ. و آ.ا.ن. به آن معنایست که پایه‌ها و مبارزین آن تماماً جبهه را ترک کرده باشند. چنانچه موقعیکه ما از ا.ا.ر.پ.

اخراج شدیم جمع مهمی از کادرهای تاریخی و سمپاتیزانهای ا.ا.ر.پ. در دیپارتمانهای «اوزولتان»، «سان میگونیل» و «مورازان» سه منطقه و پایگاه تاریخی ا.ا.ر.پ. تصمیم گرفتند در کنار ما بمانند.

پدیده مشابهی در آ.ا.ن. رویداده است: هنگام قطع رابطه با اف.ام.ال.ان.، یک قسمت برهبری «مارکوجیمنز» که اکنون معاون مسئول هماهنگی جبهه می‌باشد، تصمیم می‌گیرد که در جبهه بماند. آنها خود را بصورت یک گرایش سازماندهی کرده و تحت عنوان گرایش جبهه‌ای بفعالیت ادامه داده‌اند.

اوضاع جدید که از دسامبر ۱۹۹۴ بوجود آمده است، فضای گفتگو حول دمکراتیزاسیون، وحدت و نوسازی سیاسی و ایدئولوژیک اف.ام.ال.ان. را باز کرده است. گردهمایی ۱۷ و ۱۸ دسامبر که با حضور همه نمایندگان جبهه تشکیل شد، با توافق آرا کار کردن در جهت وحدت بمنظور تبدیل جبهه به حزب متحد با پذیرش حقوق گرایشات سیاسی را تصویب کرد. این ما را به درک یک سیستم سازمانی تیپ جدید هدایت می‌نماید: حزب متحده مطلقاً نایستی مدل حزب واحد را، یعنی آن مدلی که در کشورهای بلوک سوسیالیست وجود داشته، الگو قرار دهد. گرایشات در حزب برای وجود یک مباحثه و تنوع که به تحرک و پویایی سیاسی می‌انجامد و از فیل شدن جلوگیری می‌کند اساسی هستند.

براین متن، گرایش دموکراتیک ت.د. و گرایش جبهه‌ای ت.اف. در موقعیتی بسیار راحت‌تر نسبت به دیگر احزاب جبهه قرار دارند. چون تأیید نظریه حزب متحده با گرایش‌های متفاوت سیاسی، نیروهای مردمی آزادیبخش (اف.ب.ال.)، کمونیست (پ.ث.) و حزب انقلابی زحمتکشان آمریکای مرکزی (پ.ا.ر.ت.ث.) را به بازبینی سازماندهی درویشان برای انطباق بر توافق جدید مجبور میسازد.

وحدت حزب استفاده بهتر از منابع انسانی و مادی را فراهم میکند چون، در حین پریود جنگ،



علیرغم گفته بعضی‌ها، «سکیم» (هر پنج حزب تشکیل‌دهنده جبهه حق و تو در تصمیمات داشتند و تک‌تک آنها گروه‌ها و سازماندهی لازم در تمامی زمینه‌ها نظیر زنان، مبارزه با بیسوادی و... را بوجود می‌آورند) ائتلاف انرژی بزرگی را سبب شده است. در طرح جدید هر یک می‌باید متعهد به توسعه اف.ام.ال.ان باشد، حتی در موردی که احساس کند به این یا آن گرایش نزدیکتر است. هر گرایش قبل از هر چیز باید تقویت اف.ام.ال.ان را بمثابه حزب مدنظر داشته باشد و تنها بعد از آن ب فکر تحکیم خود باشد.

ما با خطر بعضی جریان‌ها هم‌نویست که بخواهند جبهه را زیر هدایت خود گیرند یا بدتر از این، که آنرا محیلانه به حزب واحد تبدیل کنند مواجهیم. بعقیده ما، ساختن یک حزب واحد میتواند بمعنای مرگ سیاسی اف.ام.ال.ان باشد، چون این تنوع مواضع سیاسی درونی است که به مباحثات باز و باثمر میدان داده است. با وجودیکه این خطرها وجود دارد، من فکر می‌کنم که چشم‌اندازهای آینده خیلی تشویق‌کننده هستند چون ما ظرفیت ساختن یک ارگان سیاسی منطبق با پیروید جدید تاریخی را داریم. با سایه‌روشنهای گوناگون و علاقه به شدتهای مختلف، رزمندگان همه احزاب آرزو دارند در این جهت فعالیت کنند.

گام برداشتن بطرف وحدت طبعاً از یک پیروید ضروری انتقالی برخوردار خواهد بود که طی آن هر حزب باید تفاهم و تمایل خود را به اثبات رساند. ما در جریان ایجاد اندامهای درونی مسئول نظارت و هدایت این روند هستیم. وحدت کمک خواهد کرد که جبهه بدور یک خط سیاسی بسیج شود. یک بخش از ضعفهای ما تاکنون، نتیجه آن بود که در عمل، هر حزب مواضع خود را توسعه میداد و می‌توانست حق و توی خود را علیه دیگران اعمال کند. اصلاح ساخت درونی، با ظهور یک پدیده تازه نتایج مثبت خود را به بار آورده است: تمام رزمنده‌ها در درجه اول به جبهه فکر می‌کنند و بعد از این به گروه‌بندی مربوطه، جبهه برای کشیدن مبارزه به دو میدان خود را آماده می‌کند. از یکسو تلاش برای اجرای کامل توافقات صلح، امری که پیامدهای متعدد اجتماعی، نه تنها برای پایه‌های

اف.ام.ال.ان، بلکه برای کل جامعه در برخواهد داشت. علت آنست که این توافقات در جوهر خود حاوی مدل جامعه دموکراتیکی که ما می‌خواهیم در این کشور بسازیم هستند. از سوی دیگر، مثل احزاب دیگر، خود را برای انتخابات آتی، پیش‌بینی شده برای سال ۱۹۹۷ (انتخابات مجلس قانونگذاری و شوراهاى شهرداری)، با فعال کردن اندامهای استانی و شهری آماده می‌سازیم. ما تلاش خواهیم کرد مبارزه انتخاباتی موثرتری نسبت به آنچه در سال ۱۹۹۴ که هنوز نوآموز در این زمینه بودیم، پیش ببریم.

من امیدوار هستم، چون اعتقاد دارم که ما در مسیر اعلام شده توسط پایه‌هایمان که وحدت جبهه کاملاً مورد تأییدشان است، پیش می‌رویم. پیشرفت‌های کنونی منطبق بر یک نیاز جامعه السالوادور می‌باشد که یک اف.ام.ال.ان متحد می‌خواهد که تنها اپوزیسیون نیست بلکه علاوه بر آن یک مدل واقعی از قدرت سیاسی نیز می‌باشد. چنین است اهداف مبارزه ما. ما معتقدیم که بعنوان نیروی چپ، اف.ام.ال.ان، نقش بسیار خوبی در اپوزیسیون بازی کرده، اما حال می‌خواهیم از این فراتر رفته و به یک مدل قدرت دولتی معتبر تبدیل بشویم. پس، برای انجام این، ما به یک سازمان سیاسی قوی و توانا به راه‌حل دادن برای مسائل کشور نیاز داریم.

سؤال امروزه، هر حزب سازمانهای توده‌ای پایه خود را در روستاها در اختیار دارد. شما فکر می‌کنید آنها را متحد خواهید کرد یا جداگانه نگهداشته میشوند؟ ...مباحثه روی این مسئله هم اکنون جاری است، چون برخی بخشها معتقد به وحدت دستگامهای حزبی و سازمانهای توده‌ای در داخل یک اف.ام.ال.ان، جدید هستند. در عمل، این بحث محل تلاقی پارتیزانهای حزب واحد با مدافعین گرایش است... بعقیده من ادعای وحدت کردن و تبدیل کردن سازمانهای مردمی و احزاب به یک چیز همگون، میتواند اف.ام.ال.ان را به یک درگیری و مشغولیت بزرگ به سیاست داخلی بکشاند، چیزی که بعنوان یک فاکتور به هرز بردن انرژی و کاهش نقش آن در نبرد سیاسی با حکومت منجر خواهد شد.

یک چنین وضعی، جز تشدید

مسائل کنونی ثمری نخواهد داشت: همانطوریکه شورای ملی جبهه اخیراً اعلام داشته که مسائل درونی ما، مانع از پاسخ دادن ما به انتخاب‌کنندگان شده بودند و اف.ام.ال.ان. بمثابه اپوزیسیون سیاسی در مجلس باندازه کافی موضع تهاجمی ندارد. ما بایستی به تعادلی بین بازسازی درونی با فعالیت سیاسی در سطح ملی دست یابیم. روشی که فعالیت را تماماً بطرف درون و به حل مسائل ما بچرخاند، خطر تضعیف بسیار زیاد جبهه بمثابه آلترناتیو را در بردارد.

سؤال: دو ماه مانده به سی‌ام آوریل، زمان پایان برنامه انتقال زمین‌ها پیش‌بینی شده توسط توافقات صلح، چه مقدار زمین بطور واقعی منتقل شده است؟ چه پیش خواهد آمد اگر برنامه به سرانجام نرسد؟

جواب: متأسفانه، دو سال ونیم بعد از آغاز برنامه، بر مبنای ارزیابی اف.ام.ال.ان در اول مارس که توسط حکومت و ONUSAL نیز تأیید شده، پنجاه و پنج درصد زمینها واقعا به اشغال‌کنندگان آنها منتقل شده است. بنابراین در دو ماه به پایان زمان اجرای برنامه چیزی نه چندان بیشتر از نصف اهداف برنامه انجام شده است. جبهه و بخصوص دبیر امور کشاورزی آن روی

حکومت برای شتاب دادن به روند انتقال زمین فشار می‌آورد... دبیر امور کشاورزی جبهه روی پیشنهاداتی در تمامی زمینه‌های مربوط کار می‌کند. یک زیر کمیسیون ویژه به «شهرهای تازه» می‌پردازد، دیگری به برنامه انتقال زمینها، و سومی به تعیین سیاست کشاورزی اف.ام.ال.ان و قبل از هر چیز در تدارک پیشنویس طرح قانون کشاورزی برای السالوادور (که وجود ندارد) می‌باشد... ما شتاب دادن به روندهای انتقال زمین‌ها را خواسته‌ایم. اما روشن است که کار در ۳۰ آوریل تمام نخواهد شد. بنابراین ما وسایل اعمال فشار را پیش‌بینی کرده‌ایم: ما حق فراخواندن جنبشهای مردمی قانونی را برای حل این مسئله برای خود محفوظ داریم. توددهای مربوط بایستی جنبشهای خود را سازمان دهند چون عیز مذاکره محدودیت‌های خود را دارد و امکانات گفتگو نزدیک به پایان خود هستند. اگر حکومت تصمیم بگیرد بلوکه بکند، اف.ام.ال.ان. در سراسر کشور فراخوان به جنبش اعتراضی برای حق زمین خواهد داد.

حزب کمونیست پرتغال از جمله قدیمی‌ترین احزاب کمونیست اروپایی است که با توجه به گذشته مبارزاتی غنی و دست‌یابی به پایگاه نیرومند در سطح جامعه نقش محسوسی در تحولات چند دهه اخیر پرتغال داشته است. جهت آشنایی خوانندگان نشریه با تاریخچه و تحولات این حزب مطلب زیر، که توسط ر.ناصر از شماره ۳۸۸ نشریه «اینپیکور» ترجمه شده است و حاوی یکی از نظرات مطروحه پیرامون این حزب است، درج می‌گردد.

## جایگاه ویژه حزب کمونیست پرتغال

به بحث نشستیم او با روشی سهل‌انگارانه ادعا می‌کرد که روند انقلاب هنوز ادامه دارد. او در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ که بورژوازی قدرت را دوباره بدست آورده بود بی‌وقفه شعار گذار به سوسیالیسم و جامعه بی‌طبقه را طرح می‌کرد و با همین دستاویز توانسته بود پایه‌های رزمنده حزب را با طناب و تمایلات سوسیال دموکراتیک به حالت شاهمات نگاه دارد. سیاست‌های تهییجی حزب به او این امکان را داده بود که تا حدودی خود را در مقابل تهاجم اوروکونیسم حفظ نماید و در همین رابطه در مقابل حزب کمونیست ایتالیا به دبیرکل برلینگوئر موضعی دشمنانه گرفته بود. حزب با سیاست کج‌دار و مریز روابط خود را با حزب کمونیست فرانسه حفظ نموده بود و این مناسبات تا زمانیکه حزب کمونیست فرانسه، اوروکونیسم را پذیرفت ادامه داشت. در واقع می‌توان گفت که حزب کمونیست پرتغال تنها دوست و متحد واقعی شوروی در اروپا باقی مانده بود.

### حزب و اوروکونیسم

حزب با کسب ۱۵ تا ۱۸٪ آراء در انتخابات ملی و بین ۱۰ تا ۱۳٪ در انتخابات پارلمان توانسته بود جایگاه خود را بعنوان حزبی استوار تثبیت نماید. نیروی عمده در اتحادیه‌های کارگری متعلق به حزب بود و در همین رابطه سیاست‌های حزب در تصمیم‌گیری‌های اتحادیه‌های کارگری پیش می‌رفت. حزب پس از شرکت در دولت موقت با بزبایی یک میتینگ از اتحادیه‌های کارگری علیه هرگونه اعتصاب و انفعال کارخانجات موضعگیری کرد. پس از آنکه دید که این سیاست جز آب‌در‌هاون کوبیدن نیست روش جدیدی اتخاذ کرد و در ارتباط با حل مسئله ارضی بیش از آنکه در پی جانبداری از دهقانان باشد در فکر حل مسئله از بالا بود و بهمین خاطر همیشه در جستجوی توافقات از بالا با دیگر طبقات می‌گشت.

همزمان، حزب این تعهد را نیز در خود احساس می‌کرد که سازماندهی مهمترین مبارزات عمومی را هدایت کند بهمین جهت خود را بمثابه نیرویی که برای دولتی کردن و تقسیم عادلانه زمین نقش رزمنده‌ای دارد. می‌داد و این در مقطعی بود که احزاب دست‌راستی افراطی بشدت فعال شده و خرابکاری و به آتش کشیدن دفاتر سندیکاها و حزب را در دستور کار خود قرار داده بودند.

مناسبات درون تشکیلاتی حزب بشدت بوروکراتیک نگه داشته شده بود. یک سری از رهبران حزب بخاطر مبارزات ضدفاشیستی‌شان و محبوبیت مردمی به خود زیادی می‌بالیدند. در راس این رهبران، کونیال دبیر اول حزب قرار داشت. کسی که سالهای زیادی را در زندان گذرانده بود. او فقط ۸ سال از دوران بازداشتش را در سلول انفرادی بسر برده بود و بالاخره نیز موفق شده بود که از زندان محافظت شده دیکتاتوری بگریزد.

شخصیت این رهبران در مقایسه با دیگران تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. بعنوان نمونه مقایسه کونیال با ژرژمارشه باعث شده بود که این رهبری که بخش از دهه هفتاد فعال بودند حزب را بطور درست تحت کنترل خود درآورند و احتمال ایجاد یک اپوزیسیون علیه این رهبری بسیار مشکل بود. احترام و ارزش زیادی در میان جوانان و اعضای اتحادیه‌های کارگری نسبت به حزب وجود داشت. تنها در اواخر دهه هشتاد و بطور مثال سال ۱۹۸۹ بود که گسست در حزب بوجود آمد. در آن سال یکی از اعضای حزب و همزمان نماینده پارلمان اروپا و بخشی از رهبری و اتحادیه‌های کارگری از حزب جدا شدند و یک انشعاب کامل درون حزب بوجود آمد. رویدادهای بین‌المللی تأثیرات بسیار اندکی در زندگی سیاسی پرتغال داشت. هیچگونه سیاست سمتگیری شده بین‌المللی و اخباری از خارج انتقال نمی‌یافت. تنها کانال پخش خبر، تشکیلات

حزب کمونیست پرتغال در سال ۱۹۲۰ بنیانگذاری شد. شکل‌گیری حزب بر خلاف دیگر احزاب کمونیست اروپای جنوبی، نه بمثابه جریان سوسیال دموکرات بلکه از انشعاب در جنبش آنارکوسندیکالیسم پای گرفت. حزب در روند یک مبارزه جانانه ریشه‌های خود را استحکام بخشیده بود. در سال ۱۹۲۶ یعنی ۵ سال بعد از تولد حزب، یک دیکتاتوری فاشیستی در پرتغال حاکمیت را از آن خود کرد و قدرقدرتی خود را تا سال ۱۹۷۴ ادامه داد. در طی ۴۸ سال حکومت دیکتاتوری، حزب کمونیست تنها جریان حزبی‌ای بود که با سازماندهی شایسته و در موقعیتی که سوسیال دموکراسی نابود شده و آنارکوسندیکالیست‌ها قتل‌عام گردیده بودند توانسته بود برای مدتی طولانی بعنوان تنها نیروی چپ پرتغال خود را حفظ نماید. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ مصادف با روز انقلاب ضدفاشیستی توده‌ها، حزب ۳۰۰۰ عضو داشت. مهمترین انشعاب در حزب، جدایی فراکسیون مائوئیستی طرفدار چین در سال ۱۹۶۳ بود. این جریان بعدها در تقابل با حزب نقش مهمی در جنبش کارگری و دانشجویی پرتغال بازی کرد. حزب بخاطر مبارزاتی که علیه دیکتاتوری فاشیستی انجام داده بود از احترام و اعتماد افکار عمومی برخوردار شده بود اما بمثابه حزبی در راستای پیشبرد سیاست‌های شوروی دست‌نخورده باقی ماند. رویدادهایی مانند آنچه که در پراگ و بوداپست گذشت تنها یک موج روشنفکری مهم و جریانی اعتراضی درون حزب ایجاد کرد ولی اینکه بتواند نقش و توسعه استالینیزم را در سیاست بین‌المللی مورد سؤال قرار دهد در حزب بوجود نیامد.

### از انقلاب تا شرایط عادی

در پروسه انقلاب آوریل، حزب در ساختار دولتی و در دولت موقت شرکت نمود و حتی سیاست دخالت و نفوذ در نیروهای انتظامی را پیش برد و در کنار اینها نقش و نفوذ خود را در سندیکاها و پایه‌های اجتماعی آن و توده‌ها حفظ نمود. توضیح این مسئله نیز بدینگونه داده می‌شد که شرکت حزب در ساختار دولتی در موقعیت بحرانی بیش از انقلاب بوده است و بعدها آن بمثابه یک نوع گذار از قدرت دوگانه توجیه می‌گردید. حزب تنها پس از مدتها این همکاری خود را با یک تشری رفرمیستی کلاسیک بیان نمود و قدرت دوگانه را بویژه پس از ملی شدن صنایع بزرگ در سطح اقتصادی توضیح می‌داد.

حزب در تمام این دوره توانست نیرو و توان خود را بعنوان یک حزب مبارز و دخالتگر حفظ کند.

در رابطه با ملی کردن صنایع بزرگ، علیه تلاش‌هایی که برای کودتای نظامی انجام می‌گرفت و همچنین حمایت از دولت موقت نیروی همیشه در صحنه بود. حزب برای تحقق یک رفرم ارضی در صف مقدم حرکت جنبش دهقانان حضور خود را نشان داد.

پس از کودتای ۱۹۷۵ حزب از حکومت رانده شد. توازن واقعی نیروها و ضعف رفرمیستی حاکم بر حزب علیرغم ادعاهای رادیکال‌ش آزمون که حتی وضعیت عادی شده بود خود را در تمام سطوح نمایاند. حزب تعهد و مشارکت خود در دستگاه دولتی را با سیاست دکماتیستی و فاجعه‌بار خود که تا دهه هشتاد نیز به طول کشید ادامه داد. این سیاست را با توجیه اینکه روند انقلاب هنوز ادامه دارد بیان می‌کرد و بهمین خاطر سیاست همکاری و سازش طبقاتی خود را قبل و بعد از انقلاب ۷۴ توجیه می‌نمود. پیش گرفتن چنین سیاستی باعث شد که روند انقلاب در سال ۱۹۷۵ بطور قطع متوقف گردد.

در آغاز دهه هشتاد وقتی که برای اولین بار با نبرکل حزب، «آلواروکونیال»

مستقل اجتماعی ای بود که حزب با اطلاعات خود به میل خود آنرا پیش می برد. بطور نمونه از گزارش های آنها اینگونه می فهمیدی که کارگران و دهقانان اخبار مربوط به فروریزی دیوار برلین را نمی توانستند و نمی خواستند قبول نمایند و آنچه هم که روی داده بود اخباری جعلی بوده که بورژوازی بخته است. اما اخبار جای خود را کم کم باز می کردند و با روشن شدن واقعیت، حیثیت و اعتبار حزب لطفاً جدی خورد و اعتماد عمومی نسبت به آن کم شد. رهبری برای حفظ پایه های حزبی کمبود اخبار در پراگ و مسکو را بهانه می کرد و همزمان برای ایجاد روابط دوستی و مناسبات با کوبا و کره شمالی تلاش می نمود.

با وجود کونیال تغییری حاصل نمی شود

انتشعاب سال ۸۹ اختلافات و تفاوت نظر در مواضع بین المللی و از جمله در رابطه با اروپا و بازار مشترک را نشان داد. گرچه انتشعاب با موضعی رادیکال نسبت به تغییر و تحولات جهانی و مسائل کارگری خود را شناساند اما به راست در غلطی تا جایی که دو تن از رهبران اصلی آن با حزب سوسیالیست همکاری خود را آغاز نمودند و در لیست انتخاباتی حزب مذکور قرار گرفتند. بخش کوچکی نیز پس از این چرخش به راست از انتشعاب جدا شده و تنها توانستند روزنامه ای مستقل را انتشار دهند. مشکلات مهم و اساسی در حزب، بیش از این انتشعاب به سازماندهی داخلی حزب برمی گشت. این ناسامانی های تشکیلاتی خود را در یک کنفرانس حزبی نشان داد. بی نظمی در سلولهای حزبی و عدم نظم در بافت حق عضویت ها و شرکت بسیار محدود اعضاء در نشست های تشکیلاتی عمومیت یافته بود.

ارگان مرکزی حزب پس از تسخیر ضررهای هنگفت بالا جبار تعطیل شد. پایه های اجتماعی حزب دیگر بسیار بالا رفته بود و از تحرک حزب می کاست. کونیال ۸۲ ساله که قابلیت ویژه ای در تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی جامعه داشت دیگر پیر شده و از بیماری سرطان رنج می برد. جانشین وی از عدم محبوبیت و بیسپرد اجرای کارها رنج می برد.

با وجود این، حزب بعنوان قدرت اصلی در جنبش کارگری و چپ متشکل شده باقی ماند و هر نوسازی برخلاف آنچه که در ۲۰ سال قبل امکان داشت که به تحقق برسد امروزه بدون حضور بخش بزرگی از همین حزب غیر ممکن و غیر واقعی می باشد. امروز قبل از هر چیز برای شروع چنین روندی می باید عضوگیری و سازماندهی جدید چپ و کسب مجدد نیروی درگیر آنرا بازسازی کرد چرا که چپ انقلابی بعنوان یک آلترناتیو چپ می باید که بر پیکره حزب بنا گردد و تا زمانیکه کونیال دستگاه حزبی را کنترل کند بی شک در مقابل ایجاد و توسعه یک آلترناتیو دیگر خواهد ایستاد. سنوال اصلی اینست که پس از کونیال چه پیش خواهد آمد. حزب رهبران دیگری را نیز در خود دارد که گرچه مواضع خود را علناً طرح نمی کنند اما در انتظار لحظه ای هستند که مطمئناً خواهد رسید.

بقیه از صفحه ۶  
در دانشگاه ها....

میان دانشجویان «دانشگاه آزاد» در شهرهای مختلف، خصوصاً در ارتباط با ازدیاد مستمر شهریه های دریافتی این دانشگاه، رخ داده است.

در دانشکده ها و دانشگاه های مختلف، و در خوابگاه ها، مراکز و محافل دانشجویی، دانشجویان تلاش می کنند که خارج از چارچوب تنگ و فضای بسته ای که رژیم اسلامی و کارگزاران و نهادهای آن تحمیل کرده اند و به منظور شکستن همین چارچوب، فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، ورزشی و تفریحی گوناگونی را با بهره گیری از امکانات محدود خودشان و همکاری جمعی سازمان بدهند. در جایی جلسه سخنرانی و بحث ترتیب می دهند. در جای دیگر، گروه هنری یا ورزشی راه می اندازند. در برخی دانشکده ها، دانشجویان با امکانات خودشان نشریات خبری، فرهنگی و بعضاً تحلیلی و یا تحقیقی، به صورت علنی یا نیمه علنی، تهیه و منتشر می کنند. در بعضی جاها گروه های پژوهشی پیرامون مسائل مختلف ایجاد و با مسابقاتی برگزار می کنند. در مواردی، در ارتباط با مشکلات و مطالبات معین صنفی، نمایندگان مستقل خود را (به رغم دخالت ها و کارشکنی های نهادهای وابسته به رژیم) انتخاب می کنند و.... این گونه فعالیت های مستقل و ابتکاری، در واقع، در قیاس با استعدادها و ابتکارات و انرژی نهفته در میان جوانان و دانشجویان، و در مقایسه با نیازهای جاری و آتی آنها، هنوز خیلی محدود و پراکنده است. لکن همین حرکات و فعالیتها بیانگر تلاشهای مستمر آنها برای شکستن جو اختناق و سانسور، و مقاومت در برابر ارتجاع و استبدادی است که می خواهد سکوت و خاموشی در همه جا و بر همه کس مستولی گرداند.

حرکتهای اعتراضی و فعالیت های ابتکاری و مستقل دانشجویان در شرایطی صورت گرفته و می گیرد که آنان از تمامی جهات و در همه عرصه ها تحت شدیدترین فشارها قرار دارند. جدا از سرکوب و اختناق بی سابقه ای که رژیم اسلامی به کار گرفته و می گیرد، موانع و مشکلات متعدد دیگری نیز - که غالباً زاید سیاستهای همین رژیم هستند - فعالیت های صنفی و سیاسی دانشجویان را شدیداً تحت تاثیر قرار می دهند. در حال حاضر گذران زندگی دانشجویی و تامین مخارج اولیه معیشت و تحصیل دانشجویان، فشارهای طاقت فرسایی را برای اکثریت وسیع آنها و خانواده هایشان تحمیل می کند. در این وضعیت، بخش بزرگی از دانشجویان ناگزیرند که همراه با تحصیل، به کار و فعالیت شغلی (کارگری ساده، فروشنده، رانندگی، مسافرخشی، ...) نیز بپردازند تا به نحوی خرج روزانه شان را فراهم آورند. برپایه گزارش کوتاهی که بر مبنای گفتگو با صد نفر از دانشجویان در تهران تهیه شده (و در مجله گردون شماره ۴۵-۴۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۳ چاپ گردیده) ۴۳ درصد آنها گفته اند که کار می کنند (۲۲ درصد یک کار - ۱۷ درصد دو کار - ۴ درصد سه کار شغلی)، ۷۲ درصد اظهار داشته اند: «کم می خوریم، کم می پوشیم، اگر بشود پیاده رفت و آمد

می کنیم» و ۹۳ درصد آنها در برابر این سنوال که کتابهای مورد نیازشان را چگونه تهیه می کنند، جواب داده اند که «سعی می کنیم کتابی نخریم، جزوه برمی داریم»، در چنین شرایطی، نه فقط فعالیتهای آموزشی و علمی دانشجویان بلکه فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شان نیز تحت تاثیر قرار گرفته و محدودتر می شود (افت تحصیلی و کاهش کیفیت های علمی و تخصصی معضلی مهم است که بررسی آن فرصت دیگری می طلبد). چندسال پیش که هیاهوی رونق کاذب اقتصادی خیلی بالا گرفته بود، روحیه مدرک گرایی صرف و بی توجهی یا بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی را در میان گروهی از دانشجویان و خانواده هایشان دامن زده بود. اکنون که آن هیاهو برافتاده و واقعیت های دهشتناک گرانی و فقر و محرومیت بی سابقه بر گروه وسیع ترین توده های مردم سنگینی می کند، بی اطمینانی نسبت به آینده انبوهی از جوانان و از جمله دانشجویان را در بر گرفته است. چنین وضعیتی می تواند در مواردی به یاس و سرخوردگی بیشتر و انفعال بینجامد و یا - در صورت فراهم آمدن سایر شرایط و الزامات - به گسترش و اوجگیری مبارزه ای که باعث و بانی همه این سیه روزی ها را هدف قرار می دهد، منجر شود. گذشته از اینها، جنبش دانشجویی ایران، همانند غالب جنبش ها و عرصه های فعالیت مبارزاتی، از گسست و انفصال و از کمبود تجارب، اندیشه ها و ابتکارات راهگشا نیز رنج می برد. خرده کاری و دوباره کاری از نتایج بلاواسطه چنین شرایطی است که بخشی از انرژی و توان موجود را به هز می برد.

هرچند که جنبش دانشجویی هنوز نتوانسته است استمرار، گستردگی و تاثیرگذاری شایسته خود را که یادآور حرکتها و مبارزات آن در دهه های گذشته باشد، به دست آورد، اما حرکتهایی که در سالهای اخیر، و مخصوصاً در سال تحصیلی جاری، بروز کرده است حاکی از گسترش تدریجی، نیرو گرفتن و تداوم آن در چشم انداز آتی است. این جنبش نه تنها به واسطه شرایط بحرانی اجتماعی و سیاسی جامعه ما در وضعیت کنونی، بلکه به دلیل مختصات و ویژگی های خود نیز (که بیش از ۴۰۰ هزار دانشجو به غیر از دانشجویان دانشگاه آزاد در تهران و اغلب شهرهای بزرگ کشور را در بر می گیرد) از پتانسیل مبارزاتی و انقلابی بالایی برخوردار است. حرکت وسیع و دامنه دار دانشجویان در عرصه های صنفی و سیاسی، در صورت فائق آمدن بر کمبودها و ضعف های موجود، می تواند تغییرات چشمگیری در اوضاع و فضای سیاسی جامعه پدید آورد (بی سبب نیست که تازگی ها برخی از مسئولان رژیم، به بهانه آن که دانشجویان در مرکز شهرها دچار «رفاه زدگی» می شوند، بار دیگر طرح انتقال خوابگاه ها به خارج شهرها را عنوان کرده اند). جنبش اعتراضی دانشجویان که طبیعتاً از حرکت های کارگران و زحمتکشان و اعتراضات توده ها تاثیر می پذیرد. در تداوم خود مسلماً بر گسترش و اوجگیری مبارزات توده های مردم نیز تاثیرات جدی برجای خواهد نهاد.

شماره ۱۵

تیر ۱۳۷۴

ژوئن ۱۹۹۵

ETEHADE KAR  
JUEN 1995  
VOL 2. NO. 15

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای  
زیر، از یکی از کشورهای خارج  
برای ما پست کنید.  
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106  
10663 BERLIN  
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359  
A 1060 WIEN  
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162  
94000 CRETEIL  
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505  
RODELO KKA  
0501 OSLO 5  
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)  
349 W.GORGIA  
P.O. BOX 3586  
VANCOUVER, B.C.  
V6 B 3Y6  
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

## تاجیکستان، پایان جنگ داخلی؟

آن‌ها، خود جای بحث است و توازن نیروی دو طرف در این زمینه و در پای بندی به چنین توافقاتی نقش مهمی ایفا خواهد نمود. اما خود همین توافقات اگر هم جدی باشند، نشاندهنده یک گام مهم برای رسیدن به راه‌حلی در پایان دادن به جنگ و کشتار می‌توانند محسوب شوند.

نکته جالب توجه، در توافقات اخیر، حضور ۲۰ درصد نمایندگان ملیت‌های دیگر در شورای انتقال حکومت است. هر چند مستقیماً از نقش اقلیت کثیر روس در این جمهوری در این توافقات سخنی بمیان نیامده است، اما در عین حال از کنار گذاشتن این اقلیت ملی نیز بحثی نشده است. گماینکه درباره شرط سوم اپوزیسیون اسلامی در مورد خروج نیروهای روسی از بدخشان نیز تاکنون بحثی نشده است.

خود همین امر، امکان عملی شدن توافقات را بیشتر می‌کند. چرا که ارتش روسیه چه در چارچوب توافقات کشورهای مشترک المنافع، و چه تحت عنوان حمایت از اقلیت روس، اصولاً حاضر نیست، مواضع خود در جمهوری‌های سابق شوروی را تخلیه کرده، یا از دست بدهد.

البته لازم به ذکر است که جدا از روحیات ضد کمونیستی و نیز ضد روسی خود اسلامی‌های تاجیکستان عوامل دیگری نیز، در ضدیت اسلامی‌ها با حضور روس‌ها در تاجیکستان و تبدیل آن به یک شرط صلح، موثر بوده است. روس‌ها در جنگ کنونی، اساساً در طرف دولت فعلی قرار دارند و ارتش روسیه مستقیماً نیروهای دولتی را علیه اپوزیسیون اسلامی کمک می‌کند و در برخی مناطق خود درگیر مستقیم با اپوزیسیون اسلامی است. مثل منطقه مرزی با افغانستان. و اپوزیسیون اسلامی نیز که تمرکز نیرویش بیشتر در خاک افغانستان و در منطقه تحت نفوذ ربانی رئیس جمهور فعلی افغانستان است، در عین حال روحیات ضد روسی متحدین خود در افغانستان را نیز با خود دارد.

با این وجود، ناظران آگاه، حتی نشریات روسیه نیز، با توافقات اخیر رهبران دو طرف جنگ داخلی در تاجیکستان، امیدهای زیادی را به توافقات دوجانبه در کابل بسته‌اند و توافقات اخیر را زمینه‌ساز موفقیت در مذاکرات آتی در آلمان تلقی می‌کردند.

تاجیکستان بعنوان فقیرترین جمهوری آسیای شوروی سابق، از رهگذر جنگ داخلی سه ساله اخیر، بیشتر از پیش ویران شده است. و این جنگ زندگی صدها هزار نفر را ازهم پاشیده و آنها را مجبور به آوارگی و ترک خانه و کاشانه خود ساخته است. شیرازه اقتصاد کشور از هم پاشیده شده است، وابستگی تاجیکستان به کمک‌های خارجی بویژه روسیه بیش از پیش تشدید گشته و این همه بار فلاکت عمومی را بر دوش مردم این کشور هر چه سنگین‌تر ساخته است. پایان جنگ داخلی، شاید آغاز جدیدی برای تاجیکستان باشد. آغازی که قدرت نیروهای واپس‌گرای اسلامی، آن را دشوارتر اما امکانپذیر خواهد ساخت.

علیرغم این خوش‌بینی، کنفرانس آلمان در اوائل خردادماه تشکیل شد. وبه موفقیتی دست نیافت. طرفین بر مواضع خود پافشاری کردند. بویژه نیروهای اسلامی بر دخالت نیروهای روسیه تأکید داشته و خواهان خروج این نیروها هستند. کنفرانس بدون نتیجه به کار خود پایان داد و بدون تعیین زمان مشخص، جلسات مذاکرات آتی در نظر گرفته شد.

اکنون بیش از سه سال است که جنگ داخلی در تاجیکستان جریان دارد. یک طرف این جنگ دولت این کشور است که اکثریت نیروهای آن را کادرهای قدیم حزب کمونیست سابق این کشور تشکیل می‌دهند و طرف دیگر بنیادگرایان اسلامی در این کشور است که در تاجیکستان از همه جمهوریهایی دیگر اتحاد شوروی سابق در آسیای میانه قوی‌تر و متشکل‌تر است. این جریان از طرف دولت‌های افغانستان و ایران تقویت می‌شود، در طول سه سال گذشته، نه تنها در جنگ داخلی این کشور، علیرغم حضور ارتش روسیه در حمایت از دولت مرکزی، تضعیف نشده بلکه عملاً به یک نیروی مهم و فاکتور قدرت در این جمهوری تبدیل شده است.

تاکنون مذاکرات متعددی بین نمایندگان دولت و اپوزیسیون اسلامی، صورت گرفته است. اما، هیچکدام به راه‌حلی همه‌جانبه برای پایان دادن به جنگ داخلی نینجامیده‌اند. این قبیل مذاکرات، و مهم‌ترین آنها دیدار بین رئیس جمهوری تاجیکستان، امامعلی رحمانف، باسید عبدالله نوری، رهبر اپوزیسیون اسلامی در کابل بود که در روزهای ۲۷ و ۲۸ اردیبهشت صورت گرفت. زمینه‌های این دیدار از مدتها قبل فراهم شده بود. و قبل از این دیدار، هیات‌های نمایندگان طرفین سه دور مذاکره را پشت سر گذارده بودند. آخرین آنها روز دهم اردیبهشت ماه در مسکو بود. یکی از اهداف آن تمدید آتش‌بس بین دو طرف و نیز برداشتن گام‌هایی در جهت صلح پایدار، اعلام شده بود. قرار است دور چهارم آن در آلمان پایتخت افغانستان برگزار شود.

خواست اصلی اپوزیسیون اسلامی، در مذاکرات صلح، آن است که دولت فعلی تاجیکستان تشکیل یک دولت موقت از شخصیت‌های بیطرف را بپذیرد، یعنی خود را در آن دولت محل کند، یک نیروی بین‌المللی پاسدار صلح برای جدا کردن نیروهای طرفین تشکیل داده شود و نیروهای ارتش روسیه که در جنگ داخلی تاجیکستان از دولت فعلی این کشور حمایت می‌کنند از منطقه بدخشان مرکز اصلی اپوزیسیون اسلامی عقب‌نشینی کنند. لازم به ذکر است که در عین حال کانون اصلی جنگ داخلی در تاجیکستان نیز همین منطقه بدخشان است.

اپوزیسیون اسلامی، پایان دادن به جنگ و قبول راه‌حلی صلح‌آمیز برای آینده تاجیکستان را تاکنون منوط به پذیرش سه شرط فوق نموده است.

اما بدنیال دیدار کابل، عبدالله نوری در گفتگو با روزنامه‌های جمهوری اسلامی، اعلام کرد:

«اما در این دیدار توافق کردیم که آتش‌بس موجود ۳ ماه دیگر ادامه یابد، و شورائی مرکب از نیروهای دولتی و نهضت اسلامی تاجیکستان و دیگر اقلیت‌های ملی، وظیفه انتقال حکومت، تدوین قانون اساسی جدید، برگزاری انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری را بعهده بگیرد.» وی هم‌چنین اضافه کرد که «چهل درصد اعضای این شورا از نیروهای حکومت فعلی، ۴۰ درصد از نیروهای نهضت اسلامی تاجیکستان و ۲۰ درصد دیگر نیز از اقلیت‌های ملی پیش‌بینی شده است.» بنابه همین اظهارات این شورا، هم‌چنین وظیفه خلع سلاح نیروهای درگیر و بازگرداندن امنیت به تاجیکستان را برعهده خواهد داشت. اگرچه اطلاعات دقیقی از توافقات بین رهبران دو طرف جنگ داخلی در تاجیکستان در دسترس نیست، اما خود همین اظهارات رهبر اپوزیسیون اسلامی، حاکی از توافقات جدی، بین دو طرف است. هر چند هنوز نحوه اجرای چنین توافقاتی و چگونگی عملی شدن